



ویژه نامه بحران 88

16 دی 1388

همکاران ویژه نامه بحران 88:

داریوش افشار، حسین باقرزاده، جعفر پویه، اکبر تک دهقان، سیاوش دانشور، بهرام رحمانی، فریبرز سنجرى، شهلا عیقرى، کورش عرفانى، على فرمانده، على فياض، وريا محمدى، على منصوران، ايرج مصداقى، احمد نوين، على ناظر (من نظراتم را در سرى نوشتار «دیدگاه سوم» تقدیم کرده ام)

برخی از فعالین سیاسی و مدافعین حقوق آنچه در این شش ماه اخیر رخ داده بگذارند، که مجموعه پاسخ پیش روی شماست. می کنید، تحلیل بخشی گرایش های مختلف اپوزیسیون سرنگونی طلب اشکالی که در آدرس ای از دوستان دیگر سوالهای مرا نتیجه امکان همکاری با این امید اینکه در آینده ای نه چندان که شامل نظرات و تحلیل این باشد، را منتشر کنیم. است اگر کاربران محترم هم در این نقطه نظرات خود را برای سایت ارسال فرمایند. بی شک، نظام شک، آینده پس از سرنگونی، به همان بدین منظور از شما هم می پرسم که:



کاربران محترم سایت دیدگاه هفته پیش با مطرح کردن 4 سوال، از بشر تقاضا کردم تا تحلیل خود از است را با کاربران دیدگاه، در میان ها بصورت «ویژه نامه بحران 88» آنچه در این ویژه نامه مطالعه از صاحب نظران وابسته به ایدئولوژیکی و سیاسی در است. متأسفانه به علت میل من وجود دارد، چندی دیر دریافت کرده و در ویژه نامه را نداشتند. به دور، ویژه نامه دیگری هموطنان آزادخواه به نظر من سودمند تبادل نظر شرکت کرده و دیدگاه بصورت مقاله و یا «نظر» جمهوری اسلامی رفتنی است، و بی اندازه مهم است که روش و نحوه سرنگونی.

تحلیل شما چیست؟

- دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟
- دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟
- دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟
- دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

در صورت تمایل به بازتکثیر این مطالب، لطفا منبع را دیدگاه، « ویژه نامه بحران 88» قید فرمایید

با سپاس از شما
علی ناظر - 16 دی 1388
chaporast@ymail.com

دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

داریوش افشار: با در نظر گرفتن زمان و حجم محدود این پرسش و پاسخ سعی میکنم تا تنها رئوس فکری خود را در پاسخ به پرسشهای طرح شده ارائه بدهم.

رژیم جمهوری اسلامی در بطن خود یک سیستم حکومتی بحران زا است. دلیل آن هم نا متجانس بودن روینای مذهبی آن با تمامی مضامین و مناسبات اجتماعی قبیله ای و ملوک الطوایفی با یک زیر بنای سرمایه داری، که آنهم از عقب افتاده ترین اشکال آن یعنی سرمایه داری تجاری و عمدتاً غیر تولیدی است میباشد. بعضی رهبران "دورانیدیش" و به اصطلاح "نخبگان" این رژیم در پی ارائه راه حل های برون رفت از چرخه بحران آفرینی و ناهنجاریهای ذاتی و سوا ناشدنی چنین رژیمی، در دوران معینی از حیات جمهوری اسلامی، که به 2 خردادای ها و "اصلاح طلبان" معروف شدند، کوششهایی در دادن راه حل هایی برای ترمیم برخی از این پارادوکس ذاتی در این سیستم را کردند. دولت اصلاحات خاتمی که با استقبال جامعه نیز در آن زمان روبرو شد و توانست 22 میلیون از آراء انتخاباتی را کسب کند اما، تنها قادر بود که برای مدت محدودی همانطور که خود به آن اعتراف کرد، فقط یک "تدارکاتچی" برای "نظام" باشد و با ماله کشیدن بر برخی چهره های ناهنجار این حکومت چه در سیاست داخلی و چه سیاست خارجی، بعنوان یک آمیخته گر برای ترمیم برخی پارادوکسها نقش بازی کرده باشد. هشت سال ریاست جمهوری خاتمی، و تشدید سرکوب از طرف رژیم در مقابل مطالبات توده هایی که توهم به بهبود در شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را داشتند، نه تنها ثابت کرد که این پارادوکس قابل حل و یا در بهترین حالتش قابل تعدیل نیست، بلکه اصولاً بدلیل ذاتی این رژیم، پدیده ای بنام "اصلاحات" در حکومت جمهوری اسلامی کاملاً بی معناست!

سرکوب دانشجویان در 18 تیر و سرکوب مطالبات کارگری مانند کارگران اتوبوسرانی و نیشکر هفت تپه و....، ترورها و قتل مخالفان رژیم در داخل و خارج از ایران تنها نمونه هایی کوچک از این واقعیت را به اثبات میرسانند.

همزمان با تلاشهای دولت "اصلاحات"، جناح رقیب یعنی "اصولگرایان" در واقع با بهره گیری از اهرمهای قدرتی که در رأس آن سپاه پاسداران، بسیج، وزارت اطلاعات و دیگر نهادهای سرکوب از قبیل نیروی انتظامی و پلیس قرار دارند و تحت فرمان مستقیم و غیر مستقیم شخص ولایت فقیه هستند، قدرت اقتدار حکومتی غالب را همچنان در دست خود نگه داشته بود. اهرمهای اقتصادی یک به یک توسط سپاه بدست گرفته میشدند تا در زمان مناسب با در دست گرفتن قوه اجرائیه هم، حاکمیت اصولگرایان بطور یکدست تکمیل شود. تلاش جناح "اصلاح طلب" برای بقا در حکومت که با رقابت رفسنجانی در مقابل احمدی نژاد پس از خاتمی دنبال شد، با تقلبات وسیع انتخاباتی ناکام ماند بطوریکه رفسنجانی تنها قادر به بردن "شکایات خود به نزد خداوند" بود! اصولگرایان با بدست گرفتن تمامی اهرمهای اجرائی، قضائی، مقننه و سرکوب، حاکمیت یکدست ولایت فقیهی را با به کرسی نشاندن احمدی نژاد بعنوان "رئیس جمهور" جامه عمل پوشاندند و جناح اصولگرا به تمامیت خواهی خود در حکومت جامه عمل پوشانید. برخی انتخاب مجدد احمدی نژاد را "کودتا" مینامند اما به نظر من اگر هم کودتائی در کار باشد، اولین دوره انتصاب احمدی نژاد به کرسی ریاست جمهوری بیشتر شبیه به یک کودتای خزنده بود تا دومین دوره!

ناکارآمدی دولت احمدی نژاد در دور اول ریاست جمهوری او، که از ماهیت شدید پارادوکسی دولت و کابینه او و در مجموع کل سیستم حاکمیت نشأت میگرفت، در حل معضلات اقتصادی و اجتماعی داخلی و فرو رفتن کشور در تورم دو رقمی و ایجاد فقر هرچه بیشتر و با شرکت دادن وسیع مافیای اقتصادی دولت و سپاه در واردات و امورات



اقتصادی و ورشکستگی کارخانجات و تولیدات داخلی و اضافه شدن میلیونی بر خیل بیکاران و ناتوانی در پرداخت کارمزدها در واحد های تولیدی و ایجاد زمینه های جدی نارضایتیهای عمومی که بازتاب آنها را برای مثال در تحصن های متعدد کارگران برای گرفتن مزدهای عقب افتاده و در به آتش کشیدن پمپ های بنزین توسط مردم پس از جیره بندی بنزین شاهد آن بودیم، همراه با سرکوب نسل جوان در خیابانها و امتناع از پاسخ به خواسته های اقتصادی و اجتماعی که همراه با به تاراج بردن منابع طبیعی کشور و دزدی های کلان چه از بانکها و چه از خزانه ارزی و دولتی میشد، بهمراه سیاستهای ماجراجویانه و بحث برانگیز خارجی وی مانند شیوه های به پیش راندن پروژه های اتمی و جار و جنجالهای او بر علیه اسرائیل و محو آن از صفحه جغرافیا، احمدی نژاد خود را بمقام منفورترین چهره حکومت اسلامی شناساند.

دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، که با معرفی 2 کاندیدای "اصلاح طلب" و 2 کاندیدای "اصولگرا" از طرف "نظام" به حلقوم مردم بستوه آمده حفته شده بود، با تقلبات وسیع بنفع احمدی نژاد و اصولگرایان رقم زده شد و جرعه انفجار توده ای را که باروت آنرا ماهیت خود این نظام در حال انباشتن بود و طی 31 سال خفقان و جنایت و تاراج و فقره ارمغان آورده بود زده شد.

من معتقد هستم که حتی اگر موسوی و یا کروبی به سکوی رئیس جمهوری گماشته میشدند، مطالبات بر حق مردم برای بهبود اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی از دولت ایشان نیز دیر یا زود به همین بحران حکومتی و موقعیت کنونی کشیده میشد، اما از آنجائیکه در رقابت دو جناح، "اصولگرایان"، و یا عبارتی بهتر تمامیت خواهان حکومتی، در تمامی شئون دیگر حکومتی دست بالا را همواره داشته اند، انتصاب دوباره احمدی نژاد و یکدست کردن کامل حکومت برای صیانت از حکومت ولی فقیه و سرکوب بدون چون و چرا توسط حکومت در مقابل نارضایتی های انباشته شده طی 31 سال از طرف حکومت، اجتناب ناپذیر بود. این رژیم پس از 31 سال حکومت ننگین بهر حال آچماز شده و به بن

بست کشانده شده و هیچگونه راه برون رفتی از بحران سرنگونی برایش باقی نمانده. عمود خیمه این حکومت که همان ولایت فقیه باشد، مورد خشم و سیل خروشان مردم بستوه آمده قرار گرفته و سرنگونی محتوم این رژیم را رقم زده است.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

داریوش افشار: در عرصه داخلی، تنها عاملی که میتواند چند صباحی به عمر این رژیم با ترکیب کنونی آن اضافه کند، تنها عامل سرکوب میباشد. واقعیت این است که به نظر من جناح حاکم یعنی "چشم انتظاران ظهور مهدی" مصمم به "اداره" تمامی شئون حکومتی با روش "اسلام ناب محمدی" هستند. مدارس و دانشگاهها بتدریج در راستای تبدیل به حوزه های فیضیه قرار گرفته اند. آیت الله های مرتجع رژیم چون احمد خاتمی و امثال او هر چه بیشتر خواهان برکناری رقبا "اصلاح طلب" خود از دیگر مقام های حکومتی هستند. حتی بخشنامه صادر میکنند که برای مثال لقب رفسنجانی تنها "حجت الاسلام" است و نه لقبی بالاتر و یا مهمتر از آن. برخی مراجع تقلید منتقد "نظام" حتی از مرجع تقلید بودن به پائین کشیده میشوند.

دوران عوام فریبی موسوم به "اصلاحات" دیگر مصرف داخلی ندارد و "نظام" تنها با سرکوب وحشیانه، موج اعدامهاو زندانی کردن منتقدین میتواند چند صباحی به دوام خود ادامه بدهد. اما تاریخ بارها و بارها نشان داده است که این شیوه حکومتی محکوم به شکست است.

با فوت آیت الله منتظری، بنظر من آخرین پل نجات این حکومت که میتوانست با استفاده از محبوبیت و مقام خود بدلیل اعتراضاتش بر سیاستهای سرکوب و جنایات رژیم، نیمچه اعتباری را برای بخشی از روحانیت به حاشیه کشانده شده را در میان مردم کسب کرده بود، از بین رفته است. به این ترتیب، روحانیت به حاشیه کشانده شده و "اسلام واقعی" هم، که برخی توده های متوهم به



مذهب مایل به باور آن هستند دیگر هیچ
اهرمی برای نجات این رژیم بحساب نمی‌آیند.

در عرصه خارجی، در حالیکه چنین رژیمی با
چنین ترکیبی بحران را ایده آل جهان سرمایه
داری نیست، اما در عین حال در طی حیات
این رژیم، جهان سرمایه داری سودهای
نجومی را به قیمت نتایج فلاکت‌نا
برای مردم ایران از برکت وجود این
رژیم بدست آورده است. در حال
حاضر معضل جهان سرمایه داری
یافتن جانشینی مناسب در
راستای منافع دراز مدت خود برای این رژیم
است. تا آنزمان، سیاست جهان سرمایه
داری کماکان سیاست مماشات و دو
پهلوبرخورد کردن با این رژیم خواهد بود و این
نیز در عرصه بین المللی میتواند به رژیم
کمک کند تا مدتی بیشتر به حیات ننگین
خود ادامه دهد. این اما، بنظر من بستگی به
عزم ملت ایران و تداوم مبارزات آنان تا
سرنگونی این رژیم را دارد تا هم طومار
ننگین جمهوری اسلامی و هم مقاصد
غارتگرانه سرمایه داری جهانی را در چپاول
ثروتهای ملی ایران در هم بیچد.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

داریوش افشار: با برشمردن عواملی که
در بالا به آنها اشاره شد، مردم
ایران دیگر خواهان حکومت
رژیم جمهوری اسلامی
نیستند. توده های میلیونی
دیگر حاضر به تن دادن به
حکومتی که کارنامه سیاه 31
ساله آن هیچ چیزی جز
فلاکت، فقر و بدبختی، جنایت
و اعدام و زندان و ورشکستگی اقتصادی
بهمراه نداشته است را دیگر تحمل نمیکنند.
این مهم خود را در تداوم و رادیکالیزه شدن
هرچه بیشتر این خیزش توده ای که از همان
روز 22 خرداد پس از اعلام نتایج انتخابات
قلاپی آغاز شد، تا به امروز نشان داده
است.

با رویدادهای مختلف و شفاف تر شدن هر
چه بیشتر صفوف مبارزاتی، اگر هم توهماتی
نسبت به جناح به حاشیه رانده شده یعنی

"رهبری" موسوی و کروبی وجود داشت، این
توهیم هم بسرعت در حال فروریختن است.
ماهیت و متعاقباً مواضع موسوی بعنوان یکی
از کاندیداهای مغلوب که او را برای مدتی به
سکوی ناخواسته "رهبری" این خیزش ارتقاء
داده بود، هر روز گویا تر از روز پیش، که برای
تداوم حاکمیتی که مردم خواستار آن نیستند
و در جهت سرنگونیش بپا
خواسته اند برای برخی توده
های هنوز متوهم به کل "نظام"
آشکار و آشکارتر میشوند.

آخرین بیانیه موسوی (هفدهم)
به وضوح به تمامی توده ها نشان داد که در
نهایت او هم بخشی از همین "نظام" است
و در راستای بقای این رژیم منفور تلاش
میکند و در لحظات سرنوشت ساز به آنان
پشت خواهد کرد. جویبار زلالی که مد نظر
موسوی است، فقط ماهیت خودش و دیگر
"اصلاح طلبان" حکومتی را شفافتر به مردم
بستوه آمده نشان میدهد. این امر هرچه
بیشتر به یکپارچه شدن خیزش کنونی کمک
میکند و صفوف مبارزاتی در میان مردم را
پالایش میدهد.

عزم راسخ مردم در سرنگونی این رژیم و
تداوم جنبش کنونی بعلاوه دستاوردهای
مبارزاتی آنان که شامل برملا شدن چهره
تمامی "اصلاح طلبان" در کش و قوس های
مبارزاتی و ریخته شدن توهیم بخشی از توده
ها به ماهیت برخی عناصر "اصلاح طلب" در
درون این رژیم و طرفداران آن در برون
مرزمیشوند، از نظر من مهمترین
نقطه قوت این خیزش بشمار میاید،
چرا که آنان را در مبارزاتشان در جهت
سرنگونی رژیم در کلیت آن هدفمندتر
میکند.

شعارهای این خیزش هر روز
رادیکالتر شده و قلب رژیم را نشانه
میرود و جنبش میروند تا بجای دستاویزهای
مذهبی مانند شعار "الله اکبر"، شعار "مرگ
بر دیکتاتور" را که به شعار "مرگ بر اصل
ولایت فقیه" تکامل پیدا کرد، به شعار محوری
"مرگ بر جمهوری اسلامی" تبدیل کند. اینها
همگی نشانه های قوت خیزش کنونی
هستند.

از طرف دیگر، از آنجائیکه من معتقد هستم
که هر مبارزه ای لزوماً پیشتازان خود را در
درون خود و در نهادهای عمل مبارزاتی

هرروزه خود بدست میاورد، اما بدلیل سرکوب وحشیانه رژیم و دستگیری های مبارزین در روبروئی های مستقیم مردم با این رژیم، این امر در مرحله کنونی به کندی پیش می رود. قرار گرفتن و پیوستن دیگر افشار اجتماعی مانند کارگران و زحمتکشان، کارمندان، معلمان... و در یک کلام آغاز اعتصابات عمومی و سراسری در خیزش کنونی، لازمه تضمین پیروزی آن هستند که این خود نیاز به رهنمون های پیشتازان این جنبش برای شرکت همگانی تمامی این افشار در این جنبش را دارد که در حال حاضر خلأ آن را می بینیم. اما من بر این باور هستم که اگر چه به کندی، اما این امر هم با ادامه عزم توده های میلیونی در مسیر سرنگونی این رژیم متحقق خواهد شد.

مبارزین برون مرز و نیروهای سرنگونی طلب که در شرایط مناسبی قرار دارند، میبایستی در امر ارتقاء آگاهی جنبش درون مرز و مقابله و افشای نیروهای رنگارنگ "اوپوزیسیون" خارج کشوری امثال اکبر گنجی، سازگارا، مخملباف، سحابی و طیف توده ای-اکثریتی و... و لابی های رنگارنگ رژیم در خارج کشور که خود را در خدمت منافع و پایداری جمهوری اسلامی و به همان مثابه منافع سرمایه داری جهانی قرار داده اند نهایت سعی و همسوئی خود را بکار بگیرند تا جنبش درون از صدمات احتمالی فعالیت های این طیف مصون بماند. در دورانی که هنوز پیشتازان واقعی درون جنبش شکل نهائی خود را نگرفته اند و منسجم عمل نمیکنند، این نوع "اوپوزیسیون" از پیش طراحی شده خارج کشوری میتواند مبارزات مردم را برای مقطعی و موقتا به بیراهه بکشاند و امر شکل گیری پیشتازان انقلابی در درون را حتی کندتر کند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی میکنید؟

داریوش افشار: جنبش آزادیخواهی در ایران بیش از یکصد سال در تکاپوی به جامه عمل رساندن یک جامعه انسانی بوده است. این جنبش، کوله باری از تجربه و فراز و فرودهای تاریخی را با خود به همراه داشته است. به نظر من عنصر آگاهی و شناخت علمی، به همراه هشیاری انقلابی ملزومات

به تحقق رسانیدن این آرزوی دیرینه برای ایرانیان و شرط اول و پایه ای رسیدن به آن است. در هیچیک از مقاطع تاریخی گذشته، شرایط مانند شرایط امروزی برای ارتقاء آگاهی و کسب دانش علمی برای تحقق خواسته های بحق سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آماده و فراهم نبوده است. پیشرفتهای تکنولوژیک در ایجاد شبکه های اجتماعی و دستیابی به گنجینه هایی از افکار فلسفی و علمی و انقلابی و دستاوردهای پیشین بشری در راه رسیدن به جامعه انسانی، امروزه بسیار آسانتر به حصول و در دسترس همگانی قرار دارند. جامعه ایران یک جامعه جوان و پویاست. زنان ایران امروز در صف اول مبارزه و دوشادوش مردان در ابعاد میلیونی در حرکت هستند. نسل جوان امروزی ایران با دستیابی به موازین علمی مبارزه در راه احقاق حقوق خود، با نشان دادن هشیاری و از خودگذشتگی و از طریق همین شبکه های اجتماعی توانسته است از نسل های پیشین خود پیشی بگیرد و خواسته های خود را در ابعاد بسیار وسیع مطرح کند. بنظر من هرچند ما هنوز راه دشواری را در پیش داریم، اما آینده از آن ما خواهد بود. خیزش کنونی با تمامی افت و خیزهای احتمالی آن و با اعمال دسیسه های گوناگون چه از درون توسط عناصری چون سحابی، کروی و امثال آنها و چه از بیرون توسط گنجی ها و خان بابا تهرانی ها و یا مخملبافها و سازگارها براه و تداوم خود تا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام مبتنی بر انسانیت و حقوق بشر ادامه خواهد داد. من شخصاً آینده روشنی را در افق می بینم.



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

حسین باقرزاده: نظام جمهوری اسلامی با بزرگترین چالش سیاسی حیات خود روبرو شده است. این نظام در طول سه دهه گذشته بحران‌های زیادی را از سر گذرانده و با سیاستی مرکب از ارعاب و سرکوب سیاسی و تحمیق مذهبی موفق شده است ادامه حیات دهد. رمز موفقیت نظام، علاوه بر سرکوب خشونت‌بار همه نیروهای مخالف، حفظ یکپارچگی نیروهای «خودی» بوده است. این یکپارچگی در دهه اول پس از انقلاب که خمینی زنده بود با اقتدار معنوی و سیاسی او به سهولت تأمین می‌شد. پس از آن، حاکمیت دستخوش تضادها و کشمکش‌های درونی متعددی شد، که در دوران اصلاحات تجلی بیشتری یافت. ولی با ضعف جنبش اصلاحی، جناح ولی فقیه توانست این تضادها را موقتا به نفع خود حل و فصل کند و کنترل اوضاع را در دست گیرد. در فاصله سه دهه پس از انقلاب، تغییرات دموگرافیک مردم ایران به تحول سیاسی و فکری عمیقی در جامعه ایران منجر شد و این امر با توسعه سطح آموزش از یک سو، و انقلاب ارتباطات (به خصوص در دهه اخیر) از سوی دیگر، نسل جوان را با آرمان‌های دموکراتیک و آزادی‌خواهانه آشنا کرد. اینان مطالبات جدیدی در جامعه مطرح کردند که تحقق آنها از حاکمیت جمهوری اسلامی بر آمدنی نیست و آینده این نظام را به خطر می‌انداخت. این تحول همچنین به تضاد درونی حاکمیت دامن زد، و دغدغه «حفظ نظام» دو جناح حاکمیت را به دو سیاست متضاد کشاند. جناحی (به سرکردگی ولی فقیه) که معتقد بود هرگونه آزادی اجتماعی و سیاسی به بنیان نظام

جمهوری اسلامی صدمه می‌زند و باید پای آن ایستاد، و جناح دیگری (اصلاح‌طلبان) که خطر فروپاشی نظام را نزدیک می‌دید و خواهان آن بود که با انجام اصلاحاتی آینده نظام را تأمین کند. در انتخابات 22 خرداد 88، اصلاح‌طلبان شکست خورده و تضعیف شده فرصت آن را پیدا کردند تا با طرح برنامه‌هایی که به برخی از خواست‌های دموکراتیک مردم پاسخ می‌داد به پشتوانه حمایت مردمی در برابر جناح ولی فقیه صف‌آرایی کنند و قدرت را به دست گیرند. این سیاست با کودتای انتخاباتی جناح حاکم شکست خورد، ولی به نوبه خود به زایش یک جنبش اعتراضی وسیع به نام جنبش سبز منجر گردید. حاکمیت سعی کرد مانند گذشته این حرکت را با سرکوب خشن نابود کند، ولی وسعت جنبش از یک سو و شکستن انحصار تبلیغاتی رژیم از سوی دیگر به آن دینامیزم مخصوصی داد که تا به امروز به گسترش کمی و کیفی آن منجر شده است. علاوه بر این، حاکمیت با سرکوب مداوم این جنبش - و اصلاح‌طلبانی که با آن همراه بوده‌اند - پل‌های پشت سر خود را یکی پس از دیگری خراب کرده است. حرکتی که در روز اول با شعار «رأی من کجا است؟» خواهان تجدید انتخابات بود امروز صریحاً خواهان نفی ولایت فقیه و برقراری یک نظام دموکراتیک است.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از

فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

حسین باقرزاده: جناح حاکم نه فقط اکثریت مردم را به مقابله با خود کشانده و بلکه عناصر بسیاری در درون حاکمیت را نیز از خود رانده و در برابر خود قرار داده است. حربه بزرگ حاکمیت در برابر جنبش سبز



سرکوب بوده و این حربه تنها به رادیکالیزه شدن جنبش کمک کرده است. فشارهای اقتصادی و بحران‌های بین‌المللی رژیم، سختی معیشت مردم و به خصوص قشرهای کم‌درآمد را افزایش داده و به نارضایتی عمومی دامن زده است. رشد کمی و کیفی جنبش سبز بیش از هر زمان دیگر در طول سه دهه گذشته نفی جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام دموکراتیک را در دیدرس مردم قرار داده است و امروز بسیاری از مردم آن را عملی می‌بینند.

نه تنها اصلاح‌طلبان که همواره دغدغه حفظ نظام را داشته‌اند امروز در زیر تیغ سرکوب قرار گرفته‌اند و حتا به اعدام تهدید می‌شوند و بلکه عناصر برجسته‌ای از نظام (مانند هاشمی رفسنجانی و برخی از روحانیان عالی‌رتبه) نیز در معرض حذف قرار دارند. اگر قرار بود راهی برای نجات رژیم از این مخمصه وجود داشته باشد این افراد باید نقش واسطه را ایفا می‌کردند. ولی گرایش رژیم به سمت جناح افراطی، راه‌های آشتی بین جناح‌های رژیم را بسته است، چه برسد به آشتی مردم با حکومت. اکنون رژیم بر سر یک دو راهی قرار گرفته که هر دو به سقوط می‌انجامد. اگر به اعمال خشونت ادامه دهد نتیجه‌ای جز افزایش نفرت مردم نخواهد گرفت، چیزی که ممکن است در نهایت به حد انفجار برسد و بساط جمهوری اسلامی را بر باد دهد. اگر از راه مسالمت درآید با افزایش مطالبات مردم روبرو خواهد شد، مطالباتی که تحقق آن‌ها تنها با نفی حاکمیت ولایت فقیه و مآلا نفی جمهوری اسلامی تحقق‌پذیر است.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

حسین باقرزاده: نقاط قوت خیزش کنونی مردم ایران در تنوع عقیدتی و سیاسی، گسترش توده‌ای، و مقاومت شجاعانه آن در برابر سرکوب رژیم نهفته است. جنبش نشان داده است که با استبداد دینی مخالف است و خواهان نظامی عرفی (سکولار) متضمن آزادی‌های اجتماعی و سیاسی، رفع تبعیضات جنسیتی، قومی و عقیدتی، و

تأمین حقوق بشری و شهروندی است. نقطه ضعف مهم این جنبش فقدان یک رهبری ملی است. البته رهبرانی هستند (مانند آقایان خاتمی، موسوی و کروبی) که بخشی از جنبش را نمایندگی می‌کنند. ولی جنبش نشان داده است که از این رهبران فراتر رفته و خواست‌هایی را پیش کشیده که در حد استطاعت این رهبران نیست. باد توجه داشت که در شرایط اعمال سرکوب خشن از سوی رژیم، پیدایش یک رهبری واحد در درون کشور ممکن است بسیار پر مخاطره باشد. عملی تر شاید این باشد که یک «شبکه رهبری»

شکل بگیرد، شبکه‌ای که بتواند در صورت ضربه زدن رژیم به برخی از عناصر آن همچنان به کار خود ادامه دهد. به نظر می‌رسد چنین شبکه‌ای هم‌اکنون وجود داشته باشد، ولو عناصر آن کاملاً شناخته شده نباشند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

حسین باقرزاده: به نظر می‌رسد جامعه ایران به بازی نهایی جمهوری اسلامی رسیده باشد. تجربه سه دهه حکومت جهل و فساد و خشونت و استبداد مردم را از این رژیم خسته کرده است. نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی و بحران‌های داخلی و بین‌المللی اکثریت قاطع مردم را تحت فشار قرار داده است. و اکنون برای اولین بار مردم در مقیاس میلیونی به خیابان‌ها ریخته‌اند و حق خود را می‌طلبند. رژیم از درون در حال تلاشی و ریزش است، و در صحنه بین‌المللی از هر زمان بیشتر منزوی شده و تحت فشار قرار گرفته است. در این شرایط، تنها حربه دفاعی رژیم توسل به خشونت است که این روزها زرمه آن بیشتر شنیده می‌شود. اعمال خشونت ممکن است موفتا در ارباب مردم تا حدی مؤثر باشد، ولی کاربرد آن محدود است و نخواهد توانست رژیم را از این مخمصه رهایی دهد. روزشمار معکوس دوران حکومت جمهوری اسلامی شروع شده است...

حسین باقر زاده
5 ژانویه 2010 15 دی 1388

دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

جعفر پویه: من بهتر می دانم که به این سنوآل اینگونه پیردازم که چه عامل یا عواملی رژیم جمهوری اسلامی را به موقعیت کنونی سوق داده است. چون در حال حاضر این کلیت رژیم است که توسط مردم به زیر ضرب گرفته شده است. زیرا اگر تا دیروز جنگ جناحها بر سر قدرت و یا تقسیم آن بود. اکنون باید تلاش آنها برای حفظ نظام و تمامیت آن باشد. این مشکلات هم از آنجا ناشی می شود که رژیم جمهوری اسلامی و راس آن ولایت فقیه یعنی علی خامنه ای با به بن بست رسیدن رفرم از درون یعنی شکست اصلاح طلبان حکومتی، تصمیم می گیرند تا آنها یکپایه کنند و بساط باندها و دسته بندیهای درونی آنها به نفع ولی فقیه برچینند. بحرانهای سالهای اصلاح طلبی حکومتی از جمله 18 تیر چنان زنگ خطر را برای رژیم به صدا در آورد که پایوران آنها به فکر چاره انداخت. آنها چاره کار را یکدست سازی حکومت دانسته دست بکار شدند. این پروژه توسط دستگاه امنیتی و اطاق فکر جناح وابسته به علی خامنه ای طراحی می شود و با بکار گرفتن سپاه و راه اندازی نهادهای موازی امنیتی کار را آغاز میکنند. برچیدن بساط جناحها یکی پس از دیگری در

دستور قرار می گیرد و همراه با از دور بدر کردن رقبا و دوری آنها از قدرت سعی به بکارگیری واحدهای نظامی می کنند. سرکوبهای شدید، بستن روزنامه ها و زندانی کردن روزنامه نگاران، دستگیری دانشجویان و

تلاش برای پادگانی کردن دانشگاهها از یک سو و کشاندن نهادهای سرکوبگر به خیابانها

تحت عنوان مانورهای متعدد و طرحهای متفاوت امنیت اجتماعی و ... و سرکوبی و ضرب و شتم های وحشتناکی که همه آنها نشان از زهر چشم گرفتن و به رخ کشیدن قدرت سرکوب را به نمایش گذاشت، همه و همه برنامه کاری برای یکدست سازی قدرت در بالای نظام ولایت فقیه است. در این حالت علی خامه ای به عنوان ولی فقیه رژیم همه باندها و جناحها را ذوب شده در قدرت خود و سر سپرده می خواهد. در چنین صورتی است که او آنها را در قدرت و زیر سایه خود می پذیرد و الا به هر شکل ممکن آنان را از گردونه قدرت بیرون خواهد راند.

بدیهی که در چنین صورتی باندهای دیگر قدرت که موقعیت خود را در خطر می بینند و حاصل تلاش و زدوبند همه سالها را در حال از دست رفتن، دست به مقاومت بزنند و سعی کنند تا آنجا که می توانند موقعیت خود را حفظ نمایند. به رخ کشیدن قانون اساسی رژیم و تاکید و پافشاری بر اصول مغفول مانده آن نیز از همین زاویه قابل بررسی است. اما ولی فقیه رژیم که تصمیم خود را گرفته است. راه چاره را نه بازگشت به اصول معطل مانده قانون اساسی بلکه اصلاح آن به گونه ای که وجه اسلامیت رژیم را محکمتر کند پای می فشارد. اینجاست که باز جناح مقابل فریاد بی رنگ شدن جمهوریت نظام را سر می دهد و هشدار می دهد که عده ای در حال تبدیل رژیم جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی هستند و آنان را طالبان ایرانی و حرکت شان را طالبانی کردن نظام می نامند. یک دوره این پروژه یکدست سازی با برکشدن دولت امنیتی - نظامی احمدی نژاد در چهار سال با بحرانهای متفاوت سپری شد. اما بن بست پیش آمده در حل و فصل بحرانهای متفاوت به ویژه بحران بین المللی هسته ای و پی آمدهای آن از یک سو و در داخل موج



عظیم گرانی و بی ارزش شدن پول همراه با تورم افسار گسیخته و برهم پیچیدن نظام اقتصادی که اعتراضت وسیعی را بر انگیخت نشان داد تنها راه علاج دولت در اینباره سرکوب است.

سرکوب شدید و هار باندهای سرکوب شده و نیمه جان درون حکومت را به تلاش می اندازد. هرچند در دوره قبلی انتخابات ریاست جمهوری تحریم گسترده و همه جانبه بعنوان یک زنگ خطر جدی برای رژیم به صدا در آمده است. اما در دوره جدید انتخابات هنوز تحریمی های دست بالا را دارند و رژیم همه باندهای آن نیز به این موضوع واقف هستند. تا روز انتخابات چیزی باقی نمانده است که رویارویی و مناظره کاندیداهای دو طرف در تلویزیون آغاز یک ماجرای جدید می شود.

شمشیر از رو بستن احمدی نژاد و درگیری جدید بین باندهای آن از دید بسیاری از نکته سنجان مخفی نماند. به میدان آمدن بسیاری از نیروهای جوان و جنگ و کشمکش انتخاباتی که با شعارهای تند نیز همراه است، شکاف در بالای رژیم را عمیق تر کرد. ترفند حکومت برای برگزاری یک انتخابات با شکوه به ضد خود تبدیل شد و پس از شعبده بیرون کشیدن احمدی نژاد از صندوق رای آتشی بپا شد که اینروزها بخوبی مشخص می شود که کنترل آن از عهده رژیم بیرون است.

به زبان دیگر جنگ باندها و دسته بندی های درونی رژیم از یک سو و خواسته های مردمی که سالهاست توسط رژیم سرکوب می شوند و هر اعتراض ساده آنان برای خواسته هایی انسانی با برچسب وابسته به خارجی و ضد انقلاب سرکوب شده است، از سوی دیگر دست به دست هم می دهند و کار را بجایی می رسانند این روزها شاهد آن هستیم. یعنی آنچه امروز در خیابانهای ایران می گذرد یک اتفاق دوسویه است. یک بخش از معترضین باندهای درونی رژیم هستند که برای موجودیت خود و از دست رفتن قدرت شان مقاومت می کنند و بخش دیگر مردمی هستند که برای آزادی و دموکراسی، همان چیزی که بیش از سی سال است برای آن دست به هر گونه اعتراضی زده اند حضور دارند. بر هم منطبق شدن این بخش از معترضین باعث گردیده



است گاه خط فاصل آنها بکلی مخدوش شود و باندهای درونی رژیم کلیت معترضان را عقبه و هواداران خود بدانند و آنان را خواهان اجرا شدن شدن اصول معطل مانده قانون اساسی بخوانند. اما واقعیت چیز دیگری است. زیرا یک بررسی ساده از شعارهای داده شده در خیابانها و نگاه دقیق به آنها مشخص می کند که این ادعا صحت ندارد و اکثریت جمعیت معترض هواداران و یا خواهندگان چیزی بیشتر از رفورم در رژیم ولایت فقیه هستند. درگیری و کشاکش این دو بخش در کنارهم با رژیم که هنوز به صراحت نمی شود جدا سری آنها را از یکدیگر مشخص کرد و یا بر آن تاکید نمود، همان قدرتی است که رژیم جکهوری اسلامی را با همه توان و استعدادش در سرکوب و قتل و کشتار زمینگیر کرده است. شکاف در راس رژیم روز به روز بیشتر می شود و ناکار آمدی دستگاه سرکوب آن نیز نمایاتر می گردد. اینگونه است که شرایط امروز را یک موقعیت مشخص و دقیق بحران انقلابی می توان نامید. زیرا رژیم نمی تواند با همه طرفندهایش به شیوه قدیم حکومت کند و مردم نیز به هیچ وجه حاضر به بازگشت به قبل از اعتراضات و زندگی در زیر چکمه گماشتگان ولایت فقیه نیستند.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

جعفر پویه: اگر تا مدتی قبل می شد چنین تصویری را کرد که رژیم می تواند با سازش با بخشی از جناحهای معترض آنان را راضی به پذیرش بعضی از خواسته ها کند و یا آنان را وادار به سکوت نماید. الآن دیگر می توان گفت که چنین امری بسیار مشکل است. هرچند در تئوری هر اتفاقی ممکن است و می شود با حساب کتابهای تئوریک چنین موضوعی را محتمل دانست. اما واقعیت بر این است که رژیم همه پلهای پشت سر خود را خراب کرده و هیچ راه بازگشتی برای خود باقی نگذاشته است. از زاویه دیگر با توجه به ماهیت استبدادی ساخت قدرت در رژیم جمهوری اسلامی و سابقه نه چندان فراموش شده انقلاب بهمن و برخورد با قدرت رژیم سلطنتی می توان گفت که هرگونه

عقب نشینی و یا امتیاز دهی رژیم به مردم به معنی آغاز نابودی آن است. یعنی با واگذاری کوچکترین خواسته و یا پذیرفتن درخواست معترضین رژیم آنها را به رسمیت شناخته است. این رمز عدم عقب نشینی رژیم است. زیرا اگر رژیم موجودیت مخالفان و معترضین را بپذیرد، آنوقت است که خواسته های آنان را یا بخشی از خواسته های مطرح شده از سوی مردم را باید گردن بگذارد. ناگفته پیداست که کف مطالبات و خواسته مردم ایران آزادی است که با ساختار قدرت استبدادی در تضاد کامل قرار دارد. یعنی آزادی و استبداد همچون جن و بسم الله متضاد یکدیگر هستند. در چنین صورتی قدرت مطلقه ولایت فقیه که اکنون علی خامنه ای همه آن را در دستهای خود تجمیع کرده است از بین خواهد رفت و بساط آن نیز برچیده خواهد شد. از سوی دیگر پذیرفتن حداقلی خواسته های باندهای دیگر که شراکت آنان در قدرت است و جلو گیری از یکه تازی علی خامنه ای

است، باعث خواهد شد که درون رژیم از هم بپاشد و شیرازه آن از هم بگسلد. به همین دلیل علی خامنه ای بعنوان ولی فقیه رژیم اگر هم بخواهد نمی تواند در موقعیت کنونی در مقابل باندهای سابقین شریک در قدرت عقب نشینی کند. و آنان نیز به علت در خطر دیدن موقعیت خود حاضر به گردن گذاشتن به خواسته علی خامنه ای که ذوب در ولایت اوست نیستند. به یک جمله می توان اینگونه جمع کرد که هم باند در قدرت و هم باندهای رانده شده از قدرت در وضعیت پیچیده و بغرنجی قرار گرفته اند که راه پس و پیش ندارند. این همان موقعیتی لاینحلی است که اکنون رژیم و لایت فقیه در آن گرفتار آمده است و راه چاره ای برای آن نمی یابد.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

جعفر پویه: سازماندهی غیر متمرکز، گستردگی شبکه های اجتماعی، سیال بودن رهبری، امکان مانور گسترده و همبستگی باشکوه در بین عناصر سازنده جنبش کنونی را می توان بعنوان نقاط قوت آن تعریف کرد. هرچند نکات بسیار دیگری نیز

هستند که می شود آنان را نقاط قوت جنبش نامید. تصمیم گیری علنی بر روی عمل و عکس العمل بررسی متمادی اتفاقات از سوی اندیشه ورزان و انتشار علنی برای جدل بیشتر بر روی آنها، سرعت عمل و امکان تجمع و پراکنده شدن موقعیت های ویژه ای است که جنبش کنونی را از انواع ماقبل خود متمایز میکند. از سوی دیگر تبدیل شهروندان به خبرنگار و گزارشگران عملیات و اتفاقات در شهرهای متفاوت و خبر رسانی بی شیله پبله و بدون اغراق نیز امکان بررسی اتفاق را برای کسانی که از دور ناظر اتفاقات هستند را ممکن می کند. به همین دلیل می شود گفت تا روزی که این همبستگی و اتفاق نظر بدون توجه به موقعیت گروهها و اقشار متفاوت حاضر در میدان وجود دارد و یکپارچه در برابر قدرت سرکوبگر رژیم عمل می کند، امکان سرکوب گسترده آن و نابودی این جنبش را تقریباً غیر ممکن می کند. از سوی دیگر نداشتن یک برنامه

و یا پلانفرم مشخص برای جنبش و عدم حضور اقشار و طبقات مختلف با خواسته های مشخص خود در میدان را می توان بعنوان نقطه ضعف آن تلقی کرد. یعنی اقشار اجتماعی متفاوت از جمله جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی، دهقانان و کارگران صنایع متفاوت در این جنبش با پرچم خود حضور ندارند. این به معنی عدم حضور عناصر سازنده این اقشار و طبقات نیست. حضور مستقل آنان در میدان چیزی نیست که بتوان آنرا حاشا کرد و یا ندیده گرفت. اما بهتر آنست که این اقشار مختلف با پرچم های خود و خواسته ای مشخص شان در میدان حضور یابند و خواسته های خود را بعنوان بخشی از مطالبات جنبش مطرح کنند. این طرح خواسته ها با پرچم و بیرق مشخص می تواند راه را برای رسیدن به پلانفرم و برنامه مشخص برای جنبش هموار کند. باید سعی کرد تا این اقشار اجتماعی و کنشگر را قانع یا تشویق به عمل مشخص کرد. به ویژه باید کارگرانی که خواسته های خود را هر روزه با اعتصابات و اعتراضات و یا برگزاری تجمع و تحصن با صدای بلند فریاد می کنند و مورد سرکوب نیز واقع می شوند. تشویق کرد که با خواسته های خود به جنبش بپیوندند و با



طرح مطالباتشان نه تنها جنبش را از وضعیت کنونی که تنها سلبی است بیرون ببرند بلکه آنرا مطالبه محور کنند و با تجربه ای که جنبش کارگری ایران در مبارزاتش در طی دهه ها مبارزه طبقاتی دارد هم می تواند بخشی از بار میدانی جنبش را به دوش بگیرد و هم آنرا برای رسیدن به خواسته های برحق راهنمایی و کمک کند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

جعفر پویه: من آینده را بدون شک از آن جنبش بشماران می دانم. اما این به آن معنی نیست که بتوان با قاطعیت و دقت مراحل و زمانبندی آنرا نیز مشخص کرد. این جنبش میدانی و جوان، از همه امکانات تکنیکی و تکنولوژیکی بخوبی استفاده میکند. سازماندهی شبکه ای خود را دارد و قادر است در مواقع ضروری به میدان بیاید و به سرعت عقب نشینی کند. در این جنگ فرسایشی رژیم و عناصر سازنده آنرا فرسوده میکند و یکی پس از دیگری از دور بدر خواهد کرد. اما تا این جنبش نهادهای اجتماعی خود را نسازد، تا نتواند برنامه و خواسته های اقشار متفاوت را فرموله کرده و در خواسته های خود بگنجانند، هنوز نتوانسته است آن پیوندی را که باید با بدنه اجتماع برقرار کند را نکرده است. بنابراین همه اینها زمانبر است و نیازمند مدتی است که جنبش از مراحل خاص خود عبور کند و به آن اندازه از رشد و بلوغ برسد که بتواند بخوبی چشم بر این کمبودها و کسری ها بگشاید و برای رفع آنها دست بکار شود.

رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یک سیستم استبدادی ظرفیت هیچ گونه رفرمی را ندارد و تلاشگران این عرصه آب در هاون می کوبند. بنابراین رژیم تا آنجا که بتواند در مقابل جنبش سرسختی میکند و حاضر به پذیرش موجودیت آن نیست. به همین دلیل است که آقای موسوی در آخرین بیانیه خود "شماره 17" اصرار دارد که رژیم وجود بحران در جامعه را بپذیرد تا برای رفع آن کوشش کند. اما مشکل اینجاست که رژیم نه تنها بحران موجود در جامعه را نمی پذیرد و در برابر آن چشم خود را می بندد. بلکه این رژیم بیش از سی سال است که

موجودیت طبقات اجتماعی در جامعه را نمی پذیرد. این نپذیرفتن موجودیت دیگران به معنی بی حقوق کردن آنهاست که آقای موسوی مثل اینکه تازه متوجه این موضوع شده است. همچنین است برخورد رژیم با دیگر اقشار اجتماعی و خواسته های آنان. بنابراین جنبش باید با متانت تا آنجا که می تواند در مقابل رژیم مقاومت کند و به شیوه های متفاوت آنرا درگیر کرده و فرسوده نماید. این فرسودگی باعث خواهد شد که آنوقت جنبش با حوصله بیشتر که پختگی آنرا نیز باعث شده دست به عمل بزند و برای رسیدن به آزادی و دموکراسی آن کاری را بکند که شایسته است. نسخه ای کارا و از قبل آماده شده ای را نمی شود از هم اکنون تجویز کرد. اما کلیات موضوع را می شود مورد بحث قرار داد و با محک اجتماعی حاضر و ناضر در

خیابان آنرا از صافی مردم عبور داد. اینروزها چشمهای بسیاری در اقصا نقاط جهان به داخل ایران و سرنوشت جنبش مردم آن دوخته شده است. در ادامه راه، جنبش فراز و فرود بسیاری خواهد داشت. گاه ممکن است دچار ریزش شود و صافی آن بکار افتد و مسافران نیمه راه را پیاده نماید. اما بدیهی است که در هر ایستگاهی تعداد بسیاری سوار قطار پر سرعت آن خواهند شد. این فراز و فرودها این بالا و پائین شدنها نباید اندک خللی در روحیه کنشگران آن بگذارد. باید باور کرد که کار اجتماعی و رسیدن به آزادی و دموکراسی این روزها آنچنان صعب العبور است که نیاز به انرژی ای بسیار بیشتر از گذشته دارد. راهی که مردم ایران در پیش گرفته اند درس بزرگی خواهد بود برای جامعه انسانی در دهه دوم هزاره جدید. بنابراین زیر نظارت چشمهای جامعه جهانی ما همراه با مردم ایران براهی می رویم که از گذشته ای دور حداقل یک قرن گذشته آغاز شده و این روزها می رود تا به سر منزل مقصود برسد. با آروزی پیروزی برای همه کنشگران عرصه آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی.

جعفر پویه - آمستردام 12 دی 1388



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

با سلام به مسئولین بولتن بحران 88 و خوانندگان آن، و آرزوی تندرستی و پیروزی در سال 2010 میلادی!

اکبر نک دهقان: در پاسخ به این سوال شما، باید به عواملی که ذاتی شرایط پس از قدرتگیری رژیم اسلامی محسوب شده، و در مقطع خرداد 88، به تضادهایی لاینحل مبدل شدند، اشاره کنم؛ از این رو، اندکی بازگشت به گذشته، اجتناب ناپذیر است.

حکومت اسلامی در ایران پس از سلطنت، هنوز قادر نبود، فوراً بر جامعه مسلط گردد؛ دلیل آن، حضور مردم انقلابی در محیط سیاست، و وجود کشمکش انقلاب و ضدانقلاب، پس از سرنگونی رژیم پهلوی بود. از این رو، با همه اقدامات سرکوبگرانه هر روزه ضد انقلاب اسلامی برای خفه کردن انقلاب بهمن، دوران تثبیت نسبتاً طولانی ای، در برابر آن قرار داشت. هر چه رژیم اسلامی بر پیکر مردم و خواسته های دموکراتیک آنها میکوبید، بهمان میزان، مقاومت در سطوح مختلف شکل گرفته، حتی جناحهایی از حکومت هم، از وحشت از دست دادن موقعیت خود، به اعتراضات علنی علیه جناح غالب، کشیده میشدند. در این مقطع هنوز سطح بالایی از اشتراک منافع میان خمینی، بهشتی، خامنه ای، رفسنجانی، میرحسین موسوی، کروبی، خاتمی، جنتی، منتظری و دیگران وجود داشت. در مقابله با مردم و احزاب انقلابی در اوایل استقرار و استحکام این رژیم در سالهای 57 تا 61، بخش بزرگی از جریانات به اصطلاح ملی حتی، حزب توده و سازمان "اکثریت" هم، با شدت کم و زیاد در کنار جناح غالب رژیم، عمل میکردند. دلیل آن،

فرصتهای متعدد ترقی شغلی در حوزه سیاست و اقتصاد برای نیروهای نامبرده، در سایه خروج از کشور و حذف سلطنت طلبان از اقتصاد و بوروکراسی، و اخراج و بازداشت و سرکوب وسیع نیروهای پیشرو انقلاب بهمن بود.

در تصویر بالا از شرایط فوق، 3 روند و یا سه عامل در کنار هم و علیه یکدیگر، قابل تشخیص هستند:

1- رژیم اسلامی به شهادت بیش از 30 سال سلطه گری آن، از هیچ قانون و حد و مرز کلاسیک در جهان کنونی تبعیت نمیکند. سرکوب و آنهم در بربرمنشانه ترین نوع آن، به طبیعت این رژیم، از روز اول پیدایش آن تعلق داشت. رژیم اسلامی با هدف نابودی همه دستاوردهای تکامل اجتماعی جامعه طی 150 سال اخیر، بر سر کار آمده، سر هیچگونه سازش با کمترین علائم مدنیت را نداشت و ندارد. سیاست ضدیت با حقوق دموکراتیک مردم، و سیاست اقتصادی نابود کننده متکی بر فروش نفت و واردات کالا، از عوامل اصلی ای است، که موجودیت آن را به وضعیت کنونی کشانده است. هر دو وجه عمده سیاستهای این رژیم، بطور اجتناب

ناپذیری مردم را به مقابله با آن کشانده، و به یک اپوزیسیون درونی آن نیز، شکل داده است.

2- مردم ایران مداوماً و به اشکال گوناگون، در کنار و همراه سازمانهای انقلابی، مبارزه کرده و جنگیده

اند، تا از تثبیت یک رژیم دیکتاتوری مذهبی، و احیاء مناسبات سرمایه داری در کارکرد ارتجاعی آن، جلوگیری کنند. مبارزات مردمی در دوره های گوناگون، و مقاومت علیه درنده خویی طبقات حاکمه، یکی دیگر از عوامل کشاندن وضعیت رژیم اسلامی به موقعیت



فعلی است. رژیم اسلامی در هیچ شرایطی قادر نشد، از سرکوب حداکثر و لحظه به لحظه و پلیسی ساختن کامل کشور، صرفنظر کند.

3- گرایش از حکومت اسلامی در همه دوره ها وجود داشت، که در سیاست اقتصادی خود، عمدتاً بر زمینه صنعت و تولید، و کمتر بر دلالتی و بازار سنتی، تأکید میکرد. تا از این طریق، تجدید سازمان سرمایه داری بهم ریخته بعد از قیام بهمین راه، بر زمینه محوریت تولید- عمدتاً متکی بر ارزش افزوده داخلی-، بنحو مطمئن تر و پایدار تر متحقق سازد. در این جریان، دو گروه بندی را، میتوان از دوره های گذشته تا به امروز، مجزا کرد:

یکم: جناح نهضت آزادی تحت مسئولیت مهدی بازرگان و ادامه آن در شرایط سال 60 در گروه بنی صدر، که بازسازی اقتصادی را از طریق تکیه به اقتصاد تولیدی و رابطه فعالانه با غرب، کنترل قدرت دستگاه مذهب، از این رو لاجرم: همراه با برسمیت شناسی سطحی از حقوق شهروندی دنبال میکرد و دوم: جناح اصلاح طلبان کنونی، که سلطه طبقه سرمایه دار و بازسازی اقتصادی بر مبنای منافع مشترک بازار دلالتی و تولید داخلی را، و تنها پس از بکارگیری یک سیاست ضد کمونیستی افراطی، نابودی دستاوردهای انقلاب بهمین، بویژه قتل عام کامل نسل مبارز این انقلاب، ممکن میدانست. از دید این جریان، پس از یک دوره حکومت فاشیستی- اسلامی، مردم ایران، مدافعین و یا مدعیان چپ، به تب راضی شده، یک نظام شبه غربی، از نوع اسپانیای پس از فرانکو و شیلی پس از پینوشه را، با کمال میل و تحت عنوان "دموکراسی"، خواهند پذیرفت. این همان جناح سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، میرحسین موسوی، کروی و خانمی، محمدی گیلانی، موسوی تبریزی، موسوی اردبیلی، صانعی و منتظری، حتی خلخالی بود. برخی از عناصر این جریان نظیر اکبر گنجی، از سال 1362، با اطمینان از نابودی سازمانهای انقلابی و کشتار اکثریت کمونیستها و مجاهدین، خواستار کنار گذاشتن این سیاست، و تسریع در گذار به مدل اسپانیای خود شدند.

به طور خلاصه: 3 عاملی که در تمام سالهای گذشته، محتوای حوادث تائکونوی را شکل داده اند:

1- عامل سیاست فاشیستی جناح حاکم در برابر مردم، و سیاست حذف جناحهای درونی،

2- عامل مبارزه شدید و بعضاً آرام مردم و سازمانهای دموکراتیک- انقلابی، برای تأمین و تضمین حقوق سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دموکراتیک،

3- عامل کشمکش جناحهای داخلی رژیم، بر سر چگونگی بازسازی نظام اقتصادی. در اینجا، بدون هیچ تردیدی و با تأکید ویژه: کنترل درآمدهای نفتی، برای تقسیم آن میان دلالتان وارد کننده کالا و یا بخش ورشکسته تولید، دولت، دستگاه مذهب و نیروهای متعدد سرکوب جدید، نظیر پاسداران، بسیج و انواع دسته جات ترور، برای دو جناح اصلی رژیم در تمام 30 سال، اهمیت کلیدی کسب کرده است.

مبارزات مردم و منازعات دو جناح، در دهه 60 به حذف کامل و یا نسبی هم نیروی مردم مبارز و هم جناح بورژوازی متکی بر تولید در هیئت گروه بنی صدر، یعنی فعال ترین بخش اپوزیسیون داخلی رژیم، منجر گشت. جناح بنی صدر در عمل به عینه دید: بازسازی اقتصادی جامعه بر محور اقتصاد تولیدی، بدون تأمین حقوق شهروندی، و بدون غلبه بر قدرت دستگاه مذهب، غیرممکن است. از این رو، جلب حمایت جنبش ضد رژیم از سیاست اقتصادی دلخواه این جناح، اهمیت بسیاری برای بنی صدر و همفکرانش کسب کرد. از آنجا که جناح غالب، یعنی بازار دلالتی سنتی و دستگاه مذهب، بر بخش اعظم نهادهای سیاسی و نظامی مسلط بود، هیچ راهی برای پیشروی، بجز کاهش یا حذف نقش فائده جناح غالب در این عرصه، قادر به تضمین اجرای سیاست اقتصادی خواست جناح بنی صدر وجود نداشت. او اما دقیقاً، تاوان همین هوشیاری سیاسی خود را، در آنجا که باید دست به



عمل میزد، حتی تا مرحله عملی شدن حکم اعدام خود پرداخت. نزاعهای دو جناح در این دوره، همچنین در اشکال متعدد و نه مستقیم، نظیر دفاع متزلزل از رعایت آزادیهای دموکراتیک و یا علیه آن، خواست هر چند ناروشن برای پایان جنگ و یا ادامه و تشدید آن، و ایجاد مناسبات عادی با غرب و یا مخالفت با آن، سر باز میکردند.

تسویه حساب خونین و قتل عام گسترده مبارزین در سال 60 و تا به امروز، تکلیف سیاست اقتصادی را هم، همانطور که جزء اهداف اصلی این بربرمنشی محسوب میشود، معین کرد. دلالتان بزرگ و کسبه خیابانی وابسته به آنها در تهران، از طریق بدست گرفتن کامل زندانهای بیدادگاهها، دادستانیها، گروههای ضربت و کمیتهها، در پناه جنگ ویرانگرانه 8 ساله- که خود از الزامات نهادی ساختن کامل اقتصاد دلالتی بود- بر مردم هجوم برده، تا قدرت داشتند، شکنجه کرده و به قتل رساندند. این دارودسته خون آشام، با همراهی کامل "اصلاح طلبان" بشدت سرکوبگر دوره فوق و مدافعین افراطی "خط امام"، همراه با "اکثریتی"ها و حزب توده، شمشیر را از رو بسته، هیچ اثری از دستاوردهای 150 سال مبارزه و تلاش مردم، برای کسب آزادی و عدالت، بر جای نگذاشتند. مردم و سازمانهای انقلابی، تحت این هجوم وحشیانه، علیرغم مقاومتی حماسی و بیمانند در تمام جنبشهای انقلابی قرن بیستم، بسختی شکست خوردند. سازمانهای انقلابی نابود شده، اکثریت قریب به اتفاق هواداران، اعضاء و کادرهای آنها، به جوخه اعدام سپرده شده، یا تحت شکنجههای هولناک و مصاحبههای تلویزیونی، خرد شدند. در پرتو چنین شرایطی، دستگاه مذهبی- تروریستی، و وارد کنندگان و دلالتان بزرگ بازار، بر درآمدهای نفتی مسلط شده، سیاست اقتصادی خود، یعنی تبدیل سرمایه ملی به پشتوانه یک اقتصاد شخصی، مذهبی، خانواده گوی، دلالتی و مافیایی را، عملی ساختند.

رژیم اسلامی به این ترتیب، در چهارچوب مقدمات دوره فوق، خود را تثبیت کرد. این سیاست اقتصادی طی 30 سال، از اقتصاد سرمایه داری ایران، ویرانه ای برجای گذاشت، که در کمترین حدی هم، با اقتصاد کشورهای ترکیه، مصر، مالزی، تایلند، اندونزی، کره جنوبی، آرژانتین، شیلی و مکزیک، قابل مقایسه نیست. در کنار این ورشکستگی شرم آور و هولناک اقتصادی اما، نسل جدیدی از توده معترض در جامعه سر بر آورد؛ نسلی که از روز 18 تیر سال 1378 تاکنون، برای کسب آزادیهای دموکراتیک در میدان سیاست حضور یافته، علیرغم پیشرویها و عقب نشینیهای متعدد، مداوماً قدرتمندتر گشته، و امروز به نیروی سیاسی تعیین کننده در برابر رژیم اسلامی، فرا رویده است.

آنچه که در تمام سالهای پس از سال 60، محتوای تظاهرات موجود در جامعه را ساخته، در خطوط اساسی و در اشکال متغیر و وجوه جنبی متعدد، بر کارکردها و نقش این 3 عامل و یا سه روند، بنا شده است. با این تفاوت، که تغییرات بین المللی جدید از دهه 90 تا سال 2003، یعنی اشغال عراق و افغانستان از سوی ارتشهای امپریالیستی، فرصتی برای تحکیم موقعیت رژیم از یکطرف، و تشدید مبارزات مردم برای بدست گرفتن سرنوشت خود، پیش از بروز جنگی جدید علیه ایران از سوی دیگر، ایجاد کرد. رژیم اسلامی در پرتو چنین شرایطی، به سیاست تولید مخفیانه سلاح هسته ای صراحت و شدت بخشیده، به تحریکات گسترده علیه اسرائیل متوسل گشت. از این طریق میبایستی اوج گیری روحیات ناسیونالیستی در جامعه، رژیم را در سیاست باجگیری بین المللی، نابودی مبارزات مردم و حذف اصلاح طلبان، از امکانات مؤثرتری بهره مند میساخت. اما در روند حوادث، اقدامات رژیم در این حوزهها نیز، پس از مدتی به ضد خود تبدیل شده، رویارویی مردم با حکومت اسلامی را در مقطع انتخابات خرداد 88، محتمل تر نمود. بخش فعال کشور در پرتو این اوضاع، هر چه بیشتر از خطرات سلطه این جناح بر مقدرات جامعه در این وضعیت بشدت بحرانی، آگاه



گردید. در کنار آن، عربده کشیهای رژیم علیه اسرائیل و نظامات بین المللی نیز، با برجای گذاشتن آبرو ریزی و هزینه سنگین، به نتایج عکس آن، یعنی شروع و تشدید تحریمهای اقتصادی و مالی، منجر شد.

آنچه که در مقطع انتخابات 22 خرداد سال 88 رخ داد، چیزی جز بلوغ و لحظه تلاقی انفجارگونه هر سه روند پیش گفته نبود. این عوامل، که هم در ارتباط با یکدیگر و هم مستقلاً رشد کرده، یا گنبدیده بودند، در شرایط یک تقلب انتخاباتی بیسابقه با یکدیگر برخورد کردند. نتیجه آن از یک طرف، تشدید

بیرحمانه سرکوب علیه مردم و اصلاح طلبان، و از سوی دیگر، پیدایش یک ائتلاف اجتناب ناپذیر توده مردم مبارز و اصلاح طلبان رانده از نظام را، بدنبال آورد. مردم از یکطرف، با هدف کسب حقوق دموکراتیک و تعیین تکلیف قطعی با رژیم اسلامی، و اصلاح طلبان هم کمابیش از موضع بنی صدر در دوره خود، با هدف خاتمه دادن به سیاست حذف مداوم از حوزه تصمیم گیری، و مقابله نهایی با سیاست اقتصادی دلان بازار و کنترل ثروت نفت از سوی آنان، به یکدیگر رسیدند. اصلاح طلبان این دوره، هنوز تا مدتی با تصور اینکه، سرکوب فاشیستی دهه 60 دیگر چیزی از جریانات پیشرو و زمینه ای برای "خطر" کمونیستها و بروز یک انقلاب بر جای نگذاشته، با صراحت بیشتری از برخی از حقوق دموکراتیک مردم به دفاع برخاستند، تا در پناه آن، جناح ولی فقیه را اندکی به عقب برانند. با تحمیل کامل احمدی نژاد به مردم و اصلاح طلبان- که هدف سرکوب کامل، و تسلط نهایی بر بوروکراسی، بویژه ادارات، دانشگاهها، رسانه ها و صنایع نفت، و تصمیم گیریهای اقتصادی را دنبال میکرد- بر دامنه و اهمیت ائتلاف مردم و ناراضیان حکومتی، افزوده گشته، آن را تداوم بخشید.

توده مردم و قبل از همه جنبش دموکراتیک- انقلابی دانشجویی، حامل خواستها، آرمانها و اهداف مردم تا پیش از حمام خون دهه 60، و اصلاح طلبان، حاملان بخشی یا همه تصورات اقتصادی و سیاسی جناحهای درونی رژیم اسلامی هستند. این جناح در

دوره خاتمی از سال 1376 تا 1384 حتی از برداشتن یک گام کوچک، و اعتراض ساده به نقض وحشتناک حقوق دموکراتیک مردم هم، پرهیز کرد. با این توجیه تبهکارانه، که ضد انقلاب، یعنی مخالفین رژیم و مردم، از طرح خواستهای دموکراتیک سوء استفاده خواهند کرد! اما وقتی بعد از 12 سال بردگی برای جناح حاکم، و ممانعت از ریختن مردم به خیابان، میرغضبان ولی فقیه به سراغ خود آنها آمدند، تلاش کردند، از امکان انتخابات 22 خرداد و نوعی نزدیکی به مردم، بمنظور حفظ خود استفاده کنند. این جرعه زده شد؛ اما در شرایط وجود یک اعتلاء مبارزاتی از اول ماه مه سال 1384، شعله سر کشیده به یک جنبش انقلابی، ارتقاء یافت. این جنبش انقلابی، امروز، سوال بود و نبود حکومت اسلامی را با قدرت تمام، در برابر چشمان همه جهانیان قرار داده است- آن لحظه ای که اصلاح طلبان کنونی، از دهه 60 تاکنون و تا دوره ای با همدستی جناح ولی فقیه، فرارسیدن آن را، مانع شده بودند.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

اکبر تک دهقان: در پاسخ به این سوال شما، من باید از "عامل یا عوامل" در معنای پاسخ اول، شروع کنم؛ و این یعنی:

یکم: آیا رژیم اسلامی برای حفظ خود از فروپاشی، میتواند همچنان سیاست سرکوب فاشیستی را از یک سو و از سوی دیگر، رها کردن کشور در ورشکستگی اقتصادی فعلی را ادامه دهد؟

پاسخ به سوال بالا منفی است. رژیم اسلامی قادر نیست، تحت شرایط کنونی و شرایط فرضی آتی دیگری، سرکوبگری عصر حجری خود را دائمی سازد؛ مهمتر: از آن نتیجه دلخواه خاص این لحظه را بگیرد. دلیل اصلی آن، ظهور یک قدرت جدید، یعنی توده مستقل و خود- آگاه به حقوق و جایگاه تاریخی خود است. پیدایش چنین نیرویی، تنها و مستقیماً محصول 30 سال مبارزه مردم با رژیم اسلامی، در اشکال گوناگون و در همه مناطق کشور است.



میلیونی است- به مبارزات دانشجویی، و به صف " حزب دانشجو" می پیوندند.

رژیم اسلامی دیگر دارای ظرفیت و امکانی، برای تحمیل هر چه بیشتر بار ورشکستگی اقتصادی کنونی، بر شانه های نحیف توده های زحمتکش نیست. از دید اکثر ناظران، بخش اعظم بانکها و مؤسسات به اصطلاح تولیدی، سالها است که ورشکسته اند. بخش بزرگی از کارخانجات، حتی در موقعیت پرداخت بموقع دستمزدهای کارگران نیستند. حکومت اسلامی و دستگاههای مختلف مذهبی و سرکوب، که به دلالت واردکننده کالاهای خارجی مبدل شده اند، بازار داخلی و توسعه آن را به حال خود رها کرده، مسائل را از امروز به فردا محول نموده اند. دستجات فوق، تقسیم سهم ناچیزی میان مردم، تحت عنوان جبران نقدی حذف سوبسیدهای دولتی را، با جار و جنجال، به عنوان سیاست اقتصادی مهم خود معرفی میکنند.

هرتغییری در سیاست اقتصادی کشور، مستلزم غلبه کامل بر قدرت دلالت و واردکنندگان کالاها است. یک چین تحولی اما، بمعنای کامل کلمه، تحت شرایط رژیم اسلامی، غیرممکن است. بخش اعظم نهادهای سرکوب، مستقیماً از سوی بازاربان و آخوندهای اسلامی هدایت، کنترل و یا تغذیه مالی میگردند. اکثریت قریب به اتفاق دلالت رژیم، در مراکز دولتی، قانونگذاری و قضایی نشسته، خود سر رشته دار وضعیت سیاسی، اقتصادی و قضایی حاکم هستند. اتخاذ یک سیاست اقتصادی جدید، که جامعه را از فلاکت غیرقابل توصیف کنونی خارج سازد، چگونه امکان دارد- در حالیکه، این موضوع به اساس پیدایش رژیم اسلامی، و دلایل ارتکاب همه جنایات آن پیوند خورده است. زندگی و شیوه سلطه گری حکومت اسلامی، خود مستقیماً به بازتولید مداوم نظام اقتصادی حاکم، وابسته است.

دوم اینکه، آیا مردم حاضر هستند، سلطه گری وحشیانه کنونی را پذیرفته، به خانه های خود رفته، از هدف اصلی خود، یعنی سرنگونی رژیم اسلامی در همین مرحله،

خود- آگاهی و تصورات مردم، بویژه نسل جوان، از خود و شرایط حاکم بر زندگی، درست در این 30 سال و تحت سلطه گری بربرمنشانه حاکم شکل گرفته، بمیزان زیادی از آلودگی به تصوراتی از نوع خود- آگاهی ضد دموکراتیک ساخته و پرداخته رژیم پهلوی، حزب توده، جناحهای مختلف شبه ملی و نظایر آنها، میرا است. مردم ایران برای اولین بار طی 100 سال پس از مشروطیت، به همان کیفیتی از شعور سیاسی دست پیدا کرده اند، که جناح پیشرو و انقلابی، مدرن و سکولار عصر انقلاب مشروطیت، به آن و در سطحی، دست یافته بود. نیروی پیشرو کنونی در خیابانها، هر چند ممکن است، خود را با موزیک، دیسکو و اشکال تفریحی " تمدن " غربی معرفی کند؛ اما برخلاف مدافعین رژیم پهلوی، این نسل، خود را برده و زیر دست وابستگان رژیم ساواک، قدرتهای غربی و رسانه های ریاکار آنها نخواهد ساخت. نسل جوان کشور، در آتش آرزوی ایجاد یک جامعه عمیقاً دموکراتیک و عادلانه، بلحاظ اقتصادی فوق العاده پیشرفته و استحکام ملتی مستقل میسوزد. این میزان از رشد یافتگی فکری و سیاسی بخش پیشرو جامعه، نیرویی است، که رژیم اسلامی با قدرتی بیش از قدرت کنونی خود هم، قادر به شکست کشاندن نهایی مبارزات آن نیست.

این نیرو، با همه مبارزات و تجربیات 30 سال اخیر، در خطوط اساسی، از خود و وظایف آتی خود شناخت دارد. آنها نه فقط توده ای دانشجو، بلکه مهمتر از آن، نظیر یک حزب انقلابی و بسیار بزرگ، و بزرگتر و نیرومند تر از هر حزبی در ایران، عمل میکنند. سطح ارتباطات و سازمانیافتگی درونی توده دانشجویان، بقدر کافی رشد یافته، و حزبی است، که مداوماً در حال رشد سیاسی، تاکتیکی و برنامه ای است. حکومت اسلامی قادر به درهم کوبیدن این نیرو نیست؛ حتی قادر نیست بطور موضعی و موقتی، آسیبی جدی به آن برساند. علاوه بر این، بتدریج بخشی از دانش آموزان سالهای آخر- که این نیز رقمی



دست بکشند؟ یعنی از این طریق، راهی برای حفظ رژیم گشوده شود؟

با اطمینان مطلق خیر! مردم نه فقط عقب نشینی نکرده، به خانه های خود نخواهند رفت، بلکه آنها هر روز خود را سرزنش میکنند: چرا این رژیم جنایتکار قادر شد، 30 سال بر گرده آنها سوار شود؟ توده مردم، هم اینک طی مبارزات کوبنده تاکنونی، قادر شده اند، سنگرهای متعددی را تصرف کرده، فضای سیاسی جامعه و روانشناسی شهروندان را تغییر بدهند. امروز دیگر، شعار مرگ بر خامنه ای، و عکس نحس او را به آتش کشیدن، به یک حرکت اعتراضی ساده ای مبدل شده است- در حالیکه چنین اقدامی، تا 7 یا 8 ماه پیش، هنوز قابل تصور نبود.

امروز دیگر از ترس و وحشت هولناک گذشته، خبری نیست. مردم چیزی بنام " نظام مقدس جمهوری اسلامی " را برسمیت نشناخته، نه فقط بدنبال جدایی دین از حکومت، که حتی خواهان سرنگونی آن تا بهار سال 1389 هستند. حکومت اسلامی همواره برای اعمال سلطه بیرحمانه بر مردم، مذهب و مقدسات آسمانی را به کمک میگرفت. در حالیکه امروزه دیگر جناحهای متعددی از رژیم، از توسل به چنین خرافاتی برای حفظ رژیم، بیزار و یا خسته شده اند.

در انتها اینکه، آیا جناح اصلاح طلبان، جایی برای عقب نشینی دارد و آنها قادر هستند، با شکستن ائتلاف کنونی خود با مردم، بتنهایی در سیاست اصلاح رژیم و تغییر سیاست اقتصادی خانه خراب کن آن، گامی بردارند؟

در این رابطه هم، میتوان برای بخشی از اصلاح طلبان با اطمینان از پاسخ منفی، سخن گفت. اصلاح طلبان، بویژه بخش فعال آن، بخوبی میدانند، که در صورت تسلیم شدن به رژیم و فاصله گرفتن از مردم، نه فقط به هیچ چیزی دست نخواهند یافت، بلکه خود را داوطلبانه به طعمه ساده ای، برای گرگان گرسنه 209، مبدل خواهند ساخت. رژیم اسلامی نه فقط " کنار

کشیدن" بلکه تسلیم محض، و این یعنی، توبه کردن و از طریق مصاحبه تلویزیونی به توده دانشجویان لگد زدن را، از آنها طلب خواهد کرد. اصلاح طلبان کنونی که 8 سال و برخی بیش از 20 سال، در دخمه سوته دلان، کنار هم مچاله شده، غبار انزوا و افسردگی بر چهره شان نشسته بود، تنها از طریق قدرت مردم، از غاری که در آن می پوسیدند، رها شده، به خیابان آمده، حتی تا مرز کسب مقام ریاست جمهوری، پیش رفتند. نتیجه خروج آنها از ائتلاف کنونی با مردم، نه بازگشت دوباره به همان کوی و کتابخانه، بلکه تسلیم و خرد شدن، و تحمل ذلتی است، که آنها را هر ثانیه، تحلیل خواهد برد. اگر آنها، حتی بعنوان شهروندان معمولی، قصد دارند، دوران بازنشستگی خود را در کنار نوه های خود سر کنند؛ باید بدانند، که برای حفظ همین مقدار حق زندگی هم، باید به پیمان نانوشته خود با توده دانشجویان، احترام بگذارند.

اگر اصلاح طلبان از مردم جدا شوند- مردمی که فعلاً به ائتلاف با آنها نیاز دارند- در آنصورت فکر عملی شدن یک سیاست اقتصادی مولد را هم، باید با خود به گور ببرند. طبقه متوسط اسلامی، بشرطی میتواند از سیاست اقتصادی و مدیریت سیاسی کنونی جان سالم به در برد، که تغییرات اساسی در اقتصادیات و ادارات صورت پذیرد؛ این به ویژه به مشاغل آکادمیک و کار فکری، مربوط است. در شرایط سلطه گری کنونی، اقتصاد کشور با سرعت در اعماق فرو میرود، و بخش بزرگی از تحصیل کرده گان، ناچاراً راه خارج از کشور را در پیش میگیرند. این وضعیت، شرایط و موقعیت طبقه متوسط شهری، اسلامی و غیر اسلامی را نابود کرده، آن را بمثابه یک نیروی اجتماعی، با خطر فروپاشی اجتماعی مواجه میسازد. هر گونه " تغییر" در این وضعیت، باید قبل از هر چیز، شامل مدیریتهای اقتصادی و سیاسی در کشور شوند- آنچه که، تحت شرایط ادامه سلطه رژیم اسلامی و بازگشت از پیشرویهای تاکنونی مردم، بهیچ وجه امکان پذیر نیست و نخواهد شد.

اصلاح طلبان اگر راه جدایی از مردم را در پیش گرفته، همه تلاش خود را صرف حفظ رژیم از تعرض توده های انقلابی کنند، نه موفقیت، بلکه سرشکستگی و شکست نصیب آنها خواهد شد. حکومت اسلامی با اینهمه درنده خویی و هزینه ثروتهای هنگفت ملی، قادر نیست، ادامه حیات چندش آور خود را تضمین کند؛ حال اصلاح طلبان، که مشتی روشنفکر حراف، توسری خورده و زوار در رفته، و ترسو و از همه جا رانده ای بیش نیستند، که ساعتها حول ضرورت بیان حقیقت وراجی میکنند، اما خود از بیان آن وحشت میکنند؛ چگونه قادرند، نقش مؤثری در حفظ رژیم اسلامی ایفا کنند؟ به این اضافه کنیم: در چهارچوب درک آنها از " عقلانیت"، چرا باید خواست مردم برای تغییرات اساسی در کشور، یعنی دور انداختن بلیه آسمانی حکومت اسلامی، رد شده، غیر عقلانی تلقی شود؟ مردم برای هدف انسانی و در همه وجوه آن، عقلانی خود، هزار و یک دلیل دارند و اصلاح طلبان، حداقل یک بار هم شده، به حرف مردم، بدون ترس از شیخ اسلام و " پیامبر" گوش کنند!

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

اکبر تک دهقان: این سوال مهمی است، که کمتر در لابلای تحلیلهای، اخبار و گزارشات به آن بر میخوریم. " خیزش کنونی" که من از آن بدون هیچ ابهام و احتیاطی، بعنوان یک جنبش انقلابی نام میبرم، از برخی نقاط قوت بزرگ و غیرقابل چشم پوشی بهره برده، همچنین از یک رشته نقاط ضعف و بعضاً قابل چشم پوشی، رنج میبرد.

در وحله اول: جنبش انقلابی کنونی، دوران بلوغ اولیه خود را از سر گذرانده، چندین مرحله ابتدایی و آزمایش سخت را، پشت سر گذاشته است. ما میدانیم، تا مدتها، عناصر نزدیک به جریان ارتجاعی، نظیر لیبرالها، اکثریتی ها، توده ای ها، و جمهورخواهان دروغین، در خیابانهای تهران، با بستن دهان خود و مردم، مانع از بروز و رشد جنبش توده ای میشدند. آنها مردم را

به هوا کردن بادکنکهای رنگی، و یا زدن اطو به پریز برق تشویق کرده، مانع از رشد خلاقیت مردم می گردیدند. این دوره نوجوانی مستقیم جنبش کنونی، اهمیتی جدی داشت. بدلیل اصرار این جریانات- که خود، از حسابرسی جنایات دهه 60 خود در هراس اند- این یک خطر- نه تعیین کننده اما نسبتاً جدی- میتوانست به توسعه جنبش آسیب رساند. این افراد با وقاحت در سایتهای اینترنتی نزدیک به حزب توده، اکثریت، و مدافعیین رژیم پهلوی، با روحیه ای قیم مآبانه به مردم امر و نهی نموده، خود را برای کشاندن مردم به خانه های خود، هلاک میکردند.

عناصر وابسته به جریان ضد انقلابی حزب توده و اکثریت و قاتلان دهه 60، در عرصه شعر و هنر نیز فعال شده، برای جانباختگان مثلاً شعر سروده، در پوشش آن اما، بشیوه ای ارتجاعی و ریاکارانه، جوانان را از خیزش و تلاش بازداشته، عدم خطر کردن را توصیه میکردند. جنبش مبارزاتی مردم ایران، امروز از شر سمومات " اکثریتی"، " توده ای" و " لیبرالی" تا حد قابل قبولی، رها شده است. پس از یک دوره تب و تاب اولیه، نسل پیشیناز باز هم بر فضای سیاسی جامعه مسلط شده، محکم روی پای خود ایستاد. از گذراندن این مرحله اولیه رشد جنبش، باید با اطمینان، بمتابه یکی از نقاط قوت بزرگ آن نام برد.

دوم اینکه: جنبش اعتراضی کنونی، از مرحله تظاهرات مناسبتی هم " عبور" کرده، پس از اعتراضات وسیع روز 16 آذر در تمام کشور، به مبارزات و کشمکشهای هر روزه، گام گذاشته است. این یک گام بلند، و تضمین برگشت ناپذیر شدن جنبشهای اعتراضی است. هم اکنون بسیاری از دانشگاههای کشور را موج اعتراضات و تحصن و اعتصابات هر روزه، فرا گرفته است.

نکته سوم در توصیف نقاط قوت جنبش کنونی این است، که در سازماندهی و ارتباطات، این جنبش بر مکانیزمهای توده ای متکی بوده، چهر ها و شخصیت ها نیستند، که جهت گیریها و مناسبات میان دانشجویان را تعیین میکنند. چندین میلیون دانشجو در



طیف گسترده " سبز"، صورت نگرفت. جنبش تود ای هنوز از طریق مجاری رسمی - تحمیل شده بر آن؟! - بطور مشخص و در لحظه وقوع بی عدالتی و سرکوب، از حقوق دموکراتیک توده های مردم، دفاع نمیکند. این نمایش آن است که کارگاه سیاسی این جریان، در دست عناصری است، که خود مستقیماً جزء بخش لاینفک جنبش دانشجویی نبوده، صرفاً در ائتلاف موقتی با آن قرار داشته، به برخی از محاسبات فرصت طلبانه نزدیک شده اند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

اکبر تک دهقان: به اعتقاد من، آینده جنبش انقلابی کنونی در ایران، بسیار روشن است. امکان تحمیل یک شکست از سوی رژیم اسلامی، و یا خیانت بزرگ از سوی اصلاح طلبان- هر چه بیشتر به پیش میرویم- کمتر و کمتر میشوند. این اعتراضات قادر شدند، در فاصله کودتای انتخاباتی 22 خرداد تاکنون، پتانسیل عظیم درونی جامعه علیه رژیم اسلامی را آزاد کنند. روشن است، هر گونه شکست و ناکامی این جنبش، باید این نیروی آزاد شده را، به یک نتیجه قابل قبول گره بزند. مردم اما تا از کار بزرگ خود نتیجه بزرگی نگیرند، به خانه های خود برنگشته، زمین زیر پای همگان، همچنان داغ باقی خواهد ماند. آنچه که امروز مردم را به سوی پیروزی میبرد، بیش از هر چیزی، عملکرد دینامیزم درونی جامعه است، که جز سرنگونی رژیم اسلامی، سرانجام دیگری، آن را به سکون نخواهد کشاند. اصلاح طلبان تاکنون، به اشکال گوناگون قادر شدند، بر رشد کیفیت این جنبش، نظیر طرح شعار های مشخص، تأثیر نه چندان دلخواه جامعه باقی بگذارند، اما این جنبش اعتراضی بزرگ، مداوماً رشد کرده، آنان و هر فرد و

سراسر کشور، به شیوه های ابتکاری، میان خود سیستم ارتباطی و تقسیم کار ایجاد کرده اند، که بخش بزرگی از آن، پیش از این، اصلاً سیاسی نبودند. این شیوه سازماندهی، بقاء این جنبش را تضمین کرده، آن را از زیانهای فراز و نشیب هایی که هر جنبش اجتماعی مشمول آن میگردد، حفظ میکند. همچنین نوع شبکه ای ساختار سازماندهی، از امکانات بیشتری برای جلوگیری از غلبه خطوط معینی- که میتوانند زیانبار باشند- برخوردار است. ساختار کنونی سازماندهی مبارزات دانشجویی، نیروی بزرگی را آزاد کرده و تحت پوشش در آورده، و توده دانشجویان را، از امکانات بیشماری برای تماس مستقیم با یکدیگر، برخوردار ساخته است.



از میان ضعفهای جنبش توده ای، که بمرور میتواند در سطوحی رفع شود، عدم وجود برنامه دقیق، برای دفاع از خواسته های مشخص، و محکومیت بموقع سرکوب و جنایت علیه توده های مردم است. برای مثال، هم در خیابان و هم در سطح اطلاعاتی ها، عمدتاً بر آزادی بیان و حقوق شهروندی، تأکید میگردد. در حالی که علاوه بر این تبلیغ عمومی، بویژه، قطع فوری اعمال تبعیضهای جنسیتی و لغو امروز جداسازیهای جنسی در ادارات و دانشگاهها، و یا قطع فوری اعدامهایی که هیچ دادرسی قابل اعتمادی پشتوانه آنها نیستند، باید حتماً و در شرایط فعلی با جدیت مطرح شده، دنبال گردد. در مواردی نظیر اعدام احسان فتاحیان و مصلح زمانی در سنج و کرمانشاه، هیچگونه واکنشی از سوی



حزب سیاسی در خارج از کشور، حتی
دولتها و سازمانهای بین المللی را هم،
بدنبال خود کشانده، آنها را، به تأیید حقانیت
خود وادار ساخته است.

رژیم اسلامی هم اینک برای وقوع جنگی در
خاورمیانه، حتی جنگی اتمی، دقیقه
شماری میکند. این یک امر جدی است، و
رژیمی که سخنگویان آن، از
جویدن خرخره مخالفین
صحبت میکنند، از راه
انداختن چنین جنگی ابایی
نخواهد داشت. نقش و
اهمیت تاریخی اعتراضات
کنونی، همچنین در
ممانعت از به واقعیت
پیوستن چنین فاجعه
غیرقابل تصوری است؛ که
جهان پس از پایان جنگ دوم، نظیر آن را
ندیده است.

با تشکر از فرصتی که شما دوستان در "
بولتن بحران 88"، در اختیار من گذاشتید. با
آرزوی تندرستی، و امید به پیروزیهای بزرگ
مردم ایران!

13 دی 1388 - 3 ژانویه 2010
اکبر تک دهقان



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

سیاوش دانشور: موقعیت وخیم جناح خامنه ای آئینه موقعیت جمهوری اسلامی است. برخلاف دیدگاههای رایج در جنبش ملی - اسلامی، من فکر نمیکنیم که بحران سیاسی در ایران "بحران جناحی" است. چون اگر این دیدگاه را بپذیریم، بناچار باید این فرض را هم بپذیریم که جمهوری اسلامی بحران ندارد و وضعیت کنونی جدالی در بالا برسر تطبیق جمهوری اسلامی با دنیای بیرون، روند نرمالایز شدن سرمایه داری ایران، یا جدالی برسر خط مشی های اقتصادی متفاوت در درون حکومت و یا جدال قانون با ولی فقیه است! این چهارچوب سیاسی در باره اوضاع ایران همواره در میان طیف جریانات ملی - اسلامی وجود داشته است. صورت مسئله جمهوری اسلامی هیچکدام از اینها نیستند. در نقطه مقابل، ما بعنوان کمونیست کارگری همواره این دیدگاه را داشته ایم که جمهوری اسلامی در یک بحران همه جانبه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست و پا میزند. جدال جناح های حکومت در بالا محصول نخواستن نظام در پائین است. این جدالی برسر بقای حکومت است که در هر دور با اسم رمزهایی مانند "جامعه مدنی" و "اصلاحات" و "دفاع از قانون اساسی" در مقابل جامعه قرار میگیرد. سوال اساسی هر دو جناح اینست که باید نظام را از تعرض انقلابی کارگران و توده مردم سرنگونی طلب نجات داد. تفاوت جناح ها در ارائه راه حلی است که هر یک به سوال نجات نظام میدهد. هر جناح فکر میکند راه حل جناح دیگر چیزی از جمهوری اسلامی باقی نمیگذارد. به نظر من هر دو جناح حق دارند و هر دو جناح راه حلی ندارند. این بحران سقوط و سرنگونی جمهوری اسلامی است.

اما چرا جدال جناح ها در این بار معین کل جمهوری اسلامی را به موقعیت کنونی سوق داد؟ واقعیت اینست که در گذشته مکانیزم جدال جناحها بر یک سیکل پلکانی "جنگ - سازش" متکی بود. در هر دور جدال سیاسی موقعیت این یا آن جناح ممکن بود

سست و یا قوی شود. اما نه فقط "دو بال نظام" فرض بود بلکه این اصل که همه جزو "یک خانواده درون نظام" هستند عملاً زیر سوال نمیرفت. (برخی ترورهای درون حکومتی در دو دهه گذشته از این قاعده پیروی نکردند و بیشتر جنبه امنیتی و کور کردن اطلاعات و حفظ منافع کل نظام را داشته اند)

اما با شکست پلاتفرم دو خرداد و روی کار آمدن احمدی نژاد و اتخاذ سیاست تهاجمی توسط جمهوری اسلامی، همینطور عوامل دیگری مانند شکست آمریکا در عراق و افغانستان و یا شکست اسرائیل در جنگ لبنان و غزه، به تقویت اسلام سیاسی در منطقه و مشخصاً نفوذ جمهوری اسلامی عمل کرده بود. افزایش قدرت تروریستی رژیم در منطقه به اضافه سیاست اتمی، حکومت را به این سمت سوق داد که برای بقا در داخل باید همین سیاست را ادامه دهد. در این چهارچوب قوانین دیروز علی القاعده بی اعتبار میشدند. وانگهی جمهوری اسلامی درسش را از دوره خاتمی گرفته بود. دیده بود که حتی وعده اسلامی "جامعه مدنی" دری را باز میکند که مردم وسط صحنه میریزند و علیه کل نظام قد علم میکنند. ۱۸ تیر هیچ درسی برای حکومت نداشته باشد این درس را داشت که نباید اجازه تکرار نوار دو خرداد را داد. معنی سیاسی چهارچوب جدید برای حکومت اینبود که خانواده نظام ریزش میکند، کسانی باید بیرون بیافتند، و مکانیزم جنگ در بالا تمایل به تشدید و حذف طرف مقابل دارد. یعنی بجای تعادلها و سازشهای پیشین، تحمیل تمام و کمال هژمونی فکری و سیاسی و صد البته سلطه اقتصادی و نظامی یک جناح مینشینند. یعنی جناح مقابل و یا مجموعه باندهای اسلامی درون نظام، یا با این سیاست می آیند و یا بیرون می افتند.

"انتخابات" موعدی بود که این سیاست عملی شود. ما قبل از نمایش انتخابات - که عمده اپوزیسیون حول سیاست نفی احمدی نژاد بسیج شده بود و تقریباً مطمئن بود که موسوی از صندوق رای درمی آید- تاکید کردیم که سوال مهمتری از "نه به احمدی

نژاد" مطرح است و آن اینست که اگر جناح حاکم نخواهد به روشهای "انتخاباتی" قدرت را تفویض کند، که بطور واضحی نمیخواست، چه راههایی برویش باز است و مهمتر اینکه موسوی و شرکا چه امکاناتی برای مقابله دارد و تا کجا میروند؟ این اتفاق افتاد و مردمی که قبل از نمایش انتخابات شکاف در بالا را دیده بودند و به میدان آمده بودند، با دیدن نتیجه "انتخابات" در ابعاد گسترده و میلیونی به خیابانها ریختند. اوضاع از دست جمهوری اسلامی و دو جناحش در رفت. تناسب قوا بهم ریخت و بازگشت به نقطه قبل از "انتخابات" عملاً غیر ممکن شد. ما این رویداد و تقابل جدید بخشهای مختلف درون حکومت را "راه بدون بازگشت" نامیدیم. راهی که پیروزی هر جناح در گرو حذف جناح مقابل است. این مقطعی از جدالهای خردکننده درون حکومتی است که دو جناح علیرغم میل شان نمیتوانند پس بنشینند. عقب نشینی برای هر کدام به معنی نابودی است و تداوم جنگ نیز کل جمهوری اسلامی را نابود میکند. گسترش اعتراض در پائین سازش در بالا را غیر ممکن کرده است. البته هر دو جناح تصور نمیکردند در این وضعیت قرار بگیرند. همه تحلیلها و اظهارات و محاسباتشان این را نشان میدهد. به هر حال امروز دو جناح در موقعیتی قرار دارند که هر کدام تداوم روش و سیاست دیگری را به معنای نابودی جمهوری اسلامی میدانند و به همین عنوان در مقابل آن ایستاده اند.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

سیاوش دانشور: یک سیاست که چه در درون حکومت و چه در بیرون تجویز میشود نوعی سازش دو جناح برای کنترل اوضاع و جلوگیری از رشد رادیکالیسم جنبش توده ای است. اما هر نوع سازشی به معنی شکست خامنه ای و تعویض دولت احمدی نژاد است. این مسئله نه ممکن است و نه بویژه با وضع امروز دیگر جواب میدهد. شاید میشد سه ماه قبل اینکار را کرد اما امروز دیگر دیر شده است.

راه دیگر خامنه ای تداوم تعرض به جناح مقابل و شدت عمل بیشتر در سرکوب مردم است. جمهوری اسلامی با آخرین اظهار نظر خامنه ای یعنی سیاست "جذب حداکثری و حذف حداقلی" عملاً وارد دور جدید تهاجم سرکوبگرانه خود شده است. این سیاست هیچ معنی جز یک کودتای واقعی و وسیع علیه مخالفین سیاسی کل حکومت و برقراری وضعیت فوق العاده و حکومت نظامی رسمی ندارد. تردیدی نیست در متن این سیاست، که اساساً علیه مخالفین کل حکومت است، با مخالفین درباری حکومت هم تسویه حساب میشود. انحلال برخی احزاب مجاز و زندانی کردن یا ترور تعدادی از سران جناح مقابل، دستگیریها و اعمال محدودیتهای شدید در جامعه، راهی است که خامنه ای و جناح راست تر حکومت فعلاً با تهدید وارد آن شده اند. تردیدی نیست این سیاست نمیتواند در یک بعد زمانی دراز مدت و تدریجی پیش برود. کودتا اگر میخواهد موفق شود باید ضربتی و سریع و گیج کننده باشد. بویژه در کشوری که سیل میلیونی مردم در کمین حکومت نشسته اند. جمهوری اسلامی بعید است با عملیات "شوک و بهت" بتواند وضعیت را نگهدارد. نه فقط نیرو و انسجام لازم اینکار را ندارد، بلکه دست زدن به این عمل با واکنش شدید جامعه روبرو میشود. کودتائی که شکست بخورد با خود جمهوری اسلامی را باقی نمیگذارد بلکه با ضد کودتای مردم سرنگون میشود.

تنها مسئله ای غیر مترقبه و غیر قابل پیش بینی از جنس جنگ یا بمباران وسیع و یا سیاست تروریستی در ابعاد گسترده، یعنی رویدادی که بتواند کل صورت مسئله داخلی را تحت الشعاع قرار دهد، میتواند جمهوری اسلامی را بطور موقت از خطر سرنگونی نجات دهد. چنین چشم اندازی در وضعیت همین امروز مبهم است اما نباید از آن غافل شد. اما این مسئله برای همه روشن است که جمهوری اسلامی تلاش میکند هر موضوعی را وسیله ساکت کردن مردم بکند. در نتیجه اتخاذ چنین سیاستهایی، از هر سو، به نتایجی منجر نمیشود که در یک دوره "متعارف" تر میتواند بشود.



دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

سیاوش دانشور: جنبش کنونی برای سرنگونی جمهوری اسلامی نقاط قوت متعددی دارد. یکی از مهمترین های اتفاقاتی است که مردم آزادیخواه دنیا را به خود جلب کرده و امیدهای زیادی را به تغییرات رادیکال مجددا زنده کرده است. سمپاتی وسیع جهانی به حرکت سیاسی مردم در ایران یک نقطه قوت این حرکت است. همینطور باید توجه داشت که این اتفاق در کشوری می افتد که مهمترین قدرت جنبش اسلام سیاسی مستقر است و سرنگونی آن معانی وسیع و استراتژیکی در منطقه و کل جهان دارد. مسئله مهمتر و بعدی چهره زنانه این خیزش است. عروج توده ای زنان در رادیکال ترین اشکال بویژه در کشوری با یک حکومت مذهبی و ضد زن خودویژه است. نه فقط خصلت زنانه بلکه خصلت مدرنیستی و ضد مذهبی این جنبش بیش از پیش خود را نشان میدهد. نسل جدیدی که درگیر این اعتراضات است با تکیه به ابزارهای دنیای امروز، و آنچه که میگوید و عمل میکند، نشان میدهد که چه آینده ای را جستجو میکند. این آینده بطور قطع آینده ای غیر مذهبی است. اگر کمی چادر اختناق را کنار بزنیم، نقاط قوت جنبش کنونی بیشتر خود را نشان خواهند داد.

هر جنبشی محدودیتهای تاریخی خود را دارد. نمیدانم تا چه اندازه دقیق است که این محدودیتهای تاریخی را "نقطه ضعف" نامید؟ اما روشن است اختناق در ایران و ممنوعیت احزاب سیاسی نتایج خود را در قلمرو سازماندهی به معنی وسیع خود بار می آورد. ما هرچه تلاش میکنیم که اختناق را دور بزنیم و کارمان را پیش ببریم، باز اختناق محدودیت های واقعی را تحمیل میکند. بویژه در چنین اوضاعی، یعنی زمانی که مردم نمیتوانند تمایلات واقعی شان را بیان کنند، جنبشها و نیروهای طبقاتی نمیتوانند در اشکال روشنی در مقابل هم قرار بگیرند، جامعه و توده مردم به منافذ ممکن متکی میشود. زبانش عاریه ای میشود و همواره

تلاش دارد خود را در بالانسی نگهدارد که هم هزینه کمتری بدهد و هم حرفش را بزند. معمولا جریانات پرو رژیم و راست از مسئله اختناق و تناسب قوای تحمیلی به نفع سیاست دفاع از یک جناح بهره میجویند. "رهبر" تراشی میکنند و تلاش دارند آرمانها و تمایلات واقعی مردم را در چهارچوبهای حکومتی اسیر و زمینگیر کنند. واقعیت اما اینست که تصویر آنها جعلی است و مشی سیاسی شان شکست خورده است. همینطور دوره تکیه مردم به شکافهای بالائیا موقت است. ایندوره موقت با شکستن درجه ای از اختناق به پایان میرسد. دو ماه گذشته نشان داد که سرعت پیشروی چگونه است. از ۱۳ آبان تا ۶ دی کافی بود که کل صحنه عوض شود و بسیاری از تحلیلها و اظهارات در مورد اوضاع ایران فرو ریزد.

با فرض تمام اینها، سازمان های لازمی که بتواند حرکت میلیونی مردم را در جهت اهداف واقعی شان شکل دهد، کمبود اساسی امروز است. سیاست ما برای رفع این کمبود جدی تلاش برای ایجاد شوراهای در مراکز کارگری، اتخاذ سیاست کنترل کارگری، سازماندهی توده ای، ایجاد ارگانهای انقلابی قیام، و تلاش برای پیشروی افق چپ در جامعه است. این درست است که توده عظیمی علیه جمهوری اسلامی بپا خواسته اند اما این توده عظیم ایدا هدف یکسانی را دنبال نمیکند. خیلی ها در امر سرنگونی ذینفع اند و در آن شرکت میکنند اما همه اینها به یک آینده رضایت نخواهند داد. نه فقط در پروسه سرنگونی بلکه دنبال سرنگونی تازه جدالهای اساسی برسر شکل دادن به آینده شروع میشود. جدالهایی که تا استقرار نظام بعدی ادامه خواهد داشت.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

سیاوش دانشور: جمهوری اسلامی کارش تمام است. امروز همه به بعد از جمهوری اسلامی فکر میکنند. بسیار بعید است که مردم اینبار برای دور دیگری به جمهوری اسلامی رضایت دهند. این مردم و بویژه نسل جدید تازه جنگش را با حکومت



سعادت و خوشبختی انسانها تنها با یک حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی ممکن است. نظامی که اساس همه تبعیض ها و اختناق و فقر و نابرابریها را الغا کند، یعنی به دوره سرمایه داری و جامعه طبقاتی پایان دهد. ما برای چنین آینده ای مبارزه و تلاش میکنیم. از نظر ما راه حل‌های دیگر، چه نیمه اسلامی و نیمه ملی، و یا قومی و ناسیونالیستی، تنها تکرار گذشته در چهارچوبی جدید است.

شروع کرده است. این نسل یا پیروز میشود و یا باید جمهوری اسلامی شکستش دهد. شکست در مقیاسی که به نسل دهه ۶۰ تحمیل کرد. جمهوری اسلامی تا روز آخرش سرکوب میکند و میکشد و ترور میکند اما تکرار سال ۶۰ دیگری در امکاناتش نیست. مردم به هیچ ترکیبی از جمهوری اسلامی رضایت نمیدهند و هر عقب نشینی در بالا اشتهای تهاجم به کل نظام را در پائین تشدید میکند. نه حکومت نظامی خامنه ای ها میتواند رژیم را نگهدارد و نه دولت فرضی "عقلای راست" و موسویها میتواند مردم را بخانه بفرستد. سرنگونی جمهوری اسلامی بیشتر از هر زمان در اذهان وسیع توده مردم عملی و ممکن شده است.

ما وارد یکدوره انقلابی شده ایم که سرنگونی جمهوری اسلامی صرفا یک نقطه عطف آنست. در این روند دولتهای مختلف و ائتلافهای جدید بورژوائی ممکن است سرکار بیایند. دولتهای ناپایدار که هر کدام دریچه ای به تعادلهای جدید میشوند. روشن است که با پایان

جمهوری

اسلامی

جنبش اصلاح

طلب

حکومتی هم

مضمحل

میشود و

عناصر و

ترکشهای آن یا باید خود را بازتعریف کنند و یا در کمپ ناسیونالیسم ایرانی قرار گیرند.

اما اگر فرض پایان کار رژیم اسلامی مورد توافق باشد، آنوقت مسئله اساسی برسر آینده جامعه ایران است. جنبشهای سیاسی و طبقاتی چپ و راست در روند مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی آینده های متفاوتی را دنبال میکنند. ما بعنوان کمونیست کارگری برای سرنگونی تمام و کمال جمهوری اسلامی، درهم کوبیدن ماشین دولتی آن، انحلال کلیه نیروهای سرکوب و مافوق مردم اعم از ارتش حرفه ای و سپاه و بسیج و اطلاعات و دستگاه مفتخور مذهب، و برقراری یک دولت انقلابی کارگری برای برپائی سوسیالیسم مبارزه میکنیم. یک آینده آزاد در ایران و تامین



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

بهرام رحمانی: به نظر من اولین عاملی که در کمشکس جناح های درون حکومت اسلامی ایران نقش مهم و اصلی را ایفا می کند مبارزه سیاسی و اجتماعی جنبش های آزادی خواه هم چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و هم چنین فعالیت های نویسندگان، روزنامه نگاران و هنرمندان و در پیشاپیش همه کانون نویسندگان است. تحولات کنونی جامعه مان که مردم در سطح ملیونی به خیابان ها ریخته اند و با نیروهای وحشی تا دندان مسلح حکومتی نیز درگیر می شوند و ماشین ها، موتورها و ایستگاه های آن ها را به آتش می کشند، خود به خودی به این جا نرسیده است و ریشه در سه دهه مبارزه سخت و خطرناک دارد. عامل دوم، رقابت و کمشکس بین جناح های حکومتی، یکی از ویژه گی های همه جریانات بورژوازی در سطح جهان است. اما به دلیل این که در ایران، آزادی احزاب، رسانه ها وجود ندارد، کمشکس و رقابت ها در حکومت اسلامی، در درون جناح های حکومتی جریان پیدا می کند. هر کدام از این جناح ها، اولاً سهم اقتصادی و سیاسی خود را از حاکمیت می خواهند و دوماً، فشارهای سیاسی، اجتماعی و حتا دیپلماتیک روابط آن ها را به تعارض می کشد. عامل سوم این است که به ویژه هنگامی که پاسدار احمدی نژاد به ریاست جمهوری رسید خامنه ای رهبر حکومت اسلامی، ملاحظات و تعارفات فراجناحی را یک سره کنار گذاشت و مستقیماً به حمایت همه حانبه از یک جناح حکومتی، یعنی جناح موسوم به «اصولگرا و محافظه کار» برخاست و همواره در مقابل جناح «دوم خرداد» و یا به نام امروزی آن «حرکت سبز اسلامی»، به رهبری موسوی، خاتمی و کروبی ایستاد. این کمشکس و رقابت هنگامی به اوج خود رسید که از خامنه ای تا سپاه پاسداران و بسیج و غیره دست به تقلب آشکارتری در مضحکه «انتخابات» 22 خرداد ریاست جمهوری زدند و بار دیگر نام احمدی نژاد را از صندوق های رای بیرون کشیدند. البته چنین تقلباتی همیشه در حکومت اسلامی وجود داشت

اما این بار به حدی آشکار بود که هیچ کس در مورد تقلبات ملیونی در آرا شکمی نداشت.

یک عامل مهم دیگر و آخری، احمدی نژاد در چهار نخست نخست ریاست جمهوری خود، تمام سعی و کوشش خود را به کار انداخت تا شاهرگ های اقتصادی کشور هم چون صنایع نفت و پتروشیمی را در اختیار سپاه قرار دهد. علاوه بر این، احمدی نژاد با حمایت رهبر، فرماندهان سابق سپاه را در پست های مهمی مانند فرمانداری ها، استانداری ها، مجلس و وزارت خانه ها و غیره قرار داد و عملاً یک حکومت نظامی اعلام نشده ای را در سراسر کشور برقرار نمود و عملاً نارضایتی برخی از سران حکومت اسلامی را هر چه بیش تر دامن زد. وی حتا بدون اجازه مجلس، ذخیره ارزی کشور را نیز بر باد داد. در اظهارنظرهای سیاسی خود، خصومت و دشمنی را حتا در روابط دیپلماتیک نیز به وجود آورد. پافشاری در فعالیت های مخفی و علنی رد جهت دست یابی به سلاح اتمی و دیگر سلاح های کشتار جمعی، ایران را در معرض خطرات مخلفی قرار داده است. برای نمونه شخص قدرتمندی هم چون رفسنجانی «سردار سازندگی» و خانواده وی و نزدیکانش را نه تنها به حاشیه سیاست و قدرت راند، بلکه حتا آشکارا آن ها را مورد تهدید نیز قرار داد. عوامل دیگری را نیز می توان در کمشکس جناح های حکومتی برشمرد اما فکر می کنم آنچه که در بالا اشاره کردم مهم ترین و اصلی ترین عوامل در تشدید کمشکس جناح های حکومتی محسوب می شوند. ذکر این نکته را نیز در این جا ضروری می دانم که مبارزات مردم ایران در این هفت ماه گذشته، نه تنها بر جامعه ایران، بلکه بر جوامع جهانی نیز نشان داد که حکومت اسلامی چقدر جانی و وحشی و آدم کش است که اکثریت مردم این کشور، چنین حکومتی را نمی خواهند. در واقع مبارزات قهرمانانه و جسورانه مردم ایران، و در پیشاپیش همه فرزندان دختر و پسر خانواده های کارگری و محروم و آگاه کلیت حکومت اسلامی را با بحران سیاسی روبرو ساخته و



بحران های اقتصادی جدی نیز در راه است؛ به ویژه اگر شورای امنیت سازمان ملل متحد، ایران را بیش تر از این در تحریم اقتصادی قرار دهد، وضعیت فلاکت باری در جامعه روی خواهد داد. زیرا این تحریم قبل از این که به ضرر حکومت اسلامی و جناح های آن باشد، به ضرر مردم تمام خواهد شد. در یک کلام حکومت اسلامی و هم چنین مردم آزاده ایران در وضعیتی قرار گرفته اند که هیچ کدام نه راه پس دارند و نه راه پیش. از این رو، سرانجام وضعیت موجود یا به سرنگونی کلیت حکومت اسلامی منجر خواهد شد و یا به شکست جنبش مردمی. هم اکنون کمشکش جناح ها به مرحله حادی رسیده است اما دور از انتظار نیست زمانی که کلیت حکومت اسلامی در معرض فروپاشی قرار گیرد جناح های حکومتی دوباره دست به دست هم ندهند و در جهت نجات حکومت اسلامی کمی تعدیل شده، گام برندارند. برای مثال، موسوی در بیانیه شماره 17 خود که در تاریخ 11 دی 1388 برابر با 1 ژانویه 2010 منتشر شده است به جناح حاکم چراغ سبز نشان داده و از جمله می نویسد: «بنده راه حل را در روانه ساختن نهرها و چشمه هایی از آب روشن و شیرین به بستر این رودخانه می دانم که بتدریج و طی یک فرآیند تدریجی کیفیت آب و وضع رودخانه را تغییر دهد. و نیز اعتقاد دارم که هنوز دیر نشده است و نظام ما آن قدرت را دارد که در صورت تدبیر و در صورت داشتن یک نگاه احترام آمیز و توأم با ملاحظت به همه ملت و اقشار آن این مهم را بانجام برساند. بنده تعدادی از این راه حلها را که چون نهرها و چشمه هایی از آب روشن می تواند فضای ملی را تحت تاثیر قرار دهد و اوضاع را به سمت بهبود ببرد...»

اما بحران سیاسی کشور به مرحله ای رسیده است که به قول معروف بالایی نمی تواند حاکمیت کنند و پایینی ها نیز چنین حاکمیتی را نمی خواهند و به دنبال

تحولات و تغییرات اساسی در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کشور هستند. مهم این است که این حکومت با کدام استراتژی، یعنی استراتژی کارگری کمونیستی و مردم آزادی خواه و برابری طلب سرنگون خواهد شد یا با استراتژی راست و لیبرالی؟!

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

بهرام رحمانی: به نظر من هنوز زود است که به طور محکم از فروپاشی حکومت اسلامی، سخن بگویم. هر چند که این روند شروع شده است اما تا کی طول خواهد کشید و به کجا خواهد رفت بستگی به عوامل مختلفی هم چون سازش جناح ها، فرسودگی مردم، عدم دورنمای نسبتاً روشن و شفاف، به خصوص رهبری اجتماعی این خیزش مردمی به کدام سو خواهد رفت و کدام شعارها در اولویت مردم قرار خواهد گرفت از جمله عواملی هستند که فروپاشی حکومت را در ابهام فرو برده اند. از سوی دیگر، جناح محافظه کار حاکم هنوز از حمایت سپاه، بسیج، لباس شخصی ها، امنیتی ها و غیره برخوردار است و بخش کمی از مردم نیز هنوز از آن حمایت می کنند و در سطح بین المللی نیز از حمایت قدرت هایی هم چون چین و روسیه و برخی از کشورهای آمریکای لاتین و سوریه و جریانات سیاسی مذهبی منطقه خاورمیانه نیز برخوردار است و مهم تر از همه، درآمدهای کلان نفتی نیز هم چنان به حاکمیت آن کمک شایانی می کند. در روند فروپاشی حکومت اسلامی، آلترناتیوهای مختلفی را باید در نظر گرفت و برای برخورد با هر کدام از آن ها نیز سیاست مناسب را تدوین کرد و آمادگی داشت. یک احتمال این است که وضعیت موجود با سازش جناح های درون حکومتی و حتا بیرون از آن عاملی برای عقب انداختن



هر لحاظ برای دست زدن به یک انقلاب اجتماعی دیگر فراهم سازند.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

بهرام رحمانی: نقطه قوت این حرکت، جنبه اجتماعی و خودجوش آن است. این حرکت به حدی قدرتمند است که بدون این دسترسی به رادیو و تلویزیون و رسانه های سراسری و محلی کشور داشته باشد در سطح وسیعی از طریق دهان مردمی، فیس بوک ها، تویترها، بوتوپ، اس.ام.اس ها، ویلاگ ها، امیل ها و هم چنین رسانه های فارسی زبان بین المللی و رسانه های اپوزیسیون خارج کشور، خبررسانی گسترده ای می کند. از طریق آن ها احبار و گزارشات و فیلم های کوتاه خود را پخش می کند و تا حدودی جلو جعل و تحریف آن ها را می گیرد. ترس مردم را حاکمیت ریخته و نه تنها آنان از مقابل نیروهای سرکوبگر نمی گریزند، بلکه با دست خالی نیز در مقابل این نیروهای وحشی تا دندان مسلح می ایستند و حالت تعرضی به خود می گیرند. همبستگی با زخمی ها و دستگیرشدگان بسیار بالا و با شکوه است. حتا جایی که از افراد نیروهای سرکوبگر توسط مردم دستگیر و خلع سلاح می شوند چندان با خشم مردم و انتقام مردم روبرو نیستند و این هم بلوغ سیاسی جامعه و به ویژه جوانان را به نمایش می گذارد. بزرگ ترین نقطه ضعف این حرکت این است که هنوز عمدتاً شعارهایش در مرگ بر دیکتاتوری، مرگ بر خامنه ای و علیه بسیج و نیروهای سرکوبگر متمرکز شده است. شعار مرگ بر دیکتاتور، پیام روشنی ندارد و معلوم نیست خطاب به کدام دیکتاتور است؟ شعارهای مرگ بر این و آن باید جایش را به شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» و یا «سرنگون باد حکومت اسلامی» بدهد. شعارهایی نظیر الله اکبر و دیگر شعارهای مذهبی و یا می کشم می کشم آن که برادرم کشت و شعارهایی از این دست، باید جایش را به شعارهایی مثل زنده باد آزادی و ما انتقام جو نیستیم، بدهد. علاوه بر این، در حرکت عظیم توده ای هنوز جای شعارهایی مانند «آپارتاید جنسی لغو باید گردد»،

فروپاشی حکومت برای دوره دیگری باشد. عامل دیگر، برای دروه ای کنترل کامل کشور، به عهده نیروهای سپاه و بسیج و نیروهای نظامی و انتظامی گذاشته شود. اما احتمال بروز این دو عامل بسیار ضعیف است اما نباید نادیده گرفته شوند. نهایت امر، بحران اقتصادی و به ویژه به میدان آمدن طبقه کارگر در سطح سراسری کشور، به ویژه کارگران صنایع مهمی هم چون صنایع نفت و ماشین سازی و غیره با شعارها و مطالبات مستقل خود می تواند تحولات کشور را سریعاً رقم بزنند و به مسیر واقعی و اصلی خود رهنمون سازد. علاوه بر این، همکاری و نزدیکی گرایشات لیبرالی و راست از جمهوری خواهان ملی، جمهوری خواهان لائیک و سکولار، طیف توده ای - اکثریتی، مشروطه خواهان تا همه نیروهای موسوم به ملی و مذهبی در داخل و خارج کشور با جناح اطلاع طلب حکومتی هم گام و هم داستان شوند تا جناح حاکم را به عقب نشینی وادار کنند و در حاکمیتی که کمی تعدیل نیز در آن به وجود آمده است جایگاه خود را پیدا کنند و با دیگر همانند انقلاب 578، جنبش انقلابی را به مسلخ بورژوازی ببرند. این طیف های رنگارنگ بورژوازی از حمایت های بین المللی گرایشات راست و برخی از دولت های نیز برخوردار هستند. بنابراین، خطری برای انقلاب آتی ایران محسوب می شوند. بی جهت نیست که آن ها، همواره مقاومت و دفاع مردم در مقابل نیروهای سرکوبگر را «خشونت» نامیده و هم چنین از انقلاب را به عنوان «خشونت» اسم می برند، ریشه در منافع اقتصادی و سیاسی طبقاتی شان دارد. اما وضعیت موجود بحران سیاسی در کشور که حرکت ها و شعارها روزبروز رادیکال تر می شوند و دور نیست که گرایش انقلابی و کمونیستی جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و فعالین فرهنگی و اجتماعی چپ با شعارها و صف مستقل خود وارد کارزار جدی تری شوند و در خیابان ها، کارخانه ها، دانشگاه ها، ادارات و محلات با اقدامات جدی و پیگیر سیاسی و اجتماعی خود، کلیه بازی ها و توطئه های سیاسی گرایشات راست را خنثی کرده و زمینه را از



«معیار آزادی جامعه، معیار آزادی زن است»،
 «دست مزد برابر برای زنان و مردان در ازای
 کار برابر»، «حجاب اجباری لغو باید گردد»
 «کار کودک لغو باید گردد»، «تحصیل و
 بهداشت رایگان برای همه»، «دین از دولت و
 آموزش و پرورش جدا باید گردد»، «به
 سانسور و اختناق پایان داده شود»، «حق
 آزاد بیان و اندیشه و تشکل برای همه»،
 «فعالیت احزاب و سازمان ها و نهادهای
 دمکراتیک آزاد باید گردد»، «نیروهای
 سرکوبگر باید از کارخانه ها و دانشگاه خارج
 شوند»، «همه زندانیان سیاسی آزاد باید
 گردد»، «شکنجه و اعدام و سنگسار و
 قصاص لغو باید گردد»، «همه عامرین و
 عاملین کشتار مردم معرفی و محاکمه علنی
 شوند» و شعارهایی از این دست که هر
 کدام از آن ها به حکومت اسلامی تحمیل
 شوند به نفع اکثریت جامعه است و
 همبستگی و قدرت بسیج اجتماعی را نیز
 ارتقا می دهند. مناسفانه هنوز جنبش های
 آزادی خواه اجتماعی هم چون جنبش
 کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی با
 شعارها و مطالبات محوری خود در این حرکت
 مردمی حضور علنی ندارند. این حرکت هنوز
 رهبری اجتماعی و واقعی خود را پیدا نکرده
 است و باید

دست
 اندرکاران این
 حرکت که
 هیچ منافی
 در جناح های
 حکومتی
 ندارند و
 مخالف کلیت حکومت اسلامی هستند باید
 برای تامین رهبری آن طرح و نقشه عمل
 داشته باشند و به گوش جامعه برسانند. به
 نظرم این ها مهم ترین نقاط قوت و ضعف این
 حرکت عظیم مردمی هستند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

بهرام رحمانی: راستش جواب به این
 سوال چندان سهل نمی باشد و تحولات
 اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آینده را نمی
 توان دقیقا پیش بینی کرد. اما آن چه که از
 هم اکنون روشن است مردم در سطح
 وسیعی تری از حکومت اسلامی و نیروهای
 سرکوبگر آن ترسی ندارند به همین دلیل،

دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

فریبرز سنجری: بی شک، منظورتان از "موقعیت کنونی" اوضاعی است که در صحنه سیاسی کشور به دنبال خیزش بزرگ مردم ما بر علیه جمهوری اسلامی پیش آمده، اوضاعی که سیمای سیاسی ایران را کاملاً دگرگون نموده است. در این مورد قبل از هر چیز ضروری می بینم تاکید کنم که این وضع حاصل 30 سال سلطه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی است که در این فاصله لحظه ای از چپاول و سرکوب مردم ستمدیده ما باز نایستاده است. عوامل متعددی چه از زاویه اقتصادی و چه از زاویه سیاسی و اجتماعی باعث فوارن خشم و نفرت مردم نسبت به رژیم جمهوری اسلامی و "ولی فقیه" جنایتکارش شده و "موقعیت کنونی" را شکل داده است.

رشد بی وقفه بحران اقتصادی که تورم و رکود را توامان با خود حمل می کند، به تعطیلی کارخانجات و موسسات تولیدی دامن زده و با تشدید اخراج های دسته جمعی کارگران و بیکاری فزاینده، تامین معاش را برای بخش های بزرگتری از جامعه هر روز سخت تر از روز قبل می سازد. واقعیات نشان می دهند که جمهوری اسلامی با سیاستهای ضد مردمی ای که در این 30 سال پیش برده، ایران را به بهشت سرمایه داران انگل صفت وابسته حاکم و کمپانی ها و انحصارات امپریالیستی تبدیل نموده است، و این بهشت نمی توانست بوجود آید مگر اینکه در همان حال ایران به جهنم کارگران و زحمتکشانش تبدیل شده باشد. وقتیکه سردمداران جمهوری اسلامی دروازه های کشور را برای واردات آفازاده ها و سردارهای سپاه پاسداران و میلیاردی های "ساخت" جمهوری اسلامی آنچنان باز گذاشته اند که کالاهای بنجل خارجی، بازار ایران را اشباع نموده اند، روشن است که تولید داخلی (هرچند وابسته) از نفس بیفتد و کارگاه های تولیدی اجباراً با حدود 30 درصد ظرفیت خود کار کنند. در این شرایط بخش قابل توجهی از تولید کننده گان خرده پا نیز ورشکست شده و از هستی ساقط

شده اند که همه اینها ارتش ذخیره کار را فزونی بخشیده اند. وقتیکه بورژوازی حاکم با تکیه به ارتش ذخیره کار عظیمی که هر روز هم صفوفش فشرده تر می شود و در سایه سرنیزه جمهوری اسلامی، آنچنان دستان خود را باز می بیند که نه تنها از افزایش دستمزد ها در سطح رشد تورم جلوگیری کرده بلکه به این هم بسنده نموده و همین دستمزد های پذیرفته شده کارگران و کارمندان را ماهها نمی پردازد و تا آنجا پیش می رود که حقوق ماهانه آنها را - که امری پذیرفته شده در سطح جهانی است - به حقوق "گاه و بیگاه" تبدیل کرده است. روشن است که این امر نتیجه ای جزء متراکم شدن جمعیتی که زیر خط فقر زندگی می کنند نخواهد داشت. چنین وضعی، شکاف طبقاتی موجود در جامعه را عمیق تر ساخته و مصائب و نابسامانیهای اجتماعی را دامن زده است. تن فروشی، اعتیاد به مواد مخدر، دختران فراری، کودکان خیابانی، کارتون خوابها، خودکشی و دزدی و فساد که حاصل بیکاری و فقر و فلاکت گسترده رایج می باشد، خود جلوه های گوناگونی از این وضع بحرانی هستند که جمهوری اسلامی هیچ راه حلی برای آنها ندارد جز آن که با توسل به سرکوب عریان بکوشد این وضع را کنترل کرده و ثبات و امنیت مورد نیاز بهشت ثروتمندان را تامین کند. " **النصر بالرب** " که این روز ها مورد تأکید خامنه ای قرار دارد، تنها وسیله جادویی جادوگر پیری است که دروغ و ریا آنچنان چشمانش را کور کرده است که قادر به دیدن این امر نیست که آنچه وی برای ایجاد رعب و وحشت بکار میرد دیر یا زود کارائی خود را از دست خواهد داد، همان طور که این روزها در خیابانها شاهدیم که تا چه اندازه این طلسم در مقابل جسارت و شهامت مردم رزمنده در هم شکسته شده و رنگ باخته است. سالها استثمار وحشیانه کارگران و زحمتکشان و چپاول و غارت همه توده های تحت ستم، آنچنان تضاد ها و نابسامانیهای اجتماعی را فشرده کرده و پتانسیل خیزشی انباشت شده در سطح جامعه را متراکم تر نموده که تنها بهانه ای لازم بود تا خشم و نفرت ناشی از این وضع سر باز



دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

فریبرز سنجری: جمهوری اسلامی و ولی فقیه جنایتکارش در این سالها وضعی را در جامعه شکل داده اند که دیگر با هیچ دروغ و ترفندی نمی توانند مردم را به امید انجام اصلاحاتی در جامعه از مقابله با حکومت باز دارند. پیش از این در سال 76، که جامعه دچار التهاب شدیدی بود و نیروهای امنیتی رژیم برایشان قطعی شده بود که اگر دست به یک فریبکاری بزرگ نزنند به قول حجاریان با "جنبش چریکی" مواجه خواهند شد، سردمداران جمهوری اسلامی با سازماندهی به اصطلاح "حماسه دو خرداد" و توسل به "پروژه کلان اصلاحات" خاتمی را به صحنه فرستادند و توانستند با تکیه بر تبلیغات فریبکارانه اصلاح طلبان حکومتی و با فریب بخشی از مردم بر موج اعتراضات توده ها سوار شده و برای مدتی انرژی اعتراضی مردم را در چهارچوب اختلافات درونی هیئت حاکمه به هرز ببرند. از این طریق آنها برای خود زمان خریده و به حاکمیت خود تداوم بخشیدند. اما شکست پروژه اصلاحات و آشکار شدن هر چه بیشتر این امر که اصلاح پذیری جمهوری اسلامی افسانه ای بیش نیست، بر تجارب مردم افزود. و امروز، پس از تداوم 6 ماهه اعتراضات خیابانی، وضع دیگری در جامعه شکل گرفته است. وضعی که امکانات جمهوری اسلامی را برای مانورهای آنچنانی بی اندازه محدود نموده است. امروز جسارت و از جان گذشتگی و روحیه تعرضی ای که دانشجویان در دانشگاهها و مردم در خیابانها از خود نشان می دهند جایی برای چنین مانور هائی باقی نگذاشته است. در این 6 ماهه شعارها و مطالبات مردم فرسنگها از مساله تقلب در انتخابات فرا تر رفته و راس ولایت مطلقه فقیه علنا آماج خشم مردم قرار گرفته و آنها سرنگونی رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی را فریاد می زنند. بنابراین امکانات مانور ولی فقیه کاملا محدود شده است. گاه شنیده می شود که جمهوری اسلامی می تواند با فدا کردن احمدی نژاد اوضاع را تغییر دهد اما مسئله این است که کسی که به جای احمدی نژاد می نشیند با فریاد "مرگ

کرده و انرژی انقلابی توده ها، خیابانها را به جهنمی برای نیروهای سرکوب ولی فقیه و همه ذوب شدگان در ولایت تبدیل کند. این بهانه را نمایش مسخره انتخاباتی جمهوری اسلامی مهیا نمود. جهت کشاندن مردم به پای صندوق های رای، آنچنان تنور انتخابات را گرم کردند که گرمایش، شعله کشید و شعله ها ریش خامنه ای را سوزاند. رژیمی که برای ایجاد فضای رعب و وحشت در میان مردم، وحشیگری های نیروی سرکوبش را به نمایش می گذاشت و برای قدرت نمائی، آفتابه به گردن جوانان می انداخت برای گرم کردن فضای مضحکه انتخاباتی اش چند روزی به مردم امکان نفس کشیدن داد و آن مناظره های تلویزیونی را راه انداخت و همین کافی بود تا مردم، تقلب ذاتی سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی را دستاویز خیزش بزرگ خود قرار دهند. این را هم نا گفته نگذارم که همه جناح های درونی جمهوری اسلامی در این سالها دست در دست هم در چپاول و سرکوب توده های رنج دیده و تحکیم پایه های دیکتاتوری لجام گسیخته حاکم یعنی نظام "ولایت مطلقه فقیه" سهیم بوده اند. از این رو پیش آمدن وضع کنونی و "سوق" داده شدن جمهوری اسلامی به وضعیتی که در آن قرار گرفته نتیجه اعمال بی نهایت ضد خلقی همه آنهاست. این توضیح را از این زاویه ضروری می دانم که این روزها که به دلیل اوج گیری اعتراضات مردم، خر "ولی فقیه" به نفس نفس افتاده و اصلاح طلبان حکومتی و سینه چاکان غیر حکومتی شان در تلاش اند تا همه کاسه و کوزه ها را سر "جناح حاکم" شکسته و خود را منزله و بیگناه جلوه دهند. متأسفانه برخی هم فریب تبلیغات ریاکارانه این جماعت را می خورند، آنهم در شرایطی که اصلاح طلبان حکومتی جهت سوار شدن بر موج مبارزات مردم و به انحراف کشاندن این مبارزات به هر حيله و ترفندی متوسل می شوند تا دستانشان را که به خون آلوده خواهان این مملکت آلوده است از انظار پنهان ساخته و خود را نه "خودی" ولی فقیه و رژیم دار و شکنجه اش بلکه "خودی" مردم جا بزنند.

دیروزها فریبرز سنجری
دگر اندیشان

بر خامنه ای " توده های رنج دیده چه می خواهد بکنند؟ و در مقابل مسببین این همه جنایت و سرکوب و تجاوز که فرزندان مردم را در خیابانها و سپاهچالها به وحشیانه ترین روشها به قتل رساندند چه روشی در پیش خواهد گرفت؟ و مهمتر اینکه چه راه حلی برای سیر کردن شکم گرسنگان و ایجاد کار برای بیکاران دارد؟ واقعیت این است که اوضاع به سمتی پیش می رود که هر کس خواهان حفظ این دارو دسته رسوا شود خود رسوای عام و خاص خواهد شد. جمهوری اسلامی بطور سنتی و در 30 سال گذشته

اساسا پاسخی جز سرکوب سبوعانه به هر گونه اعتراض و هر ندای مخالف نداده است و جز گلوله چیزی در آستین نداشته است. امروز نیز دارو دسته حاکم همچنان و همچون این سالها بر طبل سرکوب می کوبند و می دانند که جانی برای روشهای دیگر باقی نمانده است و هر گونه عقب نشینی نشانه ضعف آنها بوده و هر گونه نمایش ضعف باعث تقویت جسارت و تعرض وسیع تر توده ها می شود. بنابراین انتظاری جز تداوم وحشیگری از آنها نباید داشت. شیوه برخورد این دارو دسته با آنچه که در شهر سیرجان گذشت نیز نشان می دهد که قطار سرکوب آنها ترمز ندارد! درسیرجان وقتی در روز اول دی ماه می خواستند دو نفر را در ملاء عام دار بزنند، این امر با توجه به وضع منطقه، اوضاعی که در سطح جامعه پیش آمده و تغییراتی که در روحیه مردم پدیدار گشته است باعث شد که مردم با حمله به نمایش نفرت انگیز حلق آویز کردن قربانیان نظام در مقابل چشم همگان، رژیم را به سخره گرفته و با قدرت اتحاد خود بساط جنایت را برچینند. در جریان این تعرض مردمی، کسانی که قرار بود به دار آویخته شوند بوسیله مردم با پاره کردن طناب دار، نجات داده شدند. اما جمهوری اسلامی باز عقب نشست و با گسیل تعداد زیادی از نیرو های سرکوب اش به سیرجان، درگیری

شدیدی را به مردم محل تحمیل کرد که منجر به کشته و مجروح شدن دهها نفر شد. این برخورد وحشیانه برای آن بود که به قول شمس الواعظین از اصلاح طلبان حکومتی، "هیبت حکومت مرکزی" از بین نرود. پارامتری که همه دارو دسته های درونی جمهوری اسلامی معتقدند ضربه به آن "به سود هیچ دولت مرکزی در ایران صرفنظر از نام و صفت اش نخواهد بود". درست به همین خاطر بود که بعد از این واقعه، خبرگزاری های رژیم اعلام کردند که نجات یافته گان دوباره دستگیر و در همان محل به دار کشیده شدند. این واقعه گر چه نشان می دهد که آن ابزار هائی که تا دیروز در خدمت ایجاد فضای رعب و وحشت قرار داشتند دیگر زنگ زده شده اند، اما در همان حال بیانگر آن است که جمهوری اسلامی زبانی جز زور نمی شناسد و جز با زبان زور سخن نمی گوید. بنابراین تا آنجا که به دیکتاتوری حاکم برمی گردد آنها اساسا نشان داده اند که تنها چاره برای جلوگیری از فروپاشی خود را در اعمال شدید تر سرکوب و قهر می بینند. اما سیر تا کنونی جنبش توده ها نشان داده که این عامل تاکنون نتوانسته است رژیم را از زیر ضرب قدرت توده های به پا خاسته نجات دهد و مردم جهت رسیدن به

خواستهایشان چاره ای جز این ندارند که این ماشین اعمال زور را آماج حملات قهر آمیز خود قرار دهند و تا درهم شکستن زور سازمان یافته دولتی از پای ننشینند.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

فریبرز سنجری: اجازه دهید ابتدا منظور خود از "خیزش کنونی" را توضیح دهم. چون این روز ها هر کس بسته به تمایلات سیاسی و منافع طبقاتی خود به گونه ای اعتراضات خیابانی مردم ما را تعریف می کند. برخی آنها دعوای "جناح حاکم" با اصلاح طلبان حکومتی قلمداد کرده و ماهیتی ارتجاعی برای آن قائل می شوند و کسانی آنها اعتراض "طبقه متوسط" جامعه ایران جلوه



دیروزها فریبرز سنجری
دگر اندیشان

می دهند و دیگرانی با اطلاق "جنبش سبز" به آن، امثال موسوی و کروبی را در رهبری آن قرار می دهند، روشن است که بر مبنای اینکه چه تعریفی از این خیزش داشته باشیم ماهیت و نقاط قوت و ضعف آنرا متفاوت خواهیم دید. کسی که خیزش مردم ما را "انقلاب مخملی" و دست پخت "بی بی سی" و "صدای آمریکا" بداند روشن است که قلبش با این جنبش نمی تواند بتپد و حاضر به تلاش برای پیروزی آن نخواهد بود. همانطور که اگر اصلاح طلبان و امثال موسوی و کروبی در رهبری این حرکت تصور شوند، با توجه به برنامه کنونی و گذشته رسوای شان، کسانی که ادعای چپ بودن و انسان دمکرات و آزادیخواه بودن را داشته باشند، حاضر به همراهی با این جنبش نخواهند بود

با توجه به این توضیح پس قبل از هر چیز لازم است روشن کرد که خیزش بزرگ مردم ما که 6 ماه است زمین را زیر پای جلاخان حاکم به لرزه در آورده است چیست. اگر نه به تبلیغات جهت دار و ریاکارانه رسمی بلکه به سیر رویدادها در این 6 ماه و آنچه که در خیابانها شاهد اش هستیم توجه کنیم و به مواضع واقعی همه نیروهای موجود در صحنه سیاسی دقت کنیم، خواهیم دید که آنچه امروز در ایران جریان دارد، یک جنبش توده ای خود به خودی است که همه طبقات و اقشار مردمی در آن شرکت دارند. جنبشی که علیرغم تلاش دشمنان رنگارنگ مردم ما از جمله رسانه های امپریالیستی برای تحمیل رهبری اصلاح طلبان حکومتی بر آن، فاقد رهبری بوده و تا کنون هیچ حزب و سازمان و گروهی قادر به اعمال رهبری خود بر آن نشده است. واقعیات نشان می دهد که این جنبش خود به خودی توده ای هر چه که پیش می رود رادیکالتر و گسترده تر شده و با فریاد شعارهایی که نابودی تمامیت جمهوری اسلامی را نشانه گرفته از توسل به رادیکال ترین اشکال اعتراض نیز دریغ نمی ورزد. با این دید می توان گفت که بدون شک خیزش بزرگ توده ای مردم ما همچون هر مبارزه سترگ توده ای از ضعفها و قدرتهائی برخوردار است که کسانی که قلبشان با این خیزش می تپد باید این نقاط را بشناسند تا

بتوانند در جهت تقویت نقاط قوت و بر طرف کردن نقاط ضعف موجود گام بردارند. به باور من توده ای بودن این خیزش یکی از قوی ترین نقاط مثبت آن می باشد که امکان داده در خیلی از شهرهای کشور، خشم و نفرت زن و مرد و پیر و جوان بر علیه 30 سال سلطه جمهوری اسلامی به مثابه رژیم مدافع سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران، به شجاعانه ترین شکلی در خیابانها فریاد زده شود. وقتیکه بر توده ای بودن این جنبش تاکید می شود منظور این است که این خیزش، صرفا غلیان خشم دانشجویان معترض نیست، تنها اعتراض زنان تحت ستم نیست، فقط فریاد کارگران جان به لب رسیده نیست، بلکه خروش سهمگین همه اقشار و طبقات ستمدیده ایران است که دست در دست هم برای نابودی نظم ظالمانه حاکم بپاخاسته اند. جسارت، تهور و بی باکی ای که مردم در این خیزش نشان داده اند یکی دیگر از نقاط مثبت و فراموش نشدنی این جنبش می باشد که حتی حیرت قدرتهای امپریالیستی را برانگیخته است. برای نمونه "مگنوس ورنشست" سفیر سوئد در جمهوری اسلامی که خود شاهد تظاهرات 6 دی بوده است در مصاحبه با تلویزیون سوئد گفت: "از شجاعت دانشجویان ایران در حیرتم که چگونه در مقابل ماشین چنین عظیم امنیتی ایستادگی می کنند". مردمی با دست خالی، دشمنی تا دندان مسلح را در محاصره عزم و اراده انقلابی خود گرفته و علیرغم همه وحشیگری این دشمن سر تا پا مسلح از پای ننشسته و گاه مزدوران رژیم را مجبور به فرار و یا تسلیم می کنند. یکی دیگر از نکات قوت این جنبش، توانائی آن در تداومش برغم تشدید سرکوبگریها و جنایات ماشین سرکوب حکومت می باشد. در روزهای ملتهب بعد از "انتصابات"، برخی از تفسیرها و گزارشات خبری چنین القاء می کردند که این اعتراض بعد از چند روز فرو کش کرده و ولی فقیه "حضور ملیونی" مردم در شعبده بازی انتخاباتی اش را وسیله "پز" دادن خود خواهد نمود. اما از آن روزها 6 ماه است که می گذرد و در این فاصله روزی و فرصتی نبوده که این مردم بپاخاسته به شکلی و در جایی فریاد اعتراض سر نداده

روزها قریب سنجبر
فکر انسان

باشند. در این فاصله نه تنها اعتراض توده ها فروکش نکرده بلکه علیرغم همه سببیت نیروی سرکوب و دستگیری ها و شکنجه ها و تجاوزها و کشتار ها وسعت گرفته و مردم شهر های بیشتری به آن پیوسته و خواستها ی آنها شفافیت و صراحت بیشتری یافته و توسل به اشکال رادیکال تر اعتراض نیز عمومیت بیشتری یافته است. اعمال قهر انقلابی ای که این روز ها در خیابانهای شهر های کشور شاهد اش هستیم خود بروشنی بیانگر این امر است که مردم راه مقابله با قدرت سرکوبگر حاکم را شناخته اند اما به سازماندهی و رهبری احتیاج دارند . به واقع تجربه هم ثابت کرده که در مقابل قهر ضد انقلابی مزدوران مسلح و قمه به دست جمهوری اسلامی راهی جز اعمال قهر انقلابی نیست و توده ها به خواستهای بر حق شان نمی توانند برسند مگر اینکه آگاهانه و سازمان یافته با اعمال قهر انقلابی به مقابله با قهر ضد انقلابی رژیم بر خیزند. نکته دیگری که در این خیزش کاملا جلب نظر می کند حضور گسترده زنان آزاده می باشد که در همه صحنه های اعتراض حضور شان غیر قابل انکار می باشد. امری که بروشنی نشان می دهد کمونیست هائی که همواره تاکید داشتند زنان در زیر یک حکومت مذهبی که تامین کننده منافع امپریالیستهاست و ارتجاعی ترین اعمال را بر علیه آنها بکار برده، دلائل بیشتری برای مبارزه دارند، محق بودند. در این میان به خصوص مایلم به حضور وسیع زنان خانه دار اشاره کنم که از روز اول پر شور و رزمنده در این حرکت نقش ایفا کردند. مادرانی که پا به پای دختران و پسران خود با شجاعتی قابل تقدیر با فریاد حق طلبانه خود سلطه ستمگر حاکم را به لرزه در آوردند.

اگر بخواهم به همه نقاط قوت این خیزش بزرگ بپردازم بدون شک وقتی برای اشاره به نقاط ضعف آن باقی نخواهد ماند. پس بگذارید این بحث را در فرصت دیگری دنبال کنیم و بپردازیم به بزرگترین نقطه ضعف این جنبش. در واقع بزرگترین ضعف این حرکت، خود به خودی بودن و بالطبع عدم داشتن رهبری می باشد. در این میان، دشمنانی که لباس دوست به خود می پوشانند، می کوشند خود را در این

حرکت داخل کرده و هر طور که میشود انرژی مبارزاتی آزاد شده را در جهت منافع خود کانالیزه نمایند. البته مساله چرایی فقدان تشکل ربطی به این خیزش نداشته و نتیجه 30 سال سرکوب خونین و نسل کشی است که در این فاصله جمهوری اسلامی اتفاقا برای بالا بردن ظرفیت بقای خود در مقابله با اوضاع بحرانی ای نظیر وضعیت امروز پیش برده است. واقعیت این است که دیکتاتوری حاکم در این سالها هر گونه تشکل انقلابی را نابود و حتی از شکل گیری هر تشکل صنفی جلوگیری کرده است. پراکندگی صفوف مردم و فقدان یک سازمان انقلابی سراسری که بتواند توده های بپاخاسته را سازمان داده و انرژی انقلابی آنها را در جهت نابودی عامل اصلی وضع فلاکت بار کنونی سوق دهد بزرگترین کمبود اوضاع کنونی است. بنابراین یکی از بزرگترین کارهائی که در جریان خیزش مردم باید پاسخ داده شود گام برداشتن در راستای غلبه بر این ضعف می باشد. با توجه به امکاناتی که در بطن این حرکت شکل گرفته است یعنی تغییر فضای سیاسی جامعه و گرایش وسیع مردم و جوانان به مسائل سیاسی و همچنین ارتقاء روحیه توده ها در بستر نفرت از دیکتاتوری حاکم امکانات بزرگی برای تشکل دادن به روابط انقلابی بین جوانان و مردم بوجود آمده است که باید با تکیه بر آنها وسیعا در جهت غلبه بر این ضعف گام برداشت.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

فریبرز سنجری: پیش بینی آینده جنبشی که فاقد سازمانیافتگی و رهبری است کار ساده ای نیست، چون فاکتور هائی در سیر جنبش عمل خواهند کرد که غیر قابل پیش بینی است . از سوی دیگر درست این است که سیر محتمل رویداد ها را در نظر گرفت و پیش گوئی ها را برای پیشگویان وا گذاشت. با در نظر گرفتن این توضیح، وقتی که به صحنه مبارزه مردم نگاه می کنیم و آنچه را در این 6 ماه شاهد بودیم را دوباره مرور می کنیم، دلائل زیادی برای خوش بین بودن می بینیم بدون اینکه دچار خوش خیالی ساده اندیشانه شده و خطرات واقعی ای که خیزش مردم را تهدید می کند



نادیده گرفته و یا به آنها کم بهاء دهیم، و یا این واقعیت را در نظر نگیریم که جنبش خود به خودی بدون رهبری انقلابی و در شرایط ایران بدون هدایت طبقه کارگر قادر به تحقق خواسته‌های اصلی توده‌ها نمی‌باشد. اما چرا باید خوش بین بود؟ برای اینکه مردم ما در زیر سلطه ستمگرانه جمهوری اسلامی در 30 سال گذشته به چشم خود دیده‌اند و هرگز فراموش نمی‌کنند که چگونه جمهوری اسلامی در حالی که با کشتار مردم و آزادیخواهان کوشید تا سکوت قبرستانی در کشور حاکم کند حال از فریاد "مرگ بر اصل ولایت فقیه" توده‌ها در خیابانها دچار تشنج شده است. مردم ما به خاطر دارند که جهت خفه کردن صدای اعتراض شان حتی در دهه 60 جمهوری اسلامی هر روز اعدام‌های دسته جمعی اش را در روزنامه‌های دولتی درج می‌کرد و در آن دهه در کار جنایت تا آنجا پیش رفت که قتل عام سال 67 را در دوران نخست وزیری همین میر حسین موسوی که حال خود را مخالف زندان و شکنجه نشان می‌دهد، سازمان داد و در طی آن چندین هزار زندانی سیاسی را که قبلا در بیدادگاه‌های خود این رژیم محکوم شده و در حال گذراندن دوران محکومیت خود بودند را به قتل رساند. در تداوم این سیاست ترورهای خارج از کشور را سازمان داد و تعدادی از چهره‌های اپوزیسیون را به خاک و خون کشید که جنایت رستوران میکونوس یکی از برجسته‌ترین هایش بود و این داستان ادامه یافت تا در دهه 70 با سرکوب شورشهای شهری شاهد قتل‌های زنجیره‌ای شدیم و پس از فاجعه حمله به کوی دانشگاه و جنایت دانشگاه تبریز به بهانه سرکوب اراذل و اوباش آفتابه به گردن مردم انداخت و نمایش اعدام راه انداخت اما همه این جنایتها که هر کدام داعی بر دل مردم نشانند، نه تنها قادر به برقراری سکوت قبرستانی نشد بلکه امروز شاهدیم که چگونه خشم مردم، استبداد مذهبی حاکم را به محاصره خود در آورده و این رژیم مذهبی که سالها به نام دین تسمه از گرده مردم کشیده از ترس تجمع آنها حتی قادر نیست مراسم‌های مذهبی ویژه خود را برگزار کند! وقتیکه رژیم جهت ترساندن مردم و بازداشتن آنها از آمدن به خیابانها حتی به

پخش اخبار تجاوز در زندانهایش فضا می‌دهد و این امر به جای ترس با این شعار پاسخ داده می‌شود که "زندان، شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد"، "کهریزک، شکنجه، تجاوز دیگر اثر ندارد" آیا این خود اثبات گر شکست همه آن تلاشهای ضد مردمی نیست و آیا نشان نمی‌دهد که خیلی از سلاح‌های دشمن در مقابل آگاهی و خشم و نفرت توده‌ها رنگ باخته است؟ وقتیکه توده‌ها با دست خالی نیروی سرکوب تا بن دندان مسلح را مستاصل می‌کنند آیا نباید به سیر بعدی مبارزات این مردم خوش بین بود؟ درست است که این مبارزات از فقدان یک رهبری انقلابی در رنج است و دشمنان مردم از جمله اصلاح طلبان حکومتی می‌کوشند از این ضعف سود جسته و در آن نفوذ کرده و مبارزات مردم را به انحراف کشانده و آنرا به حساب خود واریز کنند و درست است این خطر کوچکی برای خیزش اخیر نیست اما در کشوری که سنتا هر گونه تشکل بیرحمانه سرکوب می‌شود آیا زمانیکه در بستر چنین خیزش بزرگی جامعه وسیعا سیاسی می‌شود؛ این خود فرصتی مناسب برای متشکل شدن و فائق آمدن بر این ضعف ایجاد نمی‌کند؟ آیا نباید از این فرصت برای ارتقاء روابطی که بطور طبیعی و در جریان این اعتراضات در محله‌ها و دانشگاه‌ها بین مردم ایجاد شده استفاده کرد و شناخت و اعتمادی که در صحنه نبرد خیابانی شکل گرفته را دستمایه سازماندهی نیرو هائی نمود که با دست خالی زمین را زیر پای ددمنش‌ترین نیروی مسلح سرکوب منطقه به لرزه در آورده‌اند؟ براستی مگر تجربه سلطه طولانی دیکتاتوری در ایران نشان نداده است که تنها در فرصتهائی که به هر دلیل در سد دیکتاتوری حاکم شکاف می‌افتد کارگران و توده‌های ستمدیده امکان یافته‌اند خود را متشکل کرده و در جهت حفظ دستاوردهای مبارزاتی خود و تحقق مطالبات بر حق شان گام بردارند؟ با توجه به همه این نکات، چرا نباید امید داشت که کارگرانی که در زیر خط فقر و استثمار وحشیانه جان می‌کنند به شرط تداوم این وضع از چنین شرایطی سود جسته و در جهت تشکل خود گام بردارند و پیشروان این طبقه نیز فرصت یابند با متشکل



کردن خود برای به پیروزی رساندن این
خیزش و پاسخ گوئی به رسالت تاریخی
شان بپا خیزند؟ البته هستند کسانی که با
توجه به تأثیرات تلخ سالها شکست و غلبه
روحیه یاس و



نامیدی در آنها، با
تکیه بر شکست
فلان جنبش توده ای
به دلیل فقدان
رهبری انقلابی ناله
سر می دهند و در
شرایط فقدان چنین رهبری ای در خیزش
اخیر با بی روحیه گی، "فاتحه" جنبش اخیر
را خوانده و با بی ثمر تصور کردن همه
جانبازیها و مبارزات این دوره، در لاک
پاسیفیزم ذاتی روحیه شکست فرو می
روند. در حالی که امروز شاید پیروزی،
افسانه ای به نظر برسد اما همه شواهد
موجود حکم می کنند که باید به آن باور
داشت. پس بگذارید به آینده خوش بین
باشیم و این جنبش بی سابقه توده ای را
یک فرصت

مبارزاتی بینیم و
با همه نیرو در
جهت بر طرف
نمودن کمبود
های خیزشی
برخیزیم که مایه
امید مردم ما برای
رسیدن به آزادی
و دمکراسی
است.



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

شهلا عبقری: در طی عمر سی ساله رژیم اسلامی مردمان ایران شاهد جنایت، تبهکاری و فساد، قتل‌های متوالی، اعدام و ورشکستگی اقتصادی کشور بوده‌اند. رژیم بفاصله کوتاهی پس از انقلاب ۵۷ بتدریج چهره واقعی خود را نشان داد. اگر در شروع، کشتارهای رژیم اسلام می در کردستان ماهیت اصلی رژیم را برای برخی از مردمان آشکار نکرد، کشتارهای بی‌امان سالهای 60-67 و قتل‌های زنجیره‌ای سالهای بعد از آن برای بیداری کسانی که هنوز چشمان خود را به حقایق بسته بودند کافی بود. در این شرایط مردمان به سرشت رژیم و ماهیت آن آگاه گردیدند، اما خفقان و سرکوب آنچنان در جامعه بیداد میکرد که مردم را چاره‌ای در پیش نبود مگر آنکه با شکیبایی منتظر فرصتی بمانند تا بتوانند برای رهایی از این شرایط اقدام کنند.

زندان و شکنجه و تجاوز، ستم و تبعیض و سلب آزادی بوسیله رژیم اسلامی عامل دین را در جامعه تضعیف کرد و باعث نگرانی شماری از دین‌داران حکومتی گردید. جناحی از حکومت که دستش از قدرت کوتاه بود این تدبیر را چاره کار دانست که نظام را با اصلاحات از فروپاشی نجات دهد و قدرت مذهب را در جامعه پایدار نگهدارد و جناح حاکم بر آن شد که سرکوب را شدت بیشتری بخشد تا قدرت خود را هر چه تمامتر مستحکم تر گرداند و بدین روی شکاف در جناح حاکم پدید آمد. تضاد بین این دو جناح رویا رویی‌هایی را سبب گردید که ابتدا اینجا و آنجا نشانه‌هایی از آن به بیرون درز پیدا کرد و سپس علنی گردید. نقطه عطف این تقابل تقلب آشکاری بود که در انتخابات خرداد انجام گردید. جناح حاکم با این تقلب خواست از طرفی قدر قدرتی خود را نشان دهد، قدرتش را بیشتر گسترش دهد و از طرف دیگر جناح اصلاح طلب را بطور کل از میدان خارج کند. جناح حاکم ایستادگی جناح اصلاح طلب را در تقابل با خود پیش بینی نمی کرد و آنقدر به قدرت سرکوب خود غره بود که تصور اعتراض مردم را نیز نمیکرد. مردم که طی سی سال با تمام فجایعی که رژیم اسلامی ببار آورده بود سر کرده بودند و در انتظار فرصتی مطلوب بودند، از شکاف

بین جناحی و فرصت انتخاباتی که بوجود آمده بود استفاده کردند و از یکی از کاندیدهای اصلاح طلب (موسوی) که فرقی ریشه‌ای با دیگر کاندیدها نداشت حمایت کردند. حمایت پر شور مردم دامنه‌ای وسیع در سراسر کشور پیدا کرد بطوریکه قبل از انتخابات انتظار می رفت که موسوی پیروز گردد. اما شاهد بودیم که موسوی که جزو کاندیدهای انتصابی بود پیروز نشد و جناح حاکم با تقلب آشکار در انتخابات قدرت خود را تثبیت و گسترش داد. تقلب انتخاباتی کاسه صبر مردم را لبریز کرد و جنبش اعتراضی مردم که طی این شش ماه حماسه‌ها آفرید، آغاز شد. با شروع و تداوم این جنبش شکاف بین جناح‌ها تشدید شد و جنگ بین جناحی با شدت بیشتری به جریان در آمد. جناح حاکم در شش ماه اخیر از حداکثر خشونت برای سرکوب مردم استفاده کرد و در این راه از هیچ جنایتی دریغ نکرد و اعتراضات مسالمت آمیز مخالفان را با بی رحمی سرکوب کرد. بطور خلاصه تشدید سرکوب، زیاده خواهی و قدرت طلبی مهمترین عواملی است که جناح حاکم را در شرایطی قرار داد که امروز قرار دارد.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

شهلا عبقری: با عواملی که اشاره شد جناح حاکم خود را در تنگنایی قرار داده که بیرون آمدن از آن، روز به روز مشکل تر می شود. جناح حاکم با استفاده از ترفندهایی نظیر پاره کردن عکس خمینی، و فتوا برای قتل و عام سران جناح مخالف بوسیله ملاهای ریز و درشت و جوسازی هنوز نتوانسته جناح اصلاح طلب را ساکت نماید. جناح اصلاح طلب بدنبال جنبش اعتراضی مردم است و خواهان پشتیبانی توده‌های مردمی است تا بتواند با استفاده از این پشتوانه، خواست جناحی خود را به پیش برد و نظام را از فروپاشی نجات دهد. بهمین دلیل تا زمانیکه این جناح نتواند معامله‌ای را با جناح حاکم سر و سامان دهد از میدان بدر نخواهد رفت خصوصاً اینکه رفسنجانی نیز در پشت همین جناح نقشه‌های خود را محتاتانه دنبال میکند.

جناح حاکم یک هفته پس از انتخابات تقلبی

فرستی بسیار خوبی داشت که نظام را از

بحران

پیش رو

نجات

دهد

ولی از

این

فرصت

استفاد

ه

نکرد.

گر

خامنه

ای

بجای

تهدید و

ارعاب

مردم

به خواست مردم که چیزی جز شمارش آرا نبود گردن می نهاد و موسوی به ریاست جمهوری میرسید، بحرانی که امروز رژیم با آن مواجه است حداقل چند سال به تاخیر می افتاد. جناح اصلاح طلب بدرستی خطر را احساس کرده بود و راه کار درستی را برای طولانی کردن عمر نظام ارائه داد بود ولی جناح غالب آنچنان قدرت طلبی و سلطه گری گریبانانش را گرفته بود که نخواست قدرت را تقسیم کند.

امروز بعد از شش ماه مبارزه اعتراضی، جنبش مردم دیگر بدنبال خواسته های موسوی نیست و از آن پیشی گرفته است. امروز مردم به نیروی خود پی برده اند و نشان داده اند که برای دستیابی به خواسته هایشان حاضر اند حتی از جان خود بگذرند.

در حال حاضر جناح حاکم یکی از سه راه کار را می تواند دنبال کند . دو راهکار اول . دوم برای رژیم ریسک

فروپاشی نظام را بهمراه دارد و راه کار سوم میتواند فروپاشی را به قیمت نابودی ایران به عقب براند.

اولین راه کار ادامه و تشدید سرکوب و قتل و عام و ایجاد رعب و وحشت بیشتر است بامید اینکه طیف های سازشکارتر جناح اصلاح طلبان را به پذیرش وضع موجود وادارد و بتواند جنبش مردم را در تنگناهی بیشتری قرار دهد و خشونت و جنایت را آنچنان در

جامعه حکفرما سازد تا کوچکترین صدای اعتراض در گلو خفه گردد.

بر خلاف گمانه زنی های رژیم های دیکتاتوری، تجربه تاریخ نشان میدهد که تشدید سرکوب، فروپاشی رژیم های دیکتاتوری، را به جلو می اندازد. تجربه ششماهه جنبش اعتراضی مردم و خصوصا اعتراضات و تظاهرات روز عاشورا نشان داد که جنبش مسالمت آمیز مردم برای مقاومت در مقابل شدت سرکوب توانایی رادیکالیزه شدن را هم در مقاطع دفاعی دارد. از تجربه عاشورا جناح حاکم باید دریابد که با تداوم تشدید سرکوب، قیام قهر آمیز و فروپاشی نظام در پیش خواهد بود

راه کار دیگر که شاید بتوان گفت که راه حل عاقلانه تری برای جناح حاکم است این است که با استفاده از رفسنجانی بعنوان محلل با موسوی و جناح اصلاح طلبان وارد گفتگو و معامله سیاسی شوند و با بده ویستان هایی با هم کنار بیایند . خصوصا که موسوی با بند اول بیانیه شماره 17 خود چراغ سبز را برای معامله داده است.

اما آیا با این ترفند مردم ساکت خواهند شد؟ با توجه به شعار های جنبش اعتراضی مردم که در این شش ماه تغییرات ماهوی یافته است بعید بنظر می رسد که مردم بدنبال خواسته های موسوی و معامله او با رژیم دست از خواسته های خود بردارند و اعتراض های خیابانی را به پایان رسانند. اما این راه کار شاید چند ماهی به رژیم فرصت بدهد و قدری از شدت بحران بکاهد.

راه کار سوم به راه انداختن جنگ با کشور های بیگانه است تا با تحریک حس میهن پرستی مردم سرپوشی بر بحران داخلی گذاشته و برای مدتی فروپاشی را به عقب براند. تاکنون غرب و آمریکا از جنبش سبز استقبال کرده است تا شاید با سرکار آمدن جناح اصلاح طلب مسالمتی را از طریق مذاکره سامان دهند. با تهدید ها و سیاست های جنگ افروزی که جناح حاکم تا کنون



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

کوروش عرفانی: دو سری عوامل وجود دارد: عوامل ساختاری که فروپاشی اقتصاد ایران، رسیدن نظام مافیایی قدرت به محدودیت های خود و نیز گسترش نابرابری طبقاتی تا مرز انفجار اجتماعی از آن جمله هستند. برخی دیگر، عوامل مقطعی است که بحران اتمی و تلاش سپاه برای حذف رقبا از صحنه از طریق زور، خشونت و دور زدن قانون مهم ترین آنها هستند.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

کوروش عرفانی: به نظر می رسد که جناح حاکم موقعیت را به سمت غیر قابل بازگشت رسانده است. چشم انداز نجات نظام از طریق سرکوب وجود ندارد. جنبش کنونی برآیند انباشت انتخاب های غلط جناح حاکم است. عقب نشینی ناممکن و سرکوب نیز بی اثر گشته است. این بن بست باید به سوی گشایش برود زیرا ایران در معادلات جهانی و منطقه چنان نقشی دارد که نمی تواند در حالت بلاتکلیف بماند. دیر یا زود باید این موقعیت تعیین تکلیف شود، چنانچه در مورد رژیم شاه نیز این امر حضور داشت.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

کوروش عرفانی: نقطه ی قوت آن قرار گرفتن در فرایند دوام آوردن است و نقطه ی ضعف آن عدم توانایی در تمام کردن کار. در حالی که بعد از شش ماه و نیم خیالمان از بابت اول راحت شده است باید روی بخش دوم به طور جدی کار کنیم. یعنی ابزارهای لازم برای قدرت بخشیدن به جنبش در جهت عقب زدن حاکمیت کنونی را فراهم کنیم. هم ابزارهای نظری و هم نیازهای عملی.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

کوروش عرفانی: جنبش با دوام خود گسترش خواهد یافت. هم کمی و هم کیفی. البته نه به صورت جبری و مکانیکی، بلکه با کار آگاهانه و منظم ما. باید فعالیت های پراکنده ی فردی را به صورت فعالیت های همبسته ی جمعی درآورد. زمان تشکل دهی و تمرکز قواست. در صورتی که به این سمت رویم می توانیم جنبش آزادیخواهانه ی کنونی را با مطالبات اقتصادی و اجتماعی اکثریت پیوند بزنیم و رژیم را از قدرت پایین بکشیم. فراموش نکنیم اینک امکان این فراهم آمده است که ما کنش و ابتکار را در دست داشته باشیم و رژیم محدود به واکنش باشد. معادله ی قدرت به سود جامعه چرخیده است. باید از آن برای حل مسئله استبداد سالاری استفاده کنیم.



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

علی فرمانده: علتی که جناح حاکم را شدیداً در معرض بحران قرار داده است، بخشهای مختلفی را در بر میگیرد که بخشی از آن به دلیل سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود این جناح است و بخشی از آن متعلق به کلیت نظام جمهوری اسلامی است. به بیان دیگر، شرایطی را این عوامل به جناح حاکم تحمیل کرده که به واقع در دست خود این جناح نیست. بهتر می بینم که این مسئله را کمی بیشتر باز کنم.

از لحاظ اقتصادی، رژیم از همان روز اول ارثیه بحران اقتصادی زمان شاه را با خودش داشت. ولی دو مورد باعث تشدید بحران های اقتصادی شد که فکر می کنم به صورت فهرست وار می توانم اینجا بگویم. یکی از این مسائل روی کرد به اقتصاد تجاری آنهم از نوع محصولات خام ایران بود. روحانیت در هم تنیده با جامعه بازاریان که سابقه بسیار طولانی در روند تاریخی ایران داشتند، شرایط را برای این نوع تجار مهیا کرد و از اینرو ضربه های زیادی به کشاورزی و صنعت مونتاژ و نیمه مونتاژ ایران زد. همین مسئله در طول جنگ ایران و عراق به دلیل محاصره اقتصادی بیشتر شد؛ زیرا صنعت مونتاژ در طول چند سال، قابلیت تولیدی خود برای

سودرسانی را از دست داد. در عین حال خود دست اندکاران حکومتی نیز به جمع تجار ایرانی پیوستند و عملاً کشوری که هیچ گونه امکان قانونمند و متعارفی برای تجارت آزاد و ارتباط غیر تحریمی با دنیای غرب نداشت را به بحران اقتصادی عمیق تری سوق داد. پس از جنگ ایران و عراق نیز

اگرچه امکان به کنار اندازی برخی از صنایع به دلیل برداشتن تحریم وجود داشت ولی در عمل ایران قابلیت تولیدی خود در عرصه های کشاورزی و صنعت نیمه مونتاژ را از دست داده بود و روال اقتصادی برهمان پایه تجاری خود چرخید. بحران های دوره ای در طول حکومت جمهوری اسلامی، پای هردو جناح حکومتی را گرفته است. بنابراین رشد نارضایتی مردم و عدم پاسخگویی به نیازهای روزانه مردم همانند تامین شغل، مسکن، رفاه، بهداشت و غیره تبدیل به خیزش ها و اعتراضات دوره ای گسترده ای شد. حتی در دوره رفسنجانی نیز که سردار سازندگی لقب گرفت، بحران اقتصادی و در نتیجه آن

نارضایتی مردم کاهش پیدا نکرد. در دوره خاتمی نیز چنین بود و امروز در مورد احمدی نژاد هم همینگونه است. واقعیت در این است که هیچ کدام از جناحهای حکومتی برنامه تمایز یافته ای برای حل بحران اقتصادی نداشته اند و این مشکل بیشتر از آن که مسئله سیاست اقتصادی باشد، مسئله ساختاری جامعه ایران است. البته بیشتر در این مورد

صحبت نمی کنم چون خود این مسئله نیاز به یک ریشه یابی تاریخی دارد که در حوصله این نظرخواهی نیست. بنابر این بطور خلاصه می توانم بگویم که در مورد اقتصادی احمدی نژاد به واقع هر تلاشی نیز انجام دهد که بتواند با همیاری بازار اقتصاد ایران را بارور کند و یا بار بحران اقتصادی را کاهش دهد، موفق نخواهد بود چون خود اقتصاد ایران، اقتصاد بیماری است و از اینرو نمی تواند رضایت مردم را تا اندازه ای جلب کند.

نکته دیگر، در مورد رهبری جمهوری اسلامی است. جناح احمدی نژاد می خواهد با اتکا به اهرم حکومتی کار را به پیش برد که در

فکر انسان
دیده ها
علی فرمانده



عمل کارآیی خود را به محض مرگ خمینی از دست داد، یعنی ولایت فقیه خامنه ای، اگر شما نگاهی به تاریخ ایران و یا کشورهای مشابه ایران بیاندازید متوجه می شوید که رهبری و پذیرش منش رهبری در چنین جوامعی منوط به یک فرد مشخصی است که بنیان گذار است. هیچ جانشینی نمی تواند انشقاق و جدایی را اجتناب ناپذیر کند. خمینی بعنوان رهبر انقلاب و به پیروزی رساننده آن ، از جایگاه ویژه ای برخوردار بود، زیرا قدرت حکومتی را از آن خود و دست اندرکاران حکومتی کرد، او می توانست، دعوی جناح ها را که از همان روز اول شکل گیری جمهوری اسلامی، به صورت آشکارا اینجا و آنجا خود را نشان می داد، حل کند و توازن را ایجاد نماید. یادتان هست که در مورد خلاء رهبری پس از مرگ خمینی چه درگیری بین رفسنجانی و خامنه ای در گرفت. بسیاری از نهادهای امروز حکومتی ایران در زمان خمینی و به دستور وی ایجاد شدند تا بصورت موازی با سه قوه حکومتی، نهادهای کنترل ایجاد نمایند و بدین صورت رضایت جناحها را جلب کند. پس از مرگ خمینی در عمل هر کدام از جناحها، رهبران خود را داشته اند و گاهی در مقابل اعتراضات مردمی ، در پشت هم قرار می گرفتند ولی در غیر اینصورت، هم گامی با هم نداشته اند. بنابراین امروز احمدی نژاد، مجبور به تن دادن به اهرمی است که صندلی لرزانی را از آن خود کرده است و مورد تایید بسیاری از شخصیت های حکومتی حتی در میان مراجع تقلید نیز نیست. خامنه ای بعنوان رهبر نظام ، موقعیت خود احمدی نژاد را بسیار سست می کند.

نکته سوم به مسئله نهاد سازی و جنبش سازی های خود رژیم مربوط می شود که به بن بست خورده و عملاً جبهه دیگری نمانده است که رژیم امتحان خودش را در آن پس نداده و از چشم فعالین عرصه های مختلف اجتماعی پوشیده مانده باشد.

ببینید رژیم از همان روز اول شکل گیریش، ایجادگر سوپاپ اطمینان هایی بوده است که بتواند اعتراضات و واکنش های مردم را از جانب خود کانالیزه کند. این مسئله از همان

دوره نخست وزیری بازرگان شروع شد. بازرگان سوپاپ دولتی اعتراض به سرکوبهای مختلفی بود که در جامعه آغاز شده بود و بخشی را جلب خود کرد. موقعی که این حنا رنگ باخت. مسئله جنگ ایران و عراق پیش آمد که بخش وسیعی از اعتراضاتی را که می توانست رژیم را به چالش بکشاند را به سمت جنگ سوق داد و حتی بخش وسیعی از اپوزیسیون غیر حکومتی را نیز به دنبال خود کشاند. پس از سرکوب های وسیع سال 60 رژیم تا چندین سال بطور کامل بر اوضاع مسلط بود و هیچ اعتراض جدی صورت نگرفت. با اوج گیری مجدد بحران اقتصادی و وخامت اوضاع معیشتی بسیاری از مردم، اعتراضات کارگری در کارخانه ها صورت گرفت. در این شرایط رژیم، خانه کارگرش فعال شد و سعی نمود بسیاری از اعتراضات را از این طریق کانالیزه کند. مسئله زنان در ایران عمده شد، سریعاً فائزه رفسنجانی پرچمدار دوچرخه سواران جنبش زنان شد. مسئله دانشجویان و رادیکالیسم در حرکتها ایجاد گشت، سریعاً دفتر تحکیم وحدت اعلام موجودیت کرد. بهرو رژیم در این چندین ساله توانسته بسیاری از حرکتها را کانالیزه کند و تا حدود بسیار زیادی موفق هم بوده است. آن دسته ناراضی باقی مانده هم با زندانی کردن و شناسایی عملاً یا به سکوت کشانده شدند و یا راهی خارج از کشور شدند و بدین طریق موقتاً اعتراضات را خاموش کرد. مسئله دستگیری ها و آزاد سازیها هم ترفند دیگری بود که امروز دیگر کسی را به دنبال خود نمی کشد. اگر یادتان باشد چند سال پیش با اوج گیری حرکتهای دانشجویی، رژیم گاهی برخی را دستگیر میکرد. ناگهان همه اعتراضات به سمت آزادسازی زندانیان به پیش می رفت و چندین هفته فعالین به دنبال آزادی سازی بودند. پس از آن دوباره رژیم آنها را آزاد میکرد تا دوباره پس از چند وقت آنها را بازداشت کند. این بازی رژیم به خوبی اعتراضات را کنترل میکرد. امروز پس از این درس آموزی، فعالین دیگر به دنبال این حيله ها نمی روند. طبیعتاً به دستگیری ها اعتراض می شود ولی از یک سو ، فعالین این دستگیری ها را جزئی از حیات اعتراضی خود می بینند و از طرف دیگر دست رژیم را خوانده اند و اعتراضات خود را



به سمت کمپین های وسیع آزادی دستگیر شدگان سوق نمی دهند.

در شرایط فعلی راه های امتحان نشده ای برای احمد نژاد باقی نمانده است که آنها را معرفی کند، بعلاوه او و جناحش متکی به "بازگشت" هایی هستند که 30 سال حکومت جمهوری اسلامی، امتحانش را حتا برای مردم پس داده است. بنابراین برای جناح حاکم سوپاپ اطمینانی نمانده است که بتواند اعتراضات را کانالیزه کند ولی برای جناح مقابل هنوز راه بردهایی وجود دارد. در شرایط فعلی، سوپاپ اطمینان حکومت جمهوری اسلامی در خارج از دولت قرار دارد، یعنی جناحی که مخالف احمدی نژاد است. موسوی نقش بسیار مهمی را در این دوره بازی میکند. او با کانالیزه کردن اعتراضات به موضوع انتخابات و پس از آن، "قربانی" شدن او توسط قانون ستیزان دولتی، بخشهای وسیعی از مردم را چه به شکل برخورد پاسیو به اعتراضات جاری و یا شرکت در آن در حمایت از رفرم، عملا کنترل کننده رشد اعتراضات برعلیه رژیم است.

از اینرو، یکی دیگر از دلایل وضعیت موجود به ضرر جناح حاکم، موقعیت موسوی و جناح اوست که باتوجه قضیه انتخابات، گستردگی ناراضیاتی و جان گرفتن فعالیت دوباره دانشجویان به همراه رایزنی نمایندگان وی در خارج از کشور و همچنین به دست گیری اعتراضات ضد احمدی نژاد در هفته های اول پس از انتخابات در خارج از کشور توسط طرفداران "جنبش سبز" و به نام هماهنگی با "جنبش سبز" در داخل ایران، موقعیت جناح حاکم در داخل کشور و خارج از کشور را شدیداً تضعیف کرده است.

امیدوارم در همین حد کوتاه، جواب سئوال شما را داده باشم.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

علی فرمانده: من فکر نمی کنم که سقوط جناح حاکم با سقوط رژیم یکی باشد. ببینید،

تمامی درگیریها و بحرانی که همه جناحهای رژیم را در عرض چند ماه گذشته به خود مشغول کرده است، بخشا حذف کردن جناح دیگر است ولی بخش مهم تر آن به دلیل مهار کردن اعتراضات آنی و آتی مردم و بیرون کشیدن رژیم از سقوط کامل است. در حقیقت، نگاه دو جناح به آینده رژیم است و اینکه چگونه این ناراضیاتی ها، رادیکالیسم پا گرفته و اعتراضات را می تواند کنترل کند. بهمین دلیل بسیاری از رایزنی هایی که بعنوان نمونه توسط جناح رقیب، با دولتها و پارلمانهای کشورهای غربی صورت می گیرد صرفا به خاطر یک برد آنی از جناح رقیب نیست. بخشی از این رایزنی ها به دلیل پیدا کردن راه کارهای درازمدت تری است تا پس از حذف جناح رقیب از قدرت دولتی، رژیم را از یک بن بست سیاسی و اقتصادی خارج کند. بنابر این برای جلوگیری از سقوط رژیم این فقط جناح حاکم نیست که تلاش میکند، بلکه کلیت نظام و جناح های آن است. چنین تحلیلی که سقوط جناح حاکم و دولت احمدی نژاد را با فروپاشی رژیم یکی می بیند، نگاهی است بسیار محدود و مکانیکی به رویدادی و فرآیندهای جاری. باید دقت کرد که در خود جناح حاکم نیز شخصیت هایی موجودند که در عین پذیرش رهبری خامنه ای، احمدی نژاد را رقیب خود نیز می دانند. دولت احمدی نژاد صرفا بخشی از جناح حاکم است که در حال حاضر قدرت دولتی را در دست دارد. واقعیت فعلی در این است که اگر رژیم به مرز فروپاشی و یا سرنگونی نرسیده است، دلیل اصلی آن صرفا دولت احمدی نژاد نیست. عوامل عدیده ای در این مورد نقش بازی می کنند و موثرند که در حقیقت خارج از قدرت دولتی قرار گرفته است.

در مورد عوامل خارجی یعنی دولتهای اروپایی و آمریکا باید گفت که یکی از قویترین مهره های بازی برای آینده رژیم در دست این دولتها است.

کمپین های وسیع "جنبش سبز" در کشورهای مختلف که فقط در عرض چند روز در خارج از کشور، فعالینی را به صورت علنی در این کمپین ها سازماندهی کرد و بعد از چند هفته، همزمان با عقب نشینی موسوی از سازمانگری علنی اعتراضات انتخاباتی،



این فعالین به یکباره از صحنه خارج شدند و در کنار آن موج رایزنی های طرفداران موسوی در خارج از کشور با دولتها و پارلمان های غربی، امید جدیدی را به قلبهای این سیاستمداران اروپایی و آمریکایی تپاند که گویا جنبش رفرم در ایران قوی تر شده است و هنوز جناحهایی از حکومت، یارای تغییر شرایط فعلی را دارند. در طول این سالها شما کمتر شاهد این بوده اید که سیاستمداران خارجی به این علنی و روشنی با در دست کردن دست بندهای سبز و مصاحبه های تلویزیونی "صدای مردم ایران" را شنیده باشند. صحبت را خلاصه کنم، تا آنجایی که به کشورهای خارجی بر میگردد، رقم زننده آینده رژیم و به تعویق انداختن پروسه فروپاشی و یا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی، موسوی و جناح ضد دولتی است تا دولت و شخص احمدی نژاد.

عامل دیگری که می تواند پروسه را به تعویق بیاندازد و در عین حال خارج از دولت قرار گرفته، عدم هماهنگی و یک رنگی نیروهای مسلح رژیم است. تضادها و دسته بندیهای حاکم بر قوای مسلح رژیم چنان شرایطی را ایجاد کرده است که فرماندهی واحدی وجود ندارد و چون نیروهای مسلح خود نیز، هم منافع اقتصادی و هم سیاسی متفاوتی دارند می توانند رو در روی هم قرار گیرند. در همین حوادث پس از انتخابات شاهد آن بودیم که حتی دستگیریها، ضرب و شتم ها و به زندان انداختن ها، در شهرهای مختلف و توسط نیروهای انتظامی مختلف، به صورت گوناگونی عمل کرد. در عرض همین ماهها، سه تا چهار بیانیه صادر شد که عده ای از نیروهای انتظامی بر علیه این یا آن جناح یا به نفع مردم آماده اند که جلوی "زیاده روی" را بگیرند. من کلا به این مسئله نمی خواهم بپردازم که تا چند اندازه این گونه بیانیه ها مورد اجرایی دارند و یا خیر. مسئله ای که بیشتر جالب این است که، چنین تفکری وجود دارد و این چند گانه گی به واقع در میان نیروهای مسلح هست. اگر احمدی نژاد و یا هر جناح

دیگر حکومتی و یا دولتی بخواهند حتی آنطور که خود می خواهند عمل کنند و یا آنگونه که می خواهند سرکوب را شدیدتر کنند، می باید در وهله اول یک دستی و تک فرماندهی نیروهای مسلح رژیم را به پیش ببرند. چنین کاری در شرایط فعلی و با توجه به چندگانگی در خود حکومت کاری غیر ممکن است چون می تواند به ضد خود تبدیل شود. خود جناحهای رژیم نیز کاملا از این موضوع باخبرند و کمی دست به عصا راه میروند. امروز نیروهای مسلح رژیم صرفا ارگانهای انتظامی نیستند بلکه سهام داران اقتصادی هستند که حیاتشان با سیاستها این یا آن جناح حکومتی گره خورده است.

عامل دیگر، خود مردم و نیروهای فعال در حرکت هستند. من در این مورد در سؤال بعدی بیشتر خواهم پرداخت ولی نکته ای را که می توانم در این بخش قید کنم این است که مردم و فعالین سیاسی اجتماعی ایران با یک فرهنگ و تاریخ ضد دیکتاتوری آشنایی دارند و این مسئله در شرایط فعلی کار را به سختی به پیش می برد. بگذارید حداقل این موضوع را کمی بشکافم.

تاریخ ایران بطور عام و تاریخ معاصر سیاسی ایران به طور خاص، تاریخ مبارزات ضد دیکتاتوری است. بدین مفهوم که کلیت نظام همیشه بر پایه یک فرد بوده است و طبیعتا هر گونه اعتراضی و یا خواست تحول، از کانال مبارزه با یک فرد، یک دیکتاتور می گذشته است. اولین، پایه ای ترین و سراسری ترین شعاری که ما در طول تاریخ معاصر سراغ داریم، شعار "مرگ بر دیکتاتور" است. حتی آنانی که خواستار سرنگونی کلیت نظام شاهنشاهی بوده اند نیز شعارشان "مرگ بر دیکتاتور" و "مرگ بر شاه" بوده است. یعنی تجلی یک نظام و یک سیستم در یک فرد و از اینرو براندازی یک سیستم توسط براندازی یک فرد. اپوزیسیون ما هم همیشه یک



دیروزها
فکر انسان
علی فرمانده

اپوزیسیون حکومتی بوده است و نه یک اپوزیسیون دولتی. در این مورد البته من در سلسله مقالات ساختار شناسی اجتماعی بیشتر پرداخته ام و نمی خواهم اینجا دوباره آنرا تکرار کنم ولی لازم است که بسیار تیتروار آنرا خاطر نشان سازم. برای اولین بار در طول تاریخ ایران، ما شاهد نظامی هستیم که حکومت و دولت یکی نیستند، حتا اگر شکل اسلامی جمهوری باشد. حکومتی که می تواند جناحهای مختلف آن دولت تشکیل دهند و هنوز به کلیت یک نظام وابسته باشند. از اینرو ما شاهد ایجاد اپوزیسیون دولتی و حکومتی هم هستیم. ولی فرهنگ، منش و تجربه ما هنوز با واقعیت موجود یکی نشده است. هنوز هم با تمام وجود این چند گانگی و چند چهره گی حکومت، منش ما، منش مبارزه بر علیه دیکتاتور است از اینرو یک روز رفسنجانی میشود "دیکتاتور" که باید "سلطنت را رها کند" و روز دیگر احمدی نژاد. این تلفیق ساختاری در مبارزه جاری، دامن زننده توهماتی است که از لحاظ روانی با وجود هم بدبختی ها و مشقت ها، باز جستجوگر چهره ای دیگر، قهرمانی دیگر است تا پذیرش امید را تقویت کند. حکومت چند چهره می تواند، در چنین شرایطی بازیگر این نقش ها باشد، رفسنجانی در مقابل خامنه ای قدم علم می کند، خاتمی در مقابل نوری و موسوی در مقابل احمدی نژاد و برای مردم، قهرمانی دیگر، هرچند خودی، برای احقاق حق. در این میان البته فعالینی نیز هستند که بر رادیکالیسم مبارزاتی پای می فشارند ولی خود نیز از دل این دوگانگی به میدان آمده اند و در مقابل میلیونها شهروند، هزاران نفر هنوز عده محدودی است.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

علی فرمانده: یکی از اصلی ترین نقاط قوت این گونه خیزشها که با فاصله های کمتری ایجاد می شود، شکاندن جو ترس حاکم بر جامعه هست. ببینید، مسئله اساسی در شرایط چندین ساله اخیر،

مسئله صرفا آگاهی مردم و یا وخیم نبودن اوضاع معیشتی و یا آزادیهای اجتماعی و سیاسی نیست. مسئله بر سر ترسی است که سرکوبهای شدید سالهای 60 تا 63 در هر کوچه و برزنی رسوخ کرده است. بخشی از توهم مردم نسبت به این جناح و یا آن جناح در حقیقت ترسی است که می خواهد اعتراض خود را پشت سر کسی انجام دهد. هنوز جرات پیدا نکرده است که بتواند به خود و جمع خود متکی شود. بعلاوه شرایط سیاسی دوران شاه بطور عام و جمهوری اسلامی بطور خاص، فرهنگی را بر جامعه تحمیل کرده است که هر کس، سعی میکند در خلوت خود و با خودی به گونه ای باشد که در بیرون نیست. این رمز بقا شهروند ایرانی در شرایطی است که خصوصی ترین بخشهای زندگیش، برای حکومت خصوصی نیست. بنابراین هنوز اعتماد به خود و نیروی خود به آن درجه نرسیده است که از آرزو به هدف و آرمان تبدیل شود. از اینرو ترس هنوز قدرت برتر را دارد. چنین خیزشهایی به نظر من، ترس را می شکند و نشان می دهد که من و تو تنها نیستیم. این عدم تنهایی را نمی توان با دلیل و مدرک و استدلال فلسفی و سیاسی به دل مردم کشید. باید عمل و لمس من و تو در زندگی جاری اجتماعی مان نمود مشخص پیدا کند. از اینرو چنین خیزشهایی مکانیسم های روانی بسیار قوی را می تواند در افراد یک جامعه ایجاد کند.

نکته قوت دیگر این است، که خوشبختانه فعالین عرصه های اعتراضی کمتر به چهره سازی می پردازند و برعکس دوره های گذشته، به خصوص در جریان حرکت های اعتراضی دانشجویان در سه سال پیش، این پیش دستی بر چهره شدن و علنی گرایي و آکسیونسیم کاهش چشم گیری داشته است. به نظر من فعالین در عرض این سه سال درس آموزی های بسیاری کرده اند. در خیزش های اخیر تغییر شیوه ها و برخوردها نمود متفاوتی دارد.

نکته ضعف اولیه ای که می توانم به آن اشاره کنم، در مورد عدم وجود شبکه های

مستمر ارتباطی است. اینکه بعنوان مثال از طریق موبیل و یا سایت های مختلف گزارش های تصویری و یا نوشتاری فرستاد یک مسئله است و اینکه فعالین بتوانند با هم ارتباط برقرار کنند یک مسئله دیگر. متاسفانه برخی بر این اعتقادند که همین گزارشات ، نشان دهنده ارتباط است. این امکانات برای افشاگری می تواند کار برد داشته باشد ولی نه برای سازماندهی. بعلاوه این خیزش ها عمدتاً در شهرهای بزرگ است تا شهرهای کوچک. یکی از دلایلی که کمتر به آن پرداخته شده است این است که در شهرهای کوچک، ریسک ناشناس ماندن کمتر است. اکثراً همدیگر را می شناسند و طبیعتاً ارگانهای انتظامی هم معترضین را. چنین مسئله ای در شهرهای بزرگ سخت تر به پیش می رود .

نکته ضعف دیگر اینکه ، خیزش ها هنوز مسئله شان اعتراض بر آنچه هست می باشد تا اعتراض برای دست یابی به آنچه می باید باشد. هنوز به غیر از ترس ، امیدواری مردم نسبت به چهره های حکومتی کاملاً قطع نشده است. بقول برخی از فعالین در ایران ، " می خواهیم نشان دهیم که مخالفیم". این نکته به نظر من یک دلیل اصلی دارد و آن این است که ما در ایران همیشه سیر تحولات سیاسی را از بالا دیده ایم، تئوری توطئه، جایگاه به خصوصی در میان فرهنگ سیاسی مردم دارد. همیشه منتظر است کاری بشود که او نمی داند و کسانی بازیگر اصلی باشند که وی نمی شناسد و یا در ارتباط مستقیم با او نیست. واقعیات تاریخی ما هم صحنه گذار این تئوری است. بنابراین باور آرمانی و یا هدف تحول گرایی نیست که شهروند ایرانی را به میدان میکشد، یا شور عمومی و سراسری است یا کینه و نفرت عمیق سرپوش گذاشته شده. بنابراین تحولات سیاسی در ایران ، همیشه عظیم، سراسری و با جانفشانی است که به سرعت نیز می تواند به ترس، ناامیدی و در خود فرو رفتن تبدیل شود. متاسفانه ، این خود خیزش ها نیستند که روند بعدی را تعیین میکنند ؛ بلکه مسائل کلی تر رقم

زننده آینده این خیزش ها است. این خیزش ها به دلیل بار بسیار سنگین احساسی که دارند می توانند در نهایت به انقلابی منجر شود که می خواهد بنیان کن باشد ولی به انتخاب " آری یا نه" جمهوری اسلامی نیز لبیک بگوید. به دلیل عدم حضور جنبش های اجتماعی در ایران، این خیزش ها از ریشه های هدف مند و تحول خواهی برخوردار نیستند و هر آینه ادامه آن می تواند با ایجاد یک رهبری بر خیزش ها، روند آن را به سویی برد که به واقع حتماً خواست مردم شرکت کننده در آن نیز نیست. بنابراین خصلت آنی بودن این خیزش ها دست را برای هرگونه سو استفاده ای باز می گذارد، همانگونه که در حال حاضر خود جناح ضد دولتی ، از این خیزش ها بعنوان سندی برای رفرم خواهی مردم در چارچوب رژیم، استفاده می کند و در رایزنی های بین المللی خود ، به خوبی از آن استفاده می کند.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

علی فرمانده: به نظر من، آینده را باید در دو بعد دید. یک بعد کوتاه مدت و یک دراز مدت.

در کوتاه مدت یعنی چند سال آینده، حتی اگر انقلابی هم صورت گیرد، تحول مشخصی خارج از ساختارهای تجربه شده تاکنونی صورت نخواهد گرفت. یعنی حتی اگر حکومت و یا دولتی جانشین جمهوری اسلامی بشود، و در بهترین شرایط خود، دولت "مبتنی بر قانون باشد"؛ این قانونمندی بعنوان نهادینه شدن ساختارهای برابری طلب برای کلیه شهروندان نیست. قانون مندی یک مسئله حقوقی است ، حال اینکه برای مساوات طلبی اجتماعی ما نیازمند یک تفکر نهادینه اجتماعی و سیاسی هم هستیم. این تفکر نهادینه وجود ندارد. تا زمانی که ما دیکتاتوری، سرکوب، زندان و اعدام را خلاصه شده در یک نظام سیاسی مشخص ببینیم و تا زمانی که چهره های مختلف را به جای نمایندگان یک سیستم اجتماعی ، عاملین و آمرین بی عدالتی قلمداد کنیم، کاری خواهیم کرد که تاریخ ما شاهد آن بوده است ، یعنی جانشینی چهره ها.



شهروندان دفاع خواهیم کرد ولی امروز هر
تجمعی را قبول نمی کنیم و یک سری اما و
اگرهای سیاسی برای آن قائلیم.

این صحبت ها یک انتقاد نیست بلکه ایجاد
یک نگاه برای آینده دراز مدت است، برای از
بین بردن یک چرخه نحص تاریخی است که
گریبان نسل های ما را گرفته است. تنها راه
غلبه بر ساختارهای موجود و ایجاد مکانیسم
های مناسب برای تحول های بنیادین می
باید تفکر جنبشی و جنبش های اجتماعی
را دامن زد. این جنبش ها نه صرفا در عرصه
سیاسی و آنهم در آینده سرنگونی که از
امروز آغاز شده است. فعالین آن بسیار
محدود هستند ولی من معتقدم که زمینه
های چنین تفکری در ایران در حال رشد
است. زمینه های تفکر جنبش های اجتماعی
که ساختارهای مربوط به خود را مورد هدف
قرار می دهد و فعالین خود را دارد. جنبش
هایی که از پایین، شهروندان بسیاری را به
فعالیت خواهند انداخت و تفکر دگر خواهانه
را نهادینه می کنند. جنبش هایی که می
توانند قانونمند های مورد نظر را حتا بر نظام
های سیاسی تحمیل کند و تحول خواهی را
نه فقط در عرصه سیاسی که در تمامی
عرصه های اجتماعی دامن زنند. فقط در این
صورت است که می توانیم مطمئن باشیم
که یک سیستم سرکوب، جانشین سیستم
سرکوب دیگری نخواهد شد و چهره ای به
جای چهره دیگری، آینده نسل های بعدی را
رقم نخواهد زد. فقط در این صورت است که
به نظر من می توان امید داشت که تحولات
بنیادین بوجود آید. من شخصا به این آینده
امیدوارم و می بینم که در ایران، پایه های
چنین فعالیت هایی در حال شکل گیری است.
با سپاس فراوان و با آرزوی بهروزی و پایداری
برای شما عزیزان.

علی فرمانده

alifarmandeh@yahoo.com

چهاردهم دی 1388 معادل چهارم ژانویه
2010

اگر ما در اروپا و یا بسیاری دیگر از کشورها،
قانونمندی حقوق شهروندان را ستایش می
کنیم و یا از وجود قوانین حمایتی کارگری و یا
دیگر شاغلین، قوانین برابری طلبانه بین زن
و مرد، حقوق به تثبیت رسیده تشکل یابی
و انجمن ها، صحبت می کنیم و با اشتیاق
در برنامه های تحول خواهی خود قرار می
دهیم، باید پشت این قوانین را نیز دید و آن
چیزی است که ما کمتر می بینیم. پشت
تمامی این قوانین، مبارزه و دست آوردهای
چندین دهه جنبش های اجتماعی است که
هم تدوین این قوانین و هم نهادینه کردن
تفکر اجتماعی مبتنی بر آن را ایجاد کرده
است. منش تفکری ما در این است که همه
چیز را به زمان فروپاشی یا سرنگونی رژیم
موکول می کنیم و بقولی رژیم جانشین باید
کاری کند کارستان. ما فرهنگ فرآیندی
نداریم، فرهنگ مبارزاتی ما، فرهنگ
مقطعی است. درعین حال فرهنگی هم
هست آرمانی ولی نه آرمانی که از واقعیت
موجود اجتماعی سرچشمه می گیرد که از
ایدئولوژی یک روبه دیدن. از اینرو همه چیز به
فردای فروپاشی موکول می شود.

جامعه ایران، با نماک مصرفی آن، سعی دارد
که حتا تحول خواهی خود را نیز از مجرای به
اجرا درآوردن قوانین بوجود آورد و ساختار
سیاسی را ایجاد کند که تضمین کننده این
اجرا باشد. از اینرو، حتا برابری طلبی، قانون
خواهی، مساوات، آزادی بی قید و شرط،
حق ... و حق ...، منوط به براندازی چهره
های حاکم و جانشینی چهره های خودی
است. برای همین هم هست که امروز ما،
خود بهترین شاهد فردای قدرت سیاسی
ماست. همه چیزمان اما و اگر دارد. در برنامه
خود، حق بی قید و شرط آزادی را قبول می
کنیم و جمهوری اسلامی و شاه را پایمال
کنندگان آن می نامیم، حال آنکه خود برای
حق بی قید و شرط دیگری، امروز می گوئیم
این و آن یکی حق دارد اما دیگری ندارد. به
مسئله اعدام معترضیم، آنهم صرفا درزیر
تیترا خواست های

سیاسی مان، معلوم
نیست تکلیف اعدام
مجرمین غیر سیاسی
چیست؟ از حق تجمع و
تظاهرات برای تمامی



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

علی فیاض: همانطور که بیشتر آگاهان و تحلیلگران مسائل سیاسی می دانند، رژیم از همان آغاز پیدایش، با بحران های گوناگونی مواجه بوده است. دهه 60 خورشیدی، دهه رویارویی با نیروهای رادیکال، مردمی، آزادی خواه و سرنگونی طلب بود. یعنی تقابل با اپوزیسیون واقعی و مستقل. طی این دهه که رژیم تمامی نیروهای خود را به طور یک دست و متحد، علیه مخالفان، منتقدان و سرنگونی طلبان و کلا عناصر "غیر خودی" بسیج کرده بود، توانست بسیاری از مشکلات و نابسامانی های درونی خود را پشت سر بگذارد، و از بحران ها و تضادهای درونی و کشمکش های قدرت تا حدودی فارغ سازد. در همین دهه بود که رژیم توانست ساختارهای سیاسی نهادها و ارگان های خود را سر و سامان بخشد و در محیط های فرهنگی، اداری و ... با ایجاد جو رعب و وحشت، پایه های خود را مستحکم سازد.

پس از مرگ روح الله خمینی، بنیانگذار این رژیم سرکوب گر، و پیدایش جنگ قدرت، که با برکناری منتظری آغاز شده و سپس تداوم یافت، افزایش و ادامه بحران های اقتصادی، فساد اخلاقی، سوء استفاده های گسترده و چشمگیر از قدرت، رانت خواری، استثمار و ... و نارضایتی گسترده عمومی، به تضادهای درونی رژیم انجامید که نتیجه آن جناح بندی ها و باندبازی های درونی کارگزاران حکومت بود. اوج این سمت گیری را می توان در تقسیم بندی نیروهای حاکم به "اصلاح طلبان" و محافظه کاران مشاهده نمود. تداوم رقابت های درونی، جدال بر سر قدرت و شیوه اعمال آن، و نیز ریزش نیروهای حکومتی و افزایش فاصله توده های مردم با آن، بخش "خردگرا" و پراکماتیست رژیم را برای تداوم عمر رژیم به تکاپو واداشت. تکاپویی که هدف آن کاستن از اختناق و سرکوب، برای جلوگیری از انفجار اجتماعی و فروپاشی رژیم بود. تمامیت خواهی محافظه کاران - اصولگرایان - و باور آنان به ادمه و افزایش سرکوب و مسدود

نمودن فضای حداقلی ناموجود! تنفس سیاسی - اجتماعی، تنش های درونی و جنگ قدرت را افزایش داد. و آنها که حفظ قدرت را نه با اتکاء به نیروهای مردمی و اقشار اجتماعی، که نیروهای انتظامی و امنیتی می دانستند و افسار آنها را در دست خود داشتند، با حاشیه ای دانستن نیروی اجتماعی توده ها، و هیچ انگاشتن آنها، جناح دیگر را که به فضای باز محدود و مشروط باور داشتند، از صحنه خارج ساختند. این اصطکاک درونی، و نیز فضای اجتماعی، فقر گسترده اکثریت و انباشت غیر قابل تصور سرمایه از سوی قشر تازه به دوران رسیده حکومتی و سیری ناپذیری آنها، و نیز نارضایتی شدید توده های غیر وابسته و اقشار مستقل مردمی، به فضایی دامن زد که ما اکنون آن را در تداوم نارضایتی های اجتماعی آغاز شده از ابتدای حکومت تا کنون مشاهده می کنیم.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

علی فیاض: اگر نخواهیم خودمحورانه و خوشبینانه به این پرسش پاسخ دهیم، و اگر نخواهیم مدعی شویم که ابتکار عمل فقط در دست ماست، و نیز برای اینکه بدانیم ما در کجای این دو ابتدا و انتهای مبارزه قرار داریم، و نیز برای هوشیاری و بیداری خویش، و نیز هشدار دادن به جامعه و بیدار ساختن آن، باید گفت که رژیم هنوز از برخی از فاکتورهای موثر اجتماعی بهره می برد. قوه قهریه، یا نیروی انتظامی، و نیز ساوامای رژیم، نیروهای خشونت طلب و پدید آورنده جو ارباب و وحشت، دستگاه شکنجه و ابزارهای سرکوب، همچنان می توانند به عنوان عواملی بازدارنده در تداوم حیات رژیم موثر باشند. به همانگونه که دستگاه های تبلیغاتی رسانه ای فراگیر رژیم از جمله رادیو و تلویزیون، در شستشوی مغزی و وارونه جلوه دادن قضایا نقش ایفا می کنند. لا اقل برای قشر مذهبی سنتی جامعه و بخش های روستایی نشین. هر چند تبلیغات رژیم در بین دانشجویان و



روشنفکران کارآیی خود را از دست داده است، اما همچنان می تواند در اقشار "غیر سیاسی" و تهیدستی که به این مسائل کمتر توجه دارند، تاثیراتی منفی بر جای بگذارد. ترویج گسترده خرافات، افکار ارتجاعی، وارونه نشان دادن واقعیات، و ارائه تصویرهای واژگونه از نیروهای مخالف و نیز جهان آزاد از آن جمله اند. نباید فراموش کرد که بخش عظیمی از نیروهای انتظامی (پاسدار، بسیجی، امنیتی، پلیس، لباس شخصی، طلبه، روحانیت و ...) منافع خود را در ادامه حیات رژیم می دانند. آنها برای حفظ منافع خود با چنگ و دندان از این رژیم دفاع خواهند کرد. البته این گفته بدین معنا نیست که افسانه شکست ناپذیری رژیم را از آن استخراج کنیم. و به این باور برسیم که رژیم از فروپاشی رهایی خواهد یافت. تضادهای درونی، جنگ جناح ها و شکاف در بالاترین ارگان ها، مقام ها و موقعیت های روحانی و مرجعیت، مزده از ترک برداشتن شیرازه رژیم می دهند و ناقوس مرگ آن را به صدا در آورده اند.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

علی فیاض: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی، جدا از ضعف ها و کمبودهای خیزش های پیشینی جامعه نیست. عواملی که تا کنون، مقاومت های مردمی و جنبش های اجتماعی در مسیر رهایی را ناکام گذاشته است، مربوط به یک معضل عمیق، جدی و حل نشده تاریخی است. ما در تاریخ معاصر خویش، کمتر از اعتماد اجتماعی و اقبال عمومی برخوردار بوده ایم. اگر هم در مواردی، کسی توانسته است و این موقعیت را یافته است که از اقبال عمومی برخوردار شود، بخش عمده آن مربوط به استقلال فردی و هویتی آن بوده است. و نیز غلبه بر فضای اختناق و استبداد و تحمیل خویش بر چنین فضایی. که البته با افزودن تشنگی نیروهای سیاسی - که البته چندان هم غیر طبیعی نیست- نکات ضعف را بیش از پیش برجسته می سازد.

فقدان رهبری مورد اعتماد اقشار مختلف جامعه که قادر باشد، نیروهای بالفعل و بالقوه اجتماعی را حول مطالبات گسترده و عام اجتماعی گرد آورد و اتحاد فراگیر اجتماعی را سازمان دهی کند، نیز از جمله نقاط ضعف شرایط کنونی می باشد. رسیدن جامعه به مرحله نیمه آگاهی - خودآگاهی که آنان را از دنباله روی ها و تقلید کردن ها باز می دارد، از معضلات دیگر جنبش های اجتماعی معاصر می باشد. عدم پیوند ارگانیک نیروی اپوزیسیون واقعی، مستقل، و "غیر خودی" - که با استبداد و فساد پیشین و کنونی پیوندی نداشته است - با توده های مردم و ناپیوستگی آنها به این جریانات، می تواند زمینه ساز رشد اپورتونیست ها و فرصت طلبان وابسته به رژیم باشد. موضوعی که آن را از دهه هفتاد خورشیدی تا کنون شاهد هستیم. نداشتن ابتکار عمل سیاسی از سوی احزاب و نیروهای سیاسی مستقل نیز به گمان من، که طی دو دهه اخیر شاهد آن بوده ایم، از دیگر نقاط ضعفی به شمار می رود که اگر چنین نبود، می توانست در تقویت اعتراضات و خیزش های کنونی جامعه نقش مفیدی بر عهده داشته باشد. با این همه، نمی توان نقاط مثبت شرایط کنونی را نیز انکار کرد. باور به دموکراسی، گریز از حاکمیت روحانیت و شریعت، درک کمی و کیفی مدرن از مقوله آزادی و دموکراسی، باور به حقوق شهروندی، گرایشات پلورالیستی و احترام به حقوق دگر اندیشان، و نیز پذیرفتن حق و حقوق اقلیت در کنار اکثریت را می توان از نقاط مثبت رویکرد کنونی جامعه و نخبه گان آن ارزیابی کرد.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

علی فیاض: آینده را باید از چند زاویه مورد مطالعه و بررسی قرار داد و سپس در تحلیلی واقع گرایانه به چگونه گی و چرایی روند آن پاسخ گفت. ارزیابی و یا به تعبیری دیگر پیش گویی نسبت به آینده، کار ساده ای نیست و نباید هم نسبت به آن با قاطعیت سخن گفت. سیر تحولات مربوط به آینده، ریشه در گذشته و حال جامعه دارد. عدم توجه به روی دادهای تاریخی، چگونه

ارابه زمان، کار خود را دنبال خواهد کرد. حال چه طی یک سال، چه یک دهه و چه یک قرن...!
دموکراسی در ایران و برای مردم، اینک تبدیل به یک شعار محوری شده است. شعاری که همه فراگیر شده است و هیچ نیروی اجتماعی بدون تکیه بر آن قادر به جلب و جذب افکار عمومی نخواهد بود. و این حکایت از طلیعه مقدس آزادی، آگاهی و برابری دارد.

گی واقع شدن آنان، عوامل، معیارها و خواست ها و مطالبات عمومی، ما را از خواست های مرحله ای کنونی و آینده باز می دارد و گمراه می سازد.
برای نمونه کودتای 28 مرداد علیه دولت ملی و مردمی زنده یاد مصدق، ما را نسبت به دخالت قدرت های استعماری و استبداد داخلی آگاه می سازد. نقش ارتجاع مذهبی و شعارهای مقطعی و پیش از حکومت و شعارهای پس از حکومت خمینی، ما را با موضوعی همچون تردید در هر "اعتماد" سیاسی آشنا می سازد. بنا بر این، ما با درس آموزی از گذشته، حال و آینده خود را می توانیم ترسیم کنیم.
اما در اینکه ارابه زمان، کار خود را دنبال می کند، شکی نیست. هیچ جامعه ای قادر نیست خود را از تغییر و تحولات کمی و کیفی تکامل و توسعه ی اجتماعی برکنار دارد. آنچه تا کنون ما شاهد بوده ایم، پیشرفت، توسعه و تغییر و تحول بوده است. هیچ جامعه ای - حتی بسته ترین جامعه - نه، توانسته است از ورود رادیو و تلویزیون و نه ماهواره و اینترنت محفوظ بدارد. بدون تردید حضور این ابر رسانه های جدید، هیچ محیطی را در حالت سنتی و موجود پاسداری نخواهد کرد. بی شک چشم انداز آینده جامعه ما نیز همچون دیگر جوامع، پیشرفت، توسعه، آزادی و دموکراسی خواهد بود. جدایی دین از دولت و حکومت - و البته لزوما نه از سیاست - با آینده جامعه ما گره خورده است. ما با گسستن از حکومت سلطنتی و موروثی، و تمایل به جمهوری خواهی، اکنون پس از مشاهده "جمهوری اسلامی"، در پی یک جمهوری ناب و خالص هستیم که قانون اساسی آن نه بر پایه شریعت و احکام آن، که بر اساس منشور جهانی حقوق بشر، و قوانین مدنی و رعایت حقوق شهروندی و برابری اجتماعی و عدالت اقتصادی استوار باشد. تغییر و تحولات کنونی جامعه نیز، به ما این نوید را می دهد که فروپاشی رژیم و گذر از قوانین شریعتمداران به قوانین مدنی، دور از انتظار نیست. این را شکاف در بالاترین درگاه های حاکمیت به ما نوید می دهند.



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

وریا محمدی: به باور من اگر بحرانهای چند دوره پیاپی ریاست جمهوری و مجلس اسلامی که یک جنگ قدرت و درون حزبی بود و در واقع اقدامات هریک از جناحهای آن و پاسخ هر کدام از آنها صرفاً تلاش برای حفظ این رژیم به شیوه های گوناگون بود و هرکدام از جناحها در تلاش بودند تا گذشته از حفظ قدرت سیاسی خود، با راهکارهایی که ارائه می کنند، بحرانهای جمهوری اسلامی را خاتمه بخشند، این بار با وارد شدن گسترده مردم به صحنه، قضایا شکل دیگری به خود گرفت. این حضور مردمی تلاش های باند ولایت برای نجات جان جمهوری اسلامی و پیشگیری از انهدام سریعتر از موعد این رژیم را هم تعویض شکل داده و به صورت فعلی درآورده است. حوادث و تظاهرات مردمی چند ماه اخیر، به ویژه در پی تقلب بی شرمانه در انتخابات دهم که دمونستراسیون عمومی در پی آورد، بار دیگر عمق نفرت مردم از رژیم جمهوری اسلامی و تغییرات عمیق سیاسی در جنبش آزادخواهی را به نمایش گذاشت. بر کسی پوشیده نیست که سران رژیم از این تحولات واهمه دارند و مدتهاست که در فرصتهای مختلف کوشیده اند از معترضان (بخوانید مردم ایران) زهرچشم بگیرند. حاکمان جمهوری اسلامی اینک بیشتر از گذشته متوجه شده اند آتشی که در ایران زبانه میکشد، اساس باند مافیایی این رژیم را نشانه رفته است زیرا این آتش، دست ردی به سینه جمهوری اسلامی زده است که مسبب فقر، بیکاری، فساد، اختلاس، استبداد، تبعیض جنسی، تبعیض مذهبی، تبعیض ملی، تباه کردن آینده جوانان، و شکنجه و زندان و اعدام فرزندان این کشور است. سوق یافتن اینان وقتی افکار عمومی جهانی به روشنی میبیند که مردم ایران به دیکتاتوری ولایت فقیه و انتخابات قلابی آن داغ محکومیت زده اند، پس بی دلیل نیست.

وریا محمدی: سرکوب مردمی، عامل سه دهه اخیر که این رژیم را سرپا نگاه داشته کماکان موجود است. نام و آوازه ی جمهوری اسلامی در سراسر جهان به عنوان یکی از خشن ترین حاکمیت های معاصر در برخورد به مخالفین سیاسی و هرگونه صدای آزادی خواهی، کماکان مطرح است و این بی دلیل نیست.

به باور من اما این بار تناقضات درونی جمهوری اسلامی و شکافی که در قشر حاکم آن پس از این انتخابات بوجود آمده است و بخصوص در شرایط از دست رفتن هرچه بیشتر مشروعیت آن در چشمان مردم، ضربه بزرگی است حتی به همان دستگاه سی ساله سرکوب.

اگر با جسارت و وحشیانه سرکوب، شکنجه و اعدام میکردند، اینک با ترس و زبونی به این امر مبادرت میکنند.

از یاد نبریم که خمینی و همراهانش حکومتی ساختند که در اعمال خشونت و بیرحمی نسبت به مخالفین خود سرآمد همه دیکتاتوری های معاصر بوده و هست. هم از این رو تنها سلاح فعلی همان حربه گذشته است ولی کم توانتر و بی گمان ترسوتر. به هرحال بحران مشروعیتی که نظام استبداد مذهبی ولایتی در ایران مدتهاست با آن دست به گریبان است، عمیق تر و علاج ناپذیرتر شده است، لذا شاید در دوره ای کوتاه این حربه سرکوب کارساز باشد اما به مانند تجربه دیگر دیکتاتوری ها شانسی همیشگی ندارد.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

وریا محمدی: از آنجا که این حکومت غیر قانونی و غیر متعارف است، به کمک سرکوب و سرنیزه و با تکیه بر مافیای نظامی و مالی در قدرت مانده است. واکنش مردم ایران را قبل از هرچیز در این دوره، برخورد ناروای دولت به این سو سوق داده است. رژیم اسلامی در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اش با رجعت کامل به



حکومت نظامی در تهران و وحشیگری رژیم در این شهر اعتراض کنند. سوماً، امر مهم اینست که در حال حاضر هر مبارزه و اعتراضی باید مطالبات مشخص خود را داشته و دارای شفافیت برای عموم باشد. برای مثال، در حال حاضر لغو فضای امنیتی، محاکمه قاتلین اعتراضات خیابانی و پایان تجاوزگریهای رژیم میتواند از مطالبات مردم باشد. ما باید بدانیم که تنها یک اعتراض، جمهوری اسلامی را سرنگون نخواهد کرد و یا بهتر است گفته شود که هر اعتراضی به منزله سرنگونی یکباره رژیم نیست، اما بی گمان این دوره که حامل تفاوت های بیشتری با گذشته است، میتواند خدمت بزرگی به امر سرنگونی نماید.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

وریا محمدی: مقایسه این روزها با دهه شصت و اوایل دهه هفتاد که اوج قدر قدرتی های جمهوری اسلامی بود، به خوبی درجه شکست و عقب نشینی رژیم را به لحاظ ایدئولوژیکی و ساختاری به نمایش میگذارد. نیاز اساسی مردم ایران نه پس گرفتن رای به نفع موسوی و کروبی، بلکه کاهش فقر و انحطاطهای اجتماعی، ریشه کن کردن فساد، فحشا، رشوه، اختلاس، بیکاری، اعتیاد، ایدز و مردم ستیزی و برقراری جامعه ای انسانی و بدور از هر تبعیض و نابرابری است. جمهوری اسلامی دیگر هم در داخل و هم در خارج بازی را باخته است. علاوه بر این مردم ایران با گذر از جریان سبز نشان دادند که خواهان سرنگونی و از بین بردن جمهوری اسلامی هستند و بر این باورند که از این راه به حقوق خود رسیده و دمکراسی برقرار خواهد شد. اما فرآیند سرنگونی به تنهایی وظیفه مردم یک یا چند شهر و یا چند صدهزار آدم نیست. باید مرحله به مرحله و در هر وضعیتی تشکل، اتحاد و روحیه مبارزاتی در مردم گسترش یابد و مستحکم تر گردد تا مداوماً و بیشتر از پیش به هدف اصلی که همانا سرنگونی جمهوری اسلامی و رهایی است نزدیکتر شویم. به همین دلیل نیز باید همزمان با تداوم مقاومت و اعتراضات مردمی، دقت و هوشیاری خود را بیشتر کرده و نگذاریم که با جدا کردن تهران از دیگر مناطق، مردم سرکوب شده به

گرایش افراطی و فاشیستی درون حکومت و روی کار آوردن دولت پاسداران و افراطی ترین جناح محافظه کار در واقع پایه های دولت و حاکمیت خویش را محدود و سست تر نمود و برای بقای خود حتی به این تن داد تا نه تنها اصلاح طلبان دولتی بلکه بخشی از بنیانگذاران و سردمداران جمهوری اسلامی را نیز به صف مخالفان رژیم سوق دهد. این را بی گمان باید نقطه قوت جنبش مردمی در تغییر نظر شماری وسیع از موافقان نظام تلقی نمود در حالی که کارنامه آنها هم نباید به دست فراموشی سپرده شود. نیروی جنبش سیاسی مردم در این دوره همچنین این دولت را به مراتب ضعیف تر و بی پایه تر از دولتهای ماقبل خود ساخته است. احمدی نژاد و ارتجاعی ترین جناح درون حکومت که با گسترده ترین تقلبات و بسیج سازمان یافته نیروهای انتظامی و درواقع با یک کودتای انتخاباتی برسر کار آورده شدند، اینک به اسانی دوره قبلی قادر به نادیده گرفتن این جنبش ضد رژیمی نیستند. تمام این واقعیات اثباتگر این امرند که دور تازه ای از مقاومت مردم ایران در برابر جمهوری اسلامی آغاز گردیده و در این مورد لازم است چند نکته را در نظر داشته باشیم: اولاً، باید بدانیم که این وضعیت واکنش رژیم را برانگیخته و اتحاد و یکپارچگی، خرد و هماهنگی مردم در این مقاومت اهمیتی اساسی در جهت پیروزیهای مداوم و افزایش روحیه مبارزاتی و همبستگی بیشتر دارد.

دوماً، ضعف بارز کنونی عدم اتحاد مبارزاتی در نشان دادن اعتراض است، نباید بگذاریم که هرباره شهر و منطقه ای از بقیه مناطق جدا شده و سرکوب گردد. به این منظور نیز لازم است که نیروهای صاحب نقش همزمان با ظهور مقاومت مردم یک شهر و یا منطقه با رژیم، سعی کنند دیگر مناطق را به حمایت از این مقاومت ترغیب کنند. به همین دلیل نیز، اکنون، که سرکوب، تهران و چند منطقه را نشانه گرفته به حمایت از مردم این نقاط برخیزند و به طریق مناسب نسبت به



هراس افتند. این وظیفه فعالان سیاسی است که به دقت این نکات را در نظر بگیرند. مهمترین وظیفه، حمایت از مردم تهران است. لازم است که تمام ایران به حمایت از تهران برخیزند تا به دشمن بفهمانند که مردم پایتخت تنها نیستند و رژیم تنها با اعتراض ساکنان چند محله و یا یک شهر روبرو نیست. بر همه روشن است همه خاورمیانه در برابر تغییر بزرگی قرار گرفته است، ایران نیز در مرکز این تغییر و تحولات قرار دارد و بدون شک موج این تغییر خیلی از آن پرتوان تر است که مافیای رسوا و تنها مانده ی حاکم بر ایران بتواند جلو آنرا سد نماید. مردم ایران و مبارزان در این شرایط، وظیفه ی بزرگ انقلابی و آزادیخواهانه ای را بر دوش دارند، آنهم ایجاد سنگر محکم آزادی و حق خواهی و رهایی بخش است. سنگری به پهنای همه ایران که میلیونها مردم آزادیخواه و مبارز را در خود جای داده و بدین ترتیب رهایی و آزادی خود را ضامن میشوند و در همان حال این سنگر میتواند به پیشاهنگ مبارزه برای آزادی و دموکراسی و سکولاریزم و عدالت و حقوق انسان در تمامی خاورمیانه مبدل شود.



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟
دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟
دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟
دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

عباس منصوران: شرایط کنونی حکومت اسلامی طبقاتی ایران، نتیجه منطقی دیالکتیک مناسبات و ساختار سرمایه‌داری و حکومت آن در ایران است. ساختاری که با حاکمیت سیاسی ایدئولوژیک شیعی بر این مناسبات و واپس‌ماندگی سرمایه در ایران، ویژگی خود را دارد. این بافت در یک سوی و در سوی دیگر، حاکمیت جمهوری اسلامی از همان آغاز تناقض حل ناشدنی چندی را به همراه داشت که به انفجار کنونی رسید و این یک جبر حتمی دیالکتیکی است:

الف - تناقض‌های ذاتی مناسبات سرمایه‌داری

- ۱- ویژگی سرمایه‌داری در ایران، یعنی رشد ناموزون این مناسبات، ورشکستگی و نابودی بخش تولید برای مصرف، یعنی همان بخش جاری و حاکم در مناطق پیرامونی سرمایه‌های متروپل،
- ۲- وابستگی به ارز تک پایه‌ای صادرات نفت و کانی‌ها به‌طور کلی،
- ۳- وابستگی نزدیک به مطلق به سرمایه، تکنولوژی، صنعت، جنگ‌افزار برای سرکوب و کالاهای ضروری و مصرفی بیرونی،
- ۴- قدرت‌یابی باندالیکارش سپاه- امنیتی‌ها و قبضه‌ی قدرت سیاسی-اقتصادی،
- ۵- شکل‌گیری «شبه طبقه» سپاه - امنیتی‌ها درون همین ساختار و به انحصارگیری قدرت سیاسی و بیرون راندن رقبا،
- ۶- فساد و بیماری درمان‌ناپذیر چنین مناسبات و ساختاری،
- ۷- پوسیدگی و بوروکراسی و نهادهای درهم پیچیده‌ی اداری، امنیتی، نظامی و مذهبی سراپا فاسد و پرهزینه،
- ۸- بقایای سنگین مراکز پیشا سرمایه‌داری، بازار، نقدینگی افزون بر دو‌بست میلیارد

دلاری سرگردان، دلالی، انحصارات و احتکار ووو که دست رانت خواران سیاسی و اقتصادی را با تکیه بر درآمدهای هنگفت نفتی باز گذاشت، تورم و بی‌خانمانی و بیکاری و فقر و مرگ و آوراگی و فلاکت آفرید.

ب- تناقض‌های ساختار سیاسی

- ۱- تناقض‌های درونی جناح- باندهایی که کاربسمای خمینی آنان را با نهیب و تشر به هم درآمیخت و با مرگ وی و ولایت فقیه‌اش به ویژه در کناره‌گیری منتظری و شکست در جنگ هشت ساله شدت یافت. تکراری از تجربه محمد در آغاز اسلام که در پی مرگ وی و به ویژه در زمان عمر و سپس عثمان اوج گرفت و در زمان علی در جنگ با عایشه همسر پیامبر و یاران وی و سرانجام با معاویه و جنگ قدرت با امویان ادامه یافت و فروپاشیده شد را به تصویر کشانید،
- ۲- ناخوانایی این «دولت» با ساختار پیشا سرمایه‌داری- ولایتی- فقهاتی و با مناسبات سرمایه‌داری جهانی و نیز حتا با همان کارکرد سرمایه در ایران. هرچند ترکیب استبداد حکومتی با استبداد مناسبات سرمایه‌داری، استبداد مضاعفی را آفرید، اما همسازی ایندو، سرانجام هردو را در گرداب کنونی فرو برد،
- ۳- تنش زایی و بدخیمی ایدئولوژی مهدویت و تلاش برای دستیابی به سلاح هسته‌ای برای حفظ حاکمیت به هزینه میلیاردها دلار ریوده شده از گلوک مردم،
- ۴- ناسازگاری تنش آفرین الیگارش مهدویت به رهبری سران سپاه- امنیتی‌ها، و دیگر باندهای حکومتی، با روحانیت و حتا با باند خامنه‌ای،
- ۵- رقابت برای کسب قدرت اقتصادی و سیاسی، و حذف رقبا از این حوزه‌ها،
- ۶- سازش ناپذیری اختلاف جناح‌ها، با دخالت و پیشروی آلترناتیو سوم یعنی خیزش توده‌ها که هیچ راهی برای امتیازگیری و امتیازستانی باقی نمی‌گذارد،
- ۷- تکیه حکومت اسلامی بر فاسدترین، منفورترین عناصر و مزدوران و آدمکشان حرفه‌ای و لمپن‌ها که تنها با دریافت پول خون، نقش جلادان را می‌پذیرند.



مجموعه این دو وجه بحران، در یکسوی و در سوی دیگر برآمد و خیزش حکومت شونندگان، یعنی:

- طبقه کارگر، تهی‌دستان، لایه‌های پایینی و میانی جامعه، زنانی که در بی حقوقی و تحقیر طبقاتی و پاتریارکالیسم ایدئولوژیک به سر می‌برند،

- میلیون‌ها جوانی که اکثریت جامعه ۷۰ میلیونی را تشکیل می‌دهند، - خلع ملکیت شدگان هزاران هزار نفره و پرتاب شده به صف لشکر بیکاران،

- حضور میلیون‌ها جوان بیکار و بی آینده، در زیر ستم و سرکوب سی ساله و تراکم خشم و فشار طبقاتی- حکومتی باندیست‌های تبه کار،

- انباشت مطالبات پایه‌ای- تاریخی دستکم از مشروطه تا کنون و قیام‌های پر هزینه و خیانت شده و سرکوب شده و...

- کارکرد و کارنامه و قوانین ترکیب مناسبات طبقاتی و ایدئولوژی اسلامی، در جلوه‌ی قدرت سیاسی-

اجرای سرمایه در این

سی سال، این تراکم، در یک

مجال تاریخی امکان انفجار یافت.

در خرداد ماه ۸۸ در یک چرخش تاریخی، این فرصت به دست آمد. سد حکومتی آنچنان شکافی خورد که دیگر با پیل هم نمی‌توان از سیلی که بنیان این حکومت را برمی‌افکند و با خود به مرداب تاریخ می‌سپارد جلوگیری کرد.

این مقاومت، مبارزه و خیزش، پیوستار

مبارزات دهه‌ی ۵۰ است، مقاومت در

زندان‌ها از همان فردای فروردین ۵۸ تا

اکنون، پیوستار کشتار سالهای ۶۰، کشتار

دستجمعی نزدیک به ۵ هزار زندانی

سیاسی در سال ۶۷، و ادامه‌ی اعتصاب‌ها،

اعتراض‌ها و مبارزه کارگران در همه‌ی

روزهای جمهوری اسلامی، پیوستار مقاومت

در دانشگاه‌ها از همان سال ۵۸، در ترکمن

صحرا، آذربایجان، کردستان، اهواز و خرمشهر

و آبادان، پیوستار و نتیجه «انقلاب فرهنگی»

حکومت اسلامی است، مقاومت در

جنگ‌های گیلان، صیادان انزلی، ترکمن

صحرا، مبارزین شورایی قشقایی به رهبری

جهانگیری‌ها و اعتراض‌های زنان و کودکان

خیابانی و اسلام شهرهاست، انباشت

اعتراض نویسندگان و هنرمندان و

روشنفکرانی است که در دهه ۷۰ در اوج

قتل‌های زنجیره‌ای با آخرین فریادهای مختاری‌ها و پوینده‌ها و شریف‌ها فریاد آزادی بر کشیدند، انباشت خیزش ۱۸ تیر است، فریاد زنانی است که در قتل‌های زنجیره‌ای در مشهد و کرمان ووو به دستور حاکمیت اسلامی به دست لمپن‌ها مجری «نهی از منکر» قتل عام شدند.

به راستی که یک روز این سی سال از مبارزه و مقاومت خاموش نبوده است. اکنون این جویبارها به رودی عظیم خیزش توده‌ای تبدیل شده است. در ایران، کدام روز را می‌توان یافت که کارگرانی برای دریافت مزدهای ماهها پرداخت نشده و ستم طبقاتی در برابر کارخانه و مرکز تولید و نهادهای حکومتی به اعتراض و همایش برنخاسته باشند؟

تجاوزها و کشتارهای این سی ساله در زندان‌ها، اینک در خیابان‌ها و در برابر چشم جهان، انجام می‌گیرد. ندا و ترانه و شلیک و سهراب‌ها و نگاه‌ایشان، ندای زنان و دخترانی است که در سال‌های ۵۸ تا اکنون به دستور شرع و فتوا، مورد تجاوز و شکنجه قرار گرفتند و دور از نگاه مردم، جان باختند.

اکنون همدستان دیروزین و امروزین

رژیم اسلامی هم به قصد نفوذ و انحراف،

پرسه زنان پیرامون خیمه‌ی سبز به هیاهو

افتاده‌اند، طیف توده‌ای-اکثریتی‌های همیشه

زبون، این سلاله‌ی شیخ فضل‌الله نوری‌ها، به

دیروزگی ذاتی‌اشان مشروطه-مشروع لق

لقه می‌کنند. لیبرالیسم ایرانی در قبال

خاتمی مزور، رهبری طیفی از سرمایه را

به‌عهده دارد و در پی حفظ مناسبات حاکم،

بدون کنترل آنچنانی فقیه و شورای نگهبان و

به زبان طیف توده‌ای با رفع «نظارت

استصوابی» باید نظم و فرمانروایی سرمایه

بر کار را تنظیم کند.

مشروعیت حکومتی و مشروعیت ایدئولوژیک حاکمیت نه تنها باند حاکم که تمامی نظام را

از درون، در میان پایه‌های حکومتی، و نزد

متحدین رانت پرداز و باج‌گیرانی مانند چین و

مافیای حاکم بر روسیه نیز رنگ باخته است.

تنها نسخه تروریسم نوع پوتینی به رایزنی

ژئوپلیتیسین راست افراطی و فاشیست

«پروفیسور» حکومت اسلامی، الکساندر



دوگین¹، کشتار را تجویز می‌کند. اقدام عملی اراده کشتار و تقویت «این راه‌کار» تنها چاره‌ی باقی مانده برای باند نظامی-امنیت، اما تیر خلاص به شقیقه‌ی خویدها است. ریزش درونی پایه‌ها و بازوهای سرکوب به چشم می‌خورد. تکیه رژیم به دو پایه درونی نیروی سرکوب در داخل و نیز حمایت روسیه و چین و تکنولوژی سرکوب در خدمت ماشین سرکوب (همانند شنو‌دها، دستگاه‌های ایجاد فیلترینگ و پارازیت، یاهو و وو)، تکیه دادن به سرنیزه است. عامل سرکوب تنها فاکتوری است که برای رژیم مانده است، کشتار و حمام خون از چنین باند و بینش مذهبی به دور نیست، اما هیچ ضمانتی برای ماندگاری حکومت اسلامی به همراه نخواهد داشت.

شبکه‌ی مزدوران، و همدستانی مانند حکومت سوریه، حزب‌الله لبنان، عراق، القائده و حماس و مانند این‌ها، لابی‌هایی به سرکردگی «دکتر امیر احمدی»ها در آمریکا و فرخ نگهدارها در اروپا... عوامل چندی هستند که تنها با رانت نفتی کارگزار خواهند بود، اما نقش آنها در ماندگاری تا کنونی حکومت اسلامی و تداوم این همه فلاکت و جنایت در جامعه نباید نادیده گرفته شود. اینان همدستان، کارگزاران و عاملین جنایت علیه بشریت هستند.

نقاط ضعف شرایط کنونی خیزش - درآمدهای کهکشانی نفت و کانی‌های به‌حراج سپرده به‌کام سرمایه‌های چند ملیتی، مهمترین منبع بقاء رژیم اسلامی و باندهای حاکم است. کاهش و اخلاص در چرخش این سرچشمه‌ی مهم، می‌تواند ماشین جنگی حکومت و شبکه‌های تروریستی و مزدورانش را در سراسر جهان فلج کند.

¹ الکساندر دوگین، مشاور سیاسی پوتین، فاشیست و نظریه پرداز راست افراطی در روسیه که در دانشگاه نظامی امام حسین با «حسن عباسی» سخنگوی فاشیسم حکومتی مدت‌ها همراه بود و امروزه در خدمت پوتین و اجاره به باند نظامیان حاکم در ایران است در بدنام کردن خیزش توده‌ای در ایران اعلام کرد: « دولت ایران اکنون باید قاطعانه عمل کند و اجازه ندهد این طاعون رنگی در این کشور سنتی و قدیمی توسعه یابد.» خبرگزاری پارس(خبرگزاری سپاه پاسداران درایران) 88/04/7

<http://www.farsnews.net/newstext.php>

nn=8804020850

- قدرت حکومت اسلامی در ضعف و پراکندگی اپوزیسیون نهفته است.
- سازمان نایافتگی طبقه کارگر و مسلح نبودن این طبقه به دانش مبارزه طبقاتی و انقلابی خویش، مهمترین عامل ماندگاری تا کنونی حکومت اسلامی و مناسبات طبقاتی در ایران بوده است.
- پراکندگی، و نبود اتحاد بین گروهبندی‌های سیاسی همگرا،
- نبود دیالوگ سیاسی بین این گروهبندی‌ها و نیز،
- نبود فاکتور حیاتی تخمیر سیاسی و فرهنگی و در اندیشه سیاسی، جامعه،
- و پیش و بیش از همه نبود بارز اندیشه‌ی فلسفی از هزاران سال پیش تا کنون که این خود داستانی دراز دارد،
- ناپرورداری از رهبری، تئوری و طرح و ایده‌های انقلابی،
- حضور رهبری جدا شده از درون نظام و پرتاب آن به رهبری خیزش، ترسان از قیام و خشمگین از ضد انقلاب حاکم، با ایفای نقش مهار و کنترل طبقاتی به سود جناحی از بورژوازی،
- خیزش سراسری اما هنوز نیروی مادی اعتصاب عمومی و سراسری را با خود ندارد،
- خطر اکونومیسم و سرفرود آوردن در برابر شرایط موجود،
- پیوند نخوردن شعارهای خیزش خیابانی با خواست‌های میلیونی طبقات فرودست،
- همه‌با همی تعریف نشده و محرومیت این خیزش از گروهبندی‌های سیاسی و طبقاتی مستقل و پیشرو و بازوان نظامی خویش تا در برابر خشونت طبقاتی و حکومتی به نیروی سازمانیافته قهر خود، پشتوانه گیرد و از خونریزی‌های بیشتر جلوگیری شود و «قهر مادی را با قهر مادی» پاسخ گوید،

فشرده آنکه :

نمود رهبری و ستاد طبقاتی- انقلابی تضمین کننده جلوگیری از جایگزینی استبدادی نو به جای استبداد مضاعف، نمونه جنبش مشروطه‌ی سالهای ۱۲۹۰ و بهمن ۱۳۵۷.
نقش سنگین «سبز» و بار تئوری توهم به توهم «همه باهمی»، پاشنه آشیل خیزش کنونی هستند.

نسل دوم و سوم سردامداران حکومت اسلامی در برابر حاکمیت...

چشم انداز

دیگر هیچ نیرویی حکومت اسلامی را از گرداب سرنگونی نجات بخش نیست. بحران انقلابی گلوی رژیم را درهم می فشارد. اراده سرنگونی در روز ششم دی ماه در سراسر ایران اعلام شد. این سیل را نمی توان مهار کرد. حتا میرحسین موسوی با همه تلاش در حفظ ساختار و جلوگیری از رویکرد توده‌ها به ساختار شکنی، دربیانیه شماره ۱۷ خود به دولت دوران گذار نظر دارد. می توان با توجه به شرایط، نمودها و تجربه، تصور کرد که سپاه و بسیج و ارتش، و بخش‌هایی از نیروهای اطلاعاتی - امنیتی ریزش کرده و پیرامون موسوی و کروی و یا سران «راه سبز» بسیج می‌شوند. حکومت اسلامی به کشتار دست خواهد زد، اما این تیر خلاص به شقیقه باند حاکم خواهد بود و خشم و خونریزی را شدت خواهد بخشید. سبب «پوتینیسم»، نجات بخش باند فاشیست نخواهد بود. سرانجام، خشونت با قهر پاسخ خواهد گرفت. نه برای توده‌های به خیابان آمده نه برای باند حاکم، راه بازگشتی در پیش نیست.

عباس منصوران

۴ ژانویه ۲۰۱۰

نقاط نیرومند خیزش کنونی

در برابر عوامل بالا، پارامترهای مهم و نیرومندی در اختیار شرایط کنونی و به سود خیزش توده‌ای جاری است:

- برخوردار از عصاره‌ی انقلابی زاده شده در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ نیروی جوان،
- برخورداری دینامیک و پویای نیروی اراده‌مند زنان که با استقلال و حضوری بی‌مانند به‌سان انسان، علی‌رغم نفی و انکار ایدئولوژیک حکومتی، به میدان و رزم آمده‌اند،
- برخورداری از پشتیبانی افکار عمومی جهان،
- برخورداری از شبکه‌های اینترنتی و فیس بوک و توئیتر و موبایل...
- بحران مالی، بی اطمینانی سرمایه‌های چند ملیتی در سرمایه‌گذاری در ایران، و عدم اطمینان به توان رژیم در کنترل مراکز کار و خیابان‌ها،
- برخورداری از نیروی سراسری جامعه، تجربه انقلاب بهمن، و سی سال مقاومت،
- برخورداری از پتانسیل نیروی دگرگونی‌طلب در برابر نیروی بازدارنده و ارتجاعی تثبیت طلب،
- ریزش نیروهای ارتجاع، تشدید اختلاف در جبهه «اصولگرایان» ناپ محمدی،
- شکاف در روحانیت و جدا شدن بخش عظیمی از روحانیت از نظام حاکم،
- «خودزنی» و «خودحذفی» نیرومندترین سازمان‌ها و گروه‌بندی‌های سیاسی حاکم از درون و بیرون.
- حضور مادی اراده سرنگونی که در روز ششم دی ماه ۸۸ در روز عاشورا به نام فتح تهران رقم خورد،
- کارنامه سی سال مبارزه و مقاومت کارگران، فعالین جنبش سوسیالیستی، برابری طلب، آزادیخواه و مبارزینی که از همان فردای ۲۲ بهمن ۵۷ تا کنون به آرمان‌های انسانی خویش وفادار مانده و مقاومت کرده و با جان و زندگی، هزینه پرداخته اند،
- جدا شدن عناصر، نیروها و نهادهایی که روزی ستون‌های ارزشی نظام حاکم بودند، مانند خانواده‌های خمینی، رجایی، باکری‌ها، حتا از هم پاشیده شدن خانواده‌های سران سپاه و پایه‌های سپاه و بسیج و به طور کلی



دیدگاه: چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

ایرج مصداقی: بطور کلی موقعیت کنونی نظام جمهوری اسلامی ریشه در بحران ۳۰ ساله این حاکمیت و مقاومتی که طی این دوران وجود داشته دارد. این بار جناح غالب قواعد پذیرفته شده ۲۰ سال گذشته بین جناح‌های نظام را زیرپا گذاشته و نتیجه انتخابات را وارونه کرد که با مقاومت جناح مقابل روبرو شد. در نتیجه‌ی شکاف به وجود آمده در هرم قدرت، جنبش مردم امکان بروز و ظهور پیدا کرد و آتشی شد به جان رژیم. جنبشی که رفته رفته شعار اصلی‌اش سرنگونی نظام و نفی ولایت فقیه می‌شود.

دیدگاه: آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

ایرج مصداقی: عاملی که می‌تواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی در کوتاه مدت نجات دهد، سرکوب و کشتار بیرحمانه مردم است و حمایت‌هایی که ممکن است در سطح بین‌المللی از آن به عمل آید. اما این عوامل هم در نقطه‌ای تأثیر خود را از دست می‌دهند. کما این که میزان سرکوبی که تا کنون اعمال شده نتوانسته مردم و جنبش را به عقب براند و وعده افزایش آن را می‌دهند.

دیدگاه: نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

ایرج مصداقی: نقطه قوت خیزش کنونی این است که متکی به شبکه‌های اجتماعی قوی‌ای است که در ۷ ماه گذشته به وجود آمده و دارای فرماندهی متمرکز نیست که به سادگی بشود به آن دست یافت و جنبش را دچار اختلال کرد. نوع سازماندهی این جنبش، مردمی و از پایین است و نه از بالا و هرمی. این ویژگی امکان مقابله با جنبش را سخت می‌کند. شما ملاحظه کردید در روز عاشورا بدون آن که دعوت رسمی‌ای از سوی نهاد و یا سازمان و یا شخصی صورت گیرد مردم به صورت خودجوش به خیابان‌ها آمدند.

نقطه ضعف این جنبش هم در نقطه قوت آن است! قبل از هرچیز آلترناتیو موجود نیست. برای تغییر رادیکال و سرنگونی رژیم نیاز به آلترناتیو است. جنبش تا یک نقطه می‌تواند بدون سر و فرماندهی پیش برود. برای نابودی دستگاه حاکم جنبش نیاز به فرماندهی واحد و نیروی جایگزین دارد.

دیدگاه: آینده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ایرج مصداقی: پیشگویی نسبت به آینده سخت است به ویژه در مورد شرایط متحول ایران. هر اتفاقی می‌تواند به سرعت همه چیز را تحت‌الشعاع قرار دهد. اگر پیش از انتخابات از من می‌پرسیدید آینده را چگونه ارزیابی می‌کنی به شما می‌گفتم دوران جمهوری اسلامی به لحاظ تاریخی سرآمده است. این رژیم متعلق به این دوران نیست و دیر یا زود رفتنی است. هر اتفاق ساده‌ای می‌تواند رژیم را با بحران عمیق روبرو کند. با وجود چنین اعتقادی اما نمی‌توانستم حوادث هفت ماه گذشته را پیش‌بینی کنم. نسبت به حوادث پیش رو هم همین موضع را دارم، از همیشه نسبت به آینده خوش‌بین تر هستم. مردم ما نشان دادند که خواهان تغییر و سرنگونی نظام هستند. آینده از آن مردم است اما تاریخ و زمان مشخصی برای به وجود آمدن این تحول تاریخی در کشورمان نمی‌توانم تعیین کنم اما آرزو می‌کنم این تحول هرچه سریعتر به وجود آید چون هر یک روز بیشتر ماندن این نظام در قدرت جز بدبختی و سپاهی و فلاکت چیزی برای مردم و میهن ما ندارد.



چه عامل یا عواملی جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داده است؟

احمد نوین : برای پاسخ به این سؤال باید ابتدا به شرایط قبل از خیزش های توده ای اخیر مردم توجه داشته باشیم. نظام جمهوری اسلامی ایران از همان آغاز پدیداری با تکیه به کاست حکومتی و رهبری بلامنازع روح الله خمینی، تلاش نمود که جایگاهش را بر فراز جامعه معرفی نماید. از همان ابتدا حق انتخاب آزادانه را از مردم سلب نمود و در مقابل مردمی که با قیام تاریخی شان، شاه و دربار او را از ایران فراری داده و نظام اش را نیز به گورستان تاریخ روانه نموده بودند دو آلتر ناتویو حکومتی قرار داد. نظام سلطنتی و یا نظام جمهوری اسلامی! که به واقع تنها یک آلترناتیو بود: جمهوری اسلامی! زیرا باصطلاح آلترناتیو دیگر؛ "نظام سلطنتی" را مردم پیشاپیش سرنگون کرده بودند. پس از تدوین قانون اساسی و تصویب آن در مجلس خبرگان، با تکیه بر کاربسمای خمینی و ناآگاهی اکثریت مردم از اهداف کاست حکومتی، نظام ولایت فقیه - یعنی نظام سلب آزادی های بی قید و شرط سیاسی از مردم - را بر جامعه تحمیل کردند. در تداوم فرمانروائی نظام ولایت فقیه نیز هر صدای حق طلبانه و تحرک سازمان داده شده مستقل از نظام را، با بیرحمی در گلو خفه کردند. مطبوعات ناوابسته به حکومت، توقیف شدند. سازمان ها و عناصر مبارزو مخالف رژیم را بشدت سرکوب کردند. مخالفان رژیم در سراسر کشور در صورت دستگیری، زندان، شکنجه و یا اعدام میشدند. بعنوان نمونه میتوان به وحشیانه ترین این سرکوب ها و کشتار های وسیع به حمله مزدوران رژیم به کردستان و ترکمن صحرا ... و کشتار هزاران زندانی سیاسی بی دفاع در دهه شصت و خصوصاً سال 1367، اشاره کرد. پس از قلع و قمع مخالفان رژیم در سالهای اولیه پس از انقلاب، نوبت متحدان " لیبرال " رژیم رسید. آنان را نیز از محدوده های حکومت به بیرون پرتاب نمودند. در مثل مناقشه نیست. میگویند فاشیسم فرزندان

خود را نیز میدرد. فاشیسم اسلامی حاکم در ایران، ولیعهد روح الله خمینی را نیز تحمل نکرد و با حکم ولی فقیه، حسینعلی منتظری که بصدر و اجرای احکام وحشیانه خمینی در مورد اعدام زندانیان سیاسی در تابستان 1367 اعتراض نموده بود را مورد غضب قرار داد و از گردونه قدرت به بیرون پرتاب نمود. پس از مرگ خمینی در سال 1368 و تجدید نظر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید علی خامنه ای، بعنوان ولی فقیه، رسماً جایگاهی "خداوند گونه" یافت. پس از آن هوا و هوس های رهبر نظام بود که وقیحانه تر از گذشته، بر فراز همه نظرها، تعیین سرنوشت میکرد و باصطلاح کلام او فصل الخطاب بود. در کشمکش های درونی نظام، عملکرد های انحصارطلبانه رهبر نظام، علاوه بر آنکه در تحمیل شرایط اسف بار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نقش موثر داشت، بلکه بمرور زمان در محدود تر شدن حلقه وابستگان به رهبر، نیز تأثیر گذار بود. با گذشت چند سالی از حاکمیت دستگاه ولایت برهبری علی خامنه ای، بخش قابل توجهی از حامیان نظام که به اصلاح طلب ها معروف شده بودند نیز با محدودیت ها و فشارهایی که آنان را به حاشیه قدرت پرتاب میکرد روبرو گردیدند. اما هنوز " دمکراسی " درون نظام بطور قاطعانه ای بکنار گذاشته نشده بود. لذا اصلاح طلب های حکومتی با سوار شدن بر موج فزاینده نارضایتی های مردم بجان آمده، توانستند با معرفی محمد خاتمی بعنوان نامزد پست ریاست جمهوری، در یک "انتخابات" غیر دمکراتیک و تحت سلطه ارتجاعی نظارت استصوابی شورای نگهبان، کاندیدای مورد نظر ولی فقیه را کنار بزنند و مقام ریاست جمهوری را، در خرداد 1376 بخود اختصاص دهند. توده های ناراضی مردم که با بعقب راندن کاندیدای مورد نظر رهبر نظام، به واقع تو دهنی محکمی به ولی فقیه زده بودند، پس از آن نیز با آراء خود در "انتخابات" غیر دمکراتیک دیگری، اکثریت کرسی های نمایندگان مجلس اسلام را در اختیار کاندیداهای اصلاح طلب دولتی قرار داده بودند، زمانی که با مانور های فریبکارانه اصلاح طلبان نظام (که پشتوانه مردمی را به



وسيله چانه زنى براى تصاحب سهم
بيشترى در اقتصاد و تحكيم موقعيت شان در
بوروكراسى حاكم قرار داده بودند، و توده
هاى حق طلب را باصطلاح به سر چشمه
ميبردند و تشنه باز ميگرداندند (مواجه
شدند، توهم بخش قابل توجهى از آنان
نسبت به اصلاح طلبان درهم شكسته شد.
بويزه زمانى كه اكثريت نمايندگان مجلس كه
از اصلاح طلبان تشكيل شده بودند، در مقابل
حكم حكومتى على خامنه اى تسليم
شدند.

مردم در اواخر
دوره دوم رياست
جمهورى محمد
خاتمى، از زبان
خود (بعنوان
رئيس قوه مجريه
(شنيدند كه
پست رياست
جمهورى در اين
نظام، چيزى
بيشتر از شغل
يك اپاراتچى
نيست. علاوه بر
آنها، با گوشت و
پوست خود
تداوم بى حقى

خويش و فقر و فلاكت عمومى در دوران 8
ساله رياست جمهورى اطلاق طلبان را نيز
تجربه نمودند.

مجموعه اى از واقعيات در بيدارى بيش از
پيش مردم تأثير گذاشت و لذا رژيم جمهورى
اسلامى بيش از گذشته منفرد گشت و در
پايان دوره رياست جمهورى محمد خاتمى "
مشروعيت" نظام در ذهن توده ها، بگونه اى
اساسى ضربه خورد.

در سال 1384 مجدداً در يك "انتخابات" غير
دمكراتيك- پس از آنكه به ادعاى مهدى
كروبى در شمارش آراء تقلب شد- محمود
احمدى نژاد بعنوان يكى از تاريخ انديش ترى
صاحب منصبان رژيم از صندوق هاى آراء بيرون
كشيده شد.

اين آغاز به پايان
رسيدن درجه تحمل
ولى فقيه و حاميان
سينه چاك او در
قدرت، در رابطه با
اصلاح طلبان نظام بود.



اما، از آنجا كه مردم در نبرد نابرابر مابين
مهدى كروبى و محمود احمدى نژاد، دخالتى
نمودند، قضيه با هياهو بسيار مهدى
كروبى و بى اعتنائى احمدى نژاد، خامنه اى
و اعوان و انصار او، بدون آنكه به درگيرى هاى
اجتماعى منجر شود، فيصله يافت.
در "انتخابات" 22 خرداد امسال، اما، چند
هفته مانده به روز "انتخاب" رياست
جمهورى، گرايش نسبتاً ناگهائى بخش قابل
توجهى از مردم - بويزه جوانان- به شركت در
"انتخابات"، تمامى

محاسبات دستگاه ولايت
را درهم ريخت.
توده هاى بجان آمده
ميرحسين موسوى يكى
از نمايندگان جناح اصلاح
طلبان را كه از صافى
نظارت استصوابى
شوراى نگهبان گذشته
بود، براى مقابله با قلدر
منشى و اجحافات
دستگاه ولايت، سپر
نمودند، تا به اين بهانه
ضريباتى كارى به
دستگاه ولايت وارد آورند.
شركت نسبتاً وسيع اين
توده برانگيخته شده

آنچنان عيان بود كه اين بار تقلب در انتخابات
نميتوانست از چشمان تيز بين مردم مخفى
نگه داشته شود. مخفى نيز نماند.

ولى فقيه قبل از پايان شمارش آراء وقبل از
اينكه شوراى نگهبان، نتيجه "انتخابات" را
اعلام نمايد، بر خلاف روش معمول در نظام،
شتاب زده، محمود احمدى نژاد را برنده
"انتخابات" اعلام نمود. اين عمل رهبر نظام
يك بار ديگر نشان داد كه حتى قوانين نظام
و قواعد بازى در اين رژيم، در مقابل هوا و
هوس هاى دستگاه ولايت و شخص ولى
فقيه، كوچكترين ارزشى ندارند.

برانگيختگى توده هاى مردم - بويزه جوانان -
(كه حتى قبل از "انتخابات" اخير نيز قابل
مشاهده بود) در کنار هماهنگى و پايدارى
اصلاح طلبان، روحيه اميدوارى به مقاومت را
از جانب مردم را دامن زد. البته بايد به
موضوع مناظره تلوزيونى احمدى نژاد با
رقباى اصلاح طلب و نقش شكست احمدى
نژاد در اين مناظره ها كه به بالا رفتن روحيه

دوره احمد نووير
دکتر انيسان

عمومی مخالفان دولت منجر شد نیز توجه کرد.

عملکرد ابلهانه و تحقیر آمیز ولی فقیه و رئیس جمهورش، بنزین به آتش خشم مردم ریخت و چند روز پس از اعلام نتایج "انتخابات"، مردم با برپائی تظاهرات چند میلیونی نغری، ابتدا به تقلابات در "انتخابات" اعتراض نمودند و در تداوم آن رژیم را به چالش طلبیدند.

از دیگر عللی که زمینه ساز مقاومت و ایستادگی مردم در در مقابل دستگاه ولایت شد اینست که ، بخش قابل توجهی از شرکت کنندگان در "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری در ایران، شرکت خودشان در این "انتخابات" را جدی گرفته بودند. لذا بی اعتنائی شورای نگهبان، شخص علی خامنه ای و محمود احمدی نژاد به آراء ریخته شده به صندوق ها و عدم پذیرش شکست کاندیدای مورد نظر ولی فقیه و برخوردهای بشدت اهانت آمیز محمود احمدی نژاد به اعتراضات مخالفان اش از جمله "خس و خاشاک" اعلام نمودن آنان نیز در تشدید احساس بی عدالتی در مردم لگدمال شده و وضعیتی که موقعیت جناح حاکم را به موقعیت کنونی سوق داد، موثر بوده است.

در این میان توجه به تغییر سیاست دولت امریکا در رابطه با جمهوری اسلامی، از خواست "تغییر رژیم" به خواست مذاکره با دولت ایران، نیز ضروری است. جمهوری اسلامی ایران در طول حیاتش، هرگاه که با بحران های خرد کننده داخلی روبرو گشته است، همانند بسیاری از دیگر نظام های ارتجاعی، با ایجاد اغتشاش و یا بهره برداری از اغتشاشات موجود در خارج از مرزهای خود، تلاش نموده است که با دامن زدن به خطر خارجی و دشمن، غلظت احساسات ناسیونالیستی را بالا ببرد و در زیر پرچم اتحاد ملی، هم توجه افکار عمومی در کشور را به مسائل دیگر سوق دهد و هم با بهره برداری از این احساسات ملی، بمثابه سمبل وحدت ملی و با خریدن وقت، خود را از زیر ضربات مهلک بحران های خرد کننده نجات دهد. اما در مقطع فعلی (با توجه به سیاست دولت اوپاما در قبال دولت ایران) این آتو نیز از دست دستگاه ولایت خارج شده است و این دستگاه و شخص ولی

فقیه، بیش از گذشته بی ردا و پوشش و در نهایت انزوا در مقابل توده های حق طلب مردم قرار گرفته اند.

اکنون وضعیت دستگاه ولایت و دولت کودتائی احمدی نژاد در مقابل با مردم مبارز و تاکتیک های آنها ، آنچنان اسفناک شده است که مردم حتی "یوم الدین" های رژیم را به وسیله ای برای ضربه زدن به اقتداراش نموده اند و در شهر قم، مرکز روحانیت و "ام القراء" رژیم صدای اعتراضشان را با فریادهای مرگ بر دیکتاتور ،مرگ بر خامنه ای بگوش جهانیان رسانده و بوضوح در هر پیشروی نشان میدهند که اقتدار رژیم در ذهنیتشان، درهم شکسته شده است.

مثلی است که میگوید که اسب ها در سربالائی همدیگر را گاز میگیرند. اکنون که ابواب جمعی خیمه و خرگاه دستگاه ولایت در سر بالائی طی طریق مینمایند، در صفوف طرفداران دولت نیز در رابطه با توانائی های احمدی نژاد و علی خامنه ای در مدیریت بحران، شک و تردید هائی بروز نموده است. لذا ما شاهد بروز نارضایتی هائی در میان صفوف حامیان احمدی نژاد نیز هستیم. امری که بدقت از طرف اصلاح طلبان دنبال میشود و مورد استفاده قرار میگیرد. کوتاه سخن؛ بنظر میرسد که نه مردم روش های گذشته حکومت را میپذیرند و نه حاکمیت قادر است که به شیوه های گذشته به حکومت اش ادامه دهد.

آیا هنوز عامل یا عواملی در اختیار جناح حاکم هست که بتواند رژیم را از فروپاشی و سرنگونی نجات دهد؟

احمد نوین : هیچ رژیمی بخودی خود سقوط نمیکند. کارگزاران هر رژیمی تا لحظه سقوط هنور امیدوارند که بتوانند "آب رفته را بجوی بازگردانند."

تداوم حیات نظام استبدادی جمهوری اسلامی ایران که سرنوشت اش را بنا بر قانون اساسی آن و واقعیت های موجود به سرنوشت شخص ولی فقیه گره زده ست، بدون دستگاه ولایت و شخص ولی فقیه، ناممکن مینماید. همانگونه که نظام پادشاهی در زمان حاکمیت محمد رضا شاه پهلوی، پس از بیرون رفتن او از صحنه سیاسی، نتوانست دوام آورد و کوتاه مدت



پس از خروج محمد رضا شاه از صحنه، فروپاشید. همانگونه که نظام استبدادی فرانکو در اسپانیا نیز، پس از مرگ او فرو پاشید.

در رژیم‌های که همه سر نخ‌ها به پنجه‌های تدبیر فرد مستبد بسته شده است و همه تحولات در نظام، بسته به تصمیمات اوست، پس از برکناری، سقوط و یا فرار رهبر، خود رژیم استبدادی نیز دیر یا زود، فرو میریزد. برای ما ایرانیان، شاه و سقوط رژیم اش پس از خروج او از صحنه، نمونه برجسته‌ای است.

لذا درهم شکستن دستگاه ولایت و هم‌زمانی آن با فروپاشی نظام کنونی در ایران، امری کاملاً محتمل است. همین امر است که خواب از چشم همه صاحب‌منصبان این رژیم ربوده است. همین امر است که مخالفت با ساختار شکنی را ورد زبان این صاحب‌منصبان نموده است.

اما برای فروپاشاندن این رژیم تا دندان مسلح میبایست الزاماتی فراهم شود:

1 - وقتیکه ما، از این رژیم و فروپاشی آن صحبت میکنیم، قاعدتاً، آلت‌رناتیو دیگری متفاوت از این رژیم مد نظرمان است. برای آنکه رژیم بعدی متفاوت از این رژیم باشد و برای اینکه آرزوهای بیش از یکصد سال اخیر ایرانیان برای دست‌یابی به حق تعیین سرنوشت خودشان بتواند محقق شود، میبایست در پروسه سرنوختی رژیم فعلی، ابزار ساختن رژیمی که متکی بر آراء آزاد مردم باشد (برای تأمین منافع اکثریت عظیم، توسط اکثریت عظیم)، فراهم شود. به بیان دیگر میبایست ارگانهای اقندر مردمی در پروسه فروپاشی نظام کنونی پدیدار گردند. این بدین معنا است که پائینی‌ها نخواهند و و این خواستن‌شان را با ایجاد ارگانهای اقتدارشان بر صحنه حوادث تحمیل نمایند. این بدین معنا است که با افزایش آگاهی‌های ذهنی‌شان، وسیله تحقق آنرا نیز ایجاد نمایند.

در چنین صورتی آگاهی‌های ذهنی (از جمله تئوری)، شانس آنرا خواهد یافت که به قهر مادی تبدیل شود. پدیداری چنین وضعیتی بدین معنا است که عملاً "پائینی‌ها نخواهند" بروال گذشته زندگی نمایند.

2 - دومین نکته این است که رژیم حاکم نیز نتواند بگونه گذشته اقتداراش را اعمال نماید.

به بیان دیگر "بالائی‌ها نتوانند" بروال گذشته زندگی نمایند.

3 - برای فروپاشی رژیم کنونی ضروری است که ماشین سرکوب آن، کارائی خود را از دست بدهد. بطور مثال پروسه انشقاقات در دستگاه سرکوب و بویژه نیروهای مسلح وفادار به رژیم آغاز شود.

4- علاوه بر شروط فوق الذکر، رژیم نتواند در صورتی که کار سرکوب‌ها را با درهم شکستن مقاومت و مبارزه مردم بانجام رسانید، امکان رفرم‌های اقتصادی را برای "آرام" سازی توده‌های ناراضی فراهم نماید. به معنای دیگر توانائی‌های اقتصادی رژیم بگونه‌ای باشد، که نتواند فقر و بدبختی تشدید شده اکثریت عظیم توده ستم‌زده را بگونه‌ای که مورد رضایت اکثریت عظیم توده‌ها باشد، تخفیف دهد.

با توجه به موارد چهار گانه فوق، اکنون میتوان این سنووال را، که آیا رژیم جمهوری در سراسر سقوط قطعی قرار گرفته است را با توجه به وضعیت جنبش اعتراضی اخیر، مورد بررسی قرار داد.

* - بنابر اطلاعات و اخباری که در دسترس میباشند، بنظر میرسد که بخش قابل توجهی از نیروی جنبش اعتراضی 6-7 ماه گذشته ایران، از افشار متوسط و بویژه دانشجویان و لایه‌های متفاوت شهری تشکیل میشوند. این بدین معنا نیست که کارگران و زحمتکش‌شان در این جنبش شرکت ندارند. اما ما شاهد شرکت گسترده آنان (بعنوان بدنه اصلی جنبش) نیستیم.

* - مورد دیگر، عدم شرکت گسترده و پر قدرت ملیت‌های ساکن ایران در این جنبش است. البته در این اواخر نشانه‌هایی از ورود موثر مردم آذربایجان بچشم‌خورده است و شاید این آغاز ورود گسترده و پر قدرت بخشی از یکی از ملیت‌ها، در جنبش اعتراضی اخیر باشد.

* - نکته مهم دیگری که میبایست در رابطه با فروپاشی رژیم مورد توجه قرار گیرد، موضوع پدیداری تشکل‌های مستقل و سراسری توده‌ای است. برای اینکه مردم بتوانند شانس دست‌یابی به تعیین سرنوشتشان را بدست آورند، باید قادر گردند که برای مادیت بخشیدن به آگاهی



گسترده کارگران به رویارویی با نظام) جلوگیری نماید.

با توجه به مطالب فوق الذکر میتوان گفت که نشانه هائی از اینکه « پائینی ها نخواهند » بر روال سابق زندگی کنند، بعلاوه نشانه هائی از اینکه « بالایی ها هم نتوانند » بر روال سابق زندگی کنند، در صحنه مبارزات اجتماعی ایران دیده میشود.

در صورتی که این نشانه ها از صورت سمبلیک (محدود) خارج شوند و بطور مثال با تداوم مبارزات عمومی مردم، طبقه کارگر ایران و دیگر نیروهای آزادیخواه و برابری طلب از بخش های تحت ستم جامعه، بتوانند سازمان یافته و در سطح سراسری (حداقل برای دستیابی به خواست های بلاواسطه شان)، رو در روی رژیم قرار بگیرند، دیگر هیچ عاملی قادر نخواهد بود که جمهوری اسلامی ایران را از سرنگونی نجات دهد.

در صورت تحقق این وضعیت، دستگاه دولت (آپارات دولتی) از نظر اقتصادی بصورتی قطعی در هم خواهد شکست و قابلیت های ارگان های سرکوب رژیم از دست خواهند رفت و تزلزل در میان نیروهای مسلح رژیم به یک واقعیت تبدیل خواهد شد. اینها برای رژیمی که بیش از گذشته مجبور شده است که برای حفظ خویش به اسلحه و نیروهای مسلح اش تکیه نماید، مرگبار خواهد بود.

نقاط قوت و ضعف خیزش کنونی چیست؟

احمد نوین : پاسخ به این سئوالات را میتوان در مطالب فوق الذکر نیز دریافت کرد. میتوان **نقاط ضعف** جنبش اعتراض 6-7 ماه اخیر مردم در ایران را در موارد ذیل خلاصه کرد :

- 1 - **عدم وجود تشکل های مستقل مردمی** که بتواند مبارزت توده های ناراضی را هماهنگ و تا دست یابی به حق تعیین سرنوشتشان رهبری نماید.
- 2 - **عدم شرکت وسیع تر کارگران و زحمتکشان در جنبش اعتراضی اخیر.**
- 3 - **تداوم این جنبش فقط در تظاهرات خیابانی و تمرکز سرکوب بر روی آن و بالا رفتن هزینه شرکت در آن.** امری که میتواند از

های ذهنی شان، تشکل هائی که تداوم مبارزه در جهت تحقق آن آگاهی ها را تضمین نماید، در سراسر کشور بوجود آورند و این تشکل ها بتوانند در هماهنگی و اتحاد عمل خودشان، از یک طرف بر اقتدار مردم بیافزایند و از طرف دیگر در دستگاه سرکوب رژیم تزلزل بوجود آورند، عملکرد آنها خنثی و عاقبت آن را از پای در آورند.

در مقطع کنونی، در جبهه حکومتی نیز این نکات جلب نظر میکنند ؛
الف : "شکاف در بالا"، بگونه ای محسوس به قدرت و اراده واحد نظام ضربه زده است.
ب : وضعیت اقتصادی رژیم بگونه ای است که توان رفرفرم های اقتصادی را از دولت سلب نموده است. اما با توجه به درآمد هنگفتی که از فروش نفت به صندوق دولت و دستگاه ولایت واریز میشود، حاکمیت تا کنون توانسته است با بذل و بخشش به قابل اتکاء ترین هسته اصلی دستگاه های سرکوب اش سپاه پاسدارن ، سپس بسیج و ، همچنان در صد ضعیفی لایه هائی از عقب مانده ترین تهیدستان را در رابطه با سرکوب جنبش

اعتراضی اخیر، بخدمت بگیرد. مسئله دولت نفتی، رانت نفتی، در ایرن موضوع بسیار مهمی است. رانت نفتی را که بر داریم ولایت فقیه معنای خود را از دست میدهد. در حال حاضر امر دیگری که حائز اهمیت بسیار است، امکان تداوم این جنبش و تداوم وضعیتی است که دست رژیم را در سرکوب قطعی جنبش بسته نگه دارد. در صورت تداوم جنبش، با جدا شدن این تهیدستان فریب خورده و یا منفعت طلب و ریزش های قابل توجه نیروهای مورد استفاده رژیم در امر سرکوب ، توازن قوا میتواند به نفع مردم حق طلب تغییر کند.

ج : فساد فزاینده در ارگان های رژیم نیز از دیگر مواردی است که امکان انجام هرگونه رفرفرم اقتصادی را از دستگاه دولت سلب نموده است. لذا با توجه به بندهای ب و ج ، رژیم در موقعیتی نیست که بتواند در شرایط کنونی (بویژه با توجه به موقعیت بین المللی رژیم)، پس از سرکوب های شدید تر و "خودزنی" های مؤثرتر کنونی، با روی آوری به رفرفرم های اقتصادی، از عصیان توده ای بر علیه نظام (از جمله ورود قدرتمند و

گسترش آن جلوگیری نماید. برای کند کردن لبه تیغ سرکوب باید چاره اندیشی کرد. در صورت گسترش مبارزات مطالباتی و سراسری شدن آن، هم سوئی و هم آهنگی مابین مبارزات سیاسی و مطالباتی، رژیم برای مقابله و درهم شکستن این مبارزات ناچار است که نیروهای سرکوب اش را پراکنده نماید. امری که کارائی دستگاه سرکوب رژیم را بشدت کاهش خواهد داد. بعلاوه نباید فراموش کرد که بسیاری از خواست های اقتصادی و اجتماعی مردم، خصلت طبقاتی دارد. این امر مهمی است. در صورت وارد شدن جنبش به فاز اعتصابات سراسری، بویژه اعتصابات کارگران و کارکنان صنعت نفت، و عدم وجود درآمد های نفتی و توقف چرخهای تولید، جمهوری اسلامی ایران با فاجعه بزرگی برای تداوم حیات اش روبرو خواهد شد. بویژه که پیشاپیش سیستم بانکی ایران بیش از 40 میلیارد دلار بدهکار است.

4 - ایران کشوری کثیر الملله است. لذا ضروری است که جنبش اعتراضی و مطالباتی در میان این ملل نیز بصورت وسیعی گسترده شود. تا زمانی که جنبش اعتراضی کنونی بطور گسترده در میان ملل ساکن ایران گسترش پیدا نکند و مبارزات آنها وارد فاز هماهنگی و اتحاد عمل با جنبش اعتراضی عمومی نشود، اولاً مشکل

میشود تصور کرد که جنبش اعتراضی کنونی، توانائی لازم برای بزیر کشیدن رژیم جمهوری اسلامی را کسب نماید. دوماً همواره خطر رخنه عوامل وابسته به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی و به انحراف

کشاندن مبارزات ملیت های ساکن ایران را نباید از نظر دور داشت. کشاندن مبارزات ملیت های ساکن ایران در خدمت سیاست های امپریالیستی (یا سیاست های ارتجاع داخلی اعم از بومی یا جمهوری اسلامی ایران) باعث درهم شکستن همبستگی ملیت های ساکن ایران و مانع اتحاد داوطلبانه و دمکراتیک ملیت های ساکن ایران است.

5 - گسترش نفوذ اصلاح طلبان نظام و احتمال به کنترل در آوردن رهبری جنبش اعتراضی اخیر توسط آنها. واقعیت این است که غلبه آلترناتیو اصلاح طلبان نظام بر این جنبش، از رادیکالیسم و پیشروی این جنبش در خدمت دست یابی دست یابی مردم به حق تعیین سرنوشتشان، جلوگیری خواهد نمود. برای آنکه جنبش اکثریت عظیم برای دست یابی به منافع اکثریت عظیم بتواند از دل

جنبش اعتراضی کنونی پدیدار شود، این جنبش در تکامل خود باید نه تنها از خط قرمز های دولت کودتا و دستگاه ولایت عبور نماید(که عبور کرده است)، بلکه از خط قرمز های اصلاح طلبان و قانون اساسی رژیم نیز باید بتواند عبور نماید (امری که در موارد ضروری انجام شده است). جنبش اعتراضی 6 - 7 ماه گذشته در عین استفاده بهینه از شکاف های ایجاد شده دربالا، با بمیان کشیدن شعارها و اهداف ساختار شکن نظام، پتانسیل تکاملی گذشته از اصلاح طلبان نظام را نیز بمعرض نمایش گذاشته است. امری که خود رهبران اصلاح طلب نظام نظیر میرحسین موسوی و یا مهدی کروبی (با بیان این مطلب که آنها نیز بدنال این جنبش کشیده شده اند) نیز به آن اذعان دارند.

اما در رابطه با **نقاط قوت** این جنبش میتوان به این نکات توجه کرد.



1 - این جنبش با شعار "رای من کجاست" آغاز شد و اکنون شعار های برچیدن این نظام را هم تبلیغ مینماید. تظاهرات مردم با اعتراض به تقلبات در "انتخابات" دوره دهم ریاست جمهوری در ایران و ابطال آن "انتخابات" آغاز شد. اما بسرعت از این محدوده خارج شد و خواست آزادی زندانیان سیاسی را نیز به مطالبات خویش افزود و در تداوم مبارزه، خواست نابودی دیکتاتوری و سپس حمله به شخص ولی فقیه را نیز مطرح نمود. در تظاهرات ششم دیمه امسال شعار ها به سرنگونی رژیم اشاره دارد: " این ماه، ماه خونه/ کل رژیم سرنگونه"، "خامنه ای حیا کن/ سلطنتو رها کن"، "خامنه ای قاتله/ ولایتش باطله".

2 - شرکت گسترده جوانان در این جنبش. این موضوع با توجه به اینکه حدود دو سوم جمعیت کشور را جوانان تشکیل میشود، از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

3 - شرکت گسترده دانشجویان در این جنبش. باید توجه داشت که تعداد دانشجویان و دانش آموختگان کشور حدود 5 میلیون نفر است. حال با در نظر گرفتن خانواده های آنان، در می یابیم که تحرکات اجتماعی و سیاسی دانشجویان بر روی جمعیتی مابین 20 تا 25 میلیون از شهروندان کشور میتواند تأثیر گذار باشد. یکی از علل هراس دائمی رژیم از ورود دانشجویان به صحنه های مبارزاتی ضد رژیم همین موضوع است.

4 - شرکت گسترده و پُر توان زنان (اعم از جوان، میان سال و سالمند). در جنبش اعتراضی اخیر، پیشروی زنان مبارز و شرکت آنان در صفوف اول مقابله با مزدوران رژیم از یک طرف و از طرف دیگر روی آوردی بیش از پیش زنان به صحنه مبارزه با رژیم، از دیگر نقاط قوت و بالندگی جنبش است.

5 - شرکت مادران عزا در این جنبش. مادران عزا که عزیزانشان را رژیم جمهور اسلامی به قتل رسانیده است، هم در جنبش عمومی کنونی شرکت میکنند و هم با ایجاد تحرک مستقل و مبارزات مشخص شان در به انزوا کشاندن رژیم و نیرو رسانی به جنبش ایفای نقش مینمایند.

6 - شرکت خانواده های زندانیان سیاسی و جانباخته گان در جنبش اعتراضی. اعم از خانواده های زندانیان سیاسی و شهدای گذشته و خانواده دستگیر شدگان و شهدای اخیر.

7 - شرکت غیر رسمی اعضاء برخی تشکل های موجود سیاسی، اتحادیه ای و سندیکائی در جنبش اعتراضی اخیر و ایفای نقش در ارتقاء سطح جنبش و تأثیر گذاری بر تقویت روحیه تشکل یابی مردم.

8 - تغییر آرایش صحنه سیاسی در ایران پس از در 16 آذر امسال. 16 آذر امسال اولین تحرکات و تظاهراتی بود که بعد از "انتخابات"، ارتباطی با "یوم الله" های نظام و مراسم مذهبی نداشت. شرکت وسیع و رزمنده دانشجویان و کشاندن این مبارزات به بیرون از صحن دانشگاه ها و حمایت وسیع مردم از دانشجویان و استقلال مبارزات این روز از یوم الله های رژیم و گسترش و تعمیق مبارزات مردم و ارتقاء سطح شعارها، صحنه سیاسی در ایران را به نفع مبارزات مستقل توده ها تغییر داد.

9 - خارج کردن "یوم الله" های رژیم از دست او و تبدیل آن به تحرکات ضد رژیمی. در طول 30 سال گذشت، "یوم الله" های رژیم وسیله ای در دست رژیم برای تقویت پایه ها و روحیه ارگانهای سرکوب رژیم بود. پس از 22 خرداد امسال، این "یوم الله" ها با شرکت مردم معترض تبدیل به امکاناتی شد که مردم با استفاده بهینه از آنها به اقتدار و قدر قدرتی رژیم ضرباتی کاری وارد نموده اند.

10 - ریختن ترس مردم از قدر قدرتی رژیم و ایستادگی رادیکال در مقابل تهاجمات مزدوران رژیم. زمانی که توسل رژیم به بازداشت ها، زندان کردن ها، شکنجه ها، تجاوز به برخی از دستگیر شدن در زندان های رژیم، وادار کردن به مصاحبه های تلویزیونی برخی از اصلاح طلبان و "اعتراف" گیری از آنان با توسل به بازجوهای شکنجه گر و حمله های وحشیانه به صفوف تظاهرات معترضین به نظام، نتوانست با ایجاد خوف و وحشت در جامعه مردم را منفعل نموده و جامعه را به گورستان خاموشی مبدل نماید، در ذهنیت توده های حق طلب، قدر قدرتی رژیم در سطح توده ای در هم شکسته شده است.



11 - شرکت رو به افزایش کارگران و زحمتکشان در جنبش اعتراضی. هر چند که هنوز با شرکت وسیع و خرد کننده طبقه کارگران و زحمتکشان در این مبارزه و هماهنگی مبارزات مطالباتی آنان با مبارزات سیاسی در جامعه روبرو نشده ایم، اما شواهد و قرائن متعددی حکایت از شرکت محدودتر کارگران و زحمتکشان در این جنبش دارد. زمانی که این طبقه و دیگر زحمتکشان تمام قد در این مبارزات درگیر شوند و با اعتصابات، چرخ تولید را از کار بیاندازند، آنگاه ناقوس سرنگونی قطعی این رژیم بصدای خواهد آمد و توده های آزادیخواه و برابری طلب " یک شبه ره صد ساله خواهند پیمود.

12 - شرکت بخش بزرگی از نویسندگان، روزنامه نگاران، خبرنگاران، وبلاگ نویسان و روشنفکران آزادیخواه در این جنبش.

13 - جوشش ابتکارات توده های شرکت کننده در جنبش اعتراضی. یافتن شعارهایی که بیان کننده خواست های سیاسی و تکامل آنها به نسبت رشد جنبش است. ابتکارات جدید در مقابله با نیروهای سرکوبگر رژیم. ارائه پوشش خبری و تصویری به تظاهرات ها و شبکه های خبر رسانی و هماهنگی در شرکت کنندگان در جنبش اعتراضی.

14 - حمایت افزایش یابنده افکار عمومی جهان در حمایت از مبارزات کنونی مردم در ایران. این حمایت ها به انفراد بیش از پیش جمهوری اسلامی و در نتیجه تضعیف آن منجر شده است.

15- شاید بتوان از اینکه در اثر تداوم حیات جنبش اعتراضی کنونی و پیشروی های آن، افکار عمومی در ایران و جهان بوضوح دریافته اند که اکنون دستگاه ولایت خود را ناگزیر میبیند که بدون پرده پوشی، همه "اصول" گذشته نظام را بکناری بگذارد و تنها به اصل "پرنسیب قدرت" متکی شود. با تکیه بر اصل "پرنسیب قدرت"، اکنون تنها تکیه گاه رژیم، توسط به زور عربان است.

آینده را چگونه ارزیابی می کنید؟

احمد نوین : نتایج "انتخابات" ریاست جمهوری در 22 خرداد و مبارزات 6 - 7 ماهه اخیر مردم ایران آنچنان روحیه رهبر، دولت کودتا و صاحب منصبان پیرامون دستگاه

ولایت را تضعیف نموده است که دیگر در فکر " آبروی" رژیم و حفظ مشروعیت آن و یا تطبیق گفتارها و کردارهایشان با قانون اساسی و یا بسیاری دیگر از قوانین، عادات و رسوم نظام، نیستند.

- زمانی که " دموکراسی " درون نظام و مابین صاحب منصبان نظام نیز زیر پا گذاشته میشود و نخست وزیر اسبق نظام و مورد تأیید شورای نگهبان که از سد تأیید نظارت استصوابی نیز گذشته است را با توسل به تقلبات گسترده در " انتخابات " ریاست جمهوری را، تحقیر و بازنده اعلام میکنند.

- زمانی که حفظ حرمت مقدس ترین روزهای سال (بزعم حاکمیت شیعه) نظیر تاسوعا و عاشورا نیز برای نظامی که مدعی تکیه زدن بر جایگاه امام زمان است، از کوچکترین بهائی نیز برخوردار نیست.

- زمانی که حتی برای حفظ مشروعیت صوری نظام و " رهبر شیعیان ایران و جهان " ، از تجاوز به تعدادی از دستگیر شدگان جنبش اعتراضی اخیر نیز، چشم پوشی نمیکند.

- زمانی که در مقابل چشمان نگران مردم ایران و جهان از حمله های وحشیانه به صفوف معترضین به نتایج "انتخابات" که با شعار رأی من کو بمیدان آمده اند و یا از تیراندازی مستقیم به صفوف تظاهر کنندگان و اعزام تک تیراندازان بر فراز بام های مسیر تظاهرات و قتل جوانان آزادیخواه نمیتوانند چشم پوشی نمایند و ننگ ابدی کشتار شهروندان کشور را بجان میخرند.

در چنین هنگامه ای شک نباید داشت که دستگاه ولایت، دولت کودتا و حامیان آنان از ظرفیت انفجاری جامعه بخوبی آگاه بوده و هستند. اینان بروشنی پیش بینی نموده بودند که فریاد خشم در گلو خفته سی ساله مردمانی که لگدمال شان نموده و همه حقوقشان را از آنان گرفته اند، بمجرد دست یابی به کوچکترین امکان، فوران خواهد کرد و در صورت امکان، شعله های این خشم، هستی شان را بر باد خواهد داد. حفظ قدرت و ثروت های بیشماری که در این سی سال بچنگ آورده اند، چشمشان را کور نموده است. حاکمیت قاعدتاً مطمئن بوده است که در سهم خواهی بیشتر در قدرت و



ثروت از جانب رقبا میتواند با تشر علی خامنه ای میخکوب شان نماید. اما محاسباتش در مورد چگونگی مقاومت موسوی و یا کروبی، غلط از کار درآمد. در مورد توده های بجان آمده نیز که قادر خواهند شد از تشدید شکاف در بالا، استفاده بهینه نمایند و نظام را به چالش بکشند نیز محاسباتش غلط از کار درآمد. اکنون درمانده و وحشت زده تعادلش را دارند از دست میدهند.

همین واقعیت ها است که دستگاه ولایت را پس از آنکه "بی کله" عنان اختیار از دست داد و در انتخابات دخالت کرد، با ارائه حکم حکومتی محمود احمدی نژاد را مجدداً بر مسند ریاست جمهوری نشانند و اعتراضات مردم را به خاک و خون کشاند، آنچنان از تداوم جنبش اعتراضی انگشت به دهان نموده است، که با هرگامی که برمیدارد، خود را به آینده ای تیره و تاریک نزدیک تر میکنند. اما خودستایانه تصور میکند که هر چه بیشتر متکی بر زور عریان شود، شانس بیشتری در تحکیم قدرت خواهد داشت.

همه مستبدین تاریخ غرق در پارانوئید قدرت و محصور خود ستائی بوده و هستند. گذشته چراغی فرا راه آینده است. به هیتلر، به محمد رضا شاه "خدايگان"، به عیدي امين، به چائوچسکو، صدام حسين و نگاه کنید و سرنوشت محتوم آنان را بخاطر بیاورید.

علاوه بر اینها رهبر، رئیس جمهورش و اعوان انصارشان در صورت خلع از قدرت، بکجا میتوانند بگریزند. اگر عیدي امين عاقبت، پس از خلع از قدرت توانست به عربستان سعودی بگریزد، اینان از این امکان نیز محروم هستند. نه تنها با مردم ایران دشمنی کرده اند، بلکه تقریباً با همه در ستیز بوده اند.

علاوه بر اینها، دستشان آنچنان بخون مردم آغشته شده است و آنچنان پرونده شان از جنایات بیشمار پر شده است که در صورت فرار از ایران، هر کشور دیگری که آنان را بپذیرد، خشم افکار عمومی در جهان را بجان خریده است.

به این دلایل دستگاه ولایت و خیمه و خرگاهش، به زور عریان رو آورده اند و به احتمال قریب به یقین با توسل به هر جنایتی

تلاش خواهند کرد که جان، مال و قدرتشان را با توسل به سرنیزه، گلوله و در صورت لزوم توپ و تانک و حفظ نمایند. اینان پایان کارشان و پایان کار شیخ فضل الله نوری را یکی میکنند.

شواهد و قرائن بسیاری دلالت بر صحت ارزیابی های فوق الذکر دارد. اگر این ارزیابی ها به واقعیت تبدیل شود، در آینده ای نه چندان دور شاهد درگیری های خونین تر دستگاه ولایت با جنبش مردم خواهیم بود. باید این واقعیت ها را برای مردم مبارز، آزادخواه و برابری طلب ایران ملموس کرد. اگر مردم نتوانند به توانائی های جنبش ضد استبدادی، ضد دیکتاتوری یاری رسانند و نتوانند با درایت از رویارویی پیش هنگام و خونین با نظام جهل و جنایت جلوگیری نمایند و اگر جنبش اکثریت عظیم برای تأمین منافع اکثریت عظیم (که لازمه پدیدارنش شرکت اکثریت عظیم کارگران و زحمتکشان در مقابله با دیکتاتوری است) نتواند به موقع به میدان بیاید، آنگاه پیش بینی فرارسیدن دوران تسلط آرامش گورستانی بر جامعه و با وارد شدن جامعه به دوران درگیری های خونین، از احتمالاتی است که باید بطور جدی بدان اندیشید.

اما در صورتی که جنبش مردم در حین تشدید شکاف در بالا و افزودن بقدرت خویش و گسترده نمودن میدان تحرک اش در سراسر کشور و ورود گسترده تر کارگران و زحمتکشان به این جنبش را پدیدار نماید و در مقطع کنونی تا آنجا که امکان دارد، از رویارویی مستقیم و گسترده با نیروهای مسلح رژیم پرهیز نموده و بتواند به سازماندهی خود و تداوم و گسترش مبارزه کنونی، از یک طرف، نیروهای سرکوب رژیم را مستهلک و بی روحیه نماید و از طرف دیگر، با ایجاد شکاف و تزلزل در بین نیروهای مسلح، آنان را در رویارویی نهائی تا آنجا که ممکن است بجان خود متمایل نماید و یا به بی طرفی بکشاند، آنگاه میتوان امیدوار شد که این جنبش در مسیر پیشروی های خویش قادر خواهد شد که رژیم جمهوری اسلامی را به زباله دان تاریخ روانه نماید. چگونگی پیشروی های بیشتر این جنبش بستگی به چگونگی رشد و تکامل آن خواهد داشت. چهارم ژانویه 2010 - چهاردهم دیماه 1388



سایت های وابسته

<http://www.didgah.net>

<http://www.irancrises.com>

<http://chaporast.blogspot.com>

© در صورت تمایل به بازتکثیر این مطالب،
لطفا منبع را دیدگاه، « ویژه نامه بحران 88 »
قید فرمایید